

جلد دوم

از

مآثر الامراء

تالیف

قزاق مصمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوزی - درجی برج ہنر ہوزی - سخن سنج معنی شفا
مکتبہ رس والا نداس - دور بین عالی خیال - بلند بینش بے مثال
خلاق بدائع مہاشی - سجاد فوسان سخن زانی - زبیر اغزای دستار
دانش آموزی - چمن پیرای بوستان فضائل افدوزی
مورد رحمت خدای کریم

مولوی عبدالرحیم

قدرت بتصحیح

مولوی مرزا اشرف ملی

مدیر مدرسہ عالیہ فلکند

از طرف ایشیا نیک سرہایتی بنگالہ

در مطبع آرڈر کائیڈ

دفعہ

کاکتہ

در ۱۸۹۰ء م از طبع جامعہ بوہرا آمد

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

عزیزت نام - پسر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت
شاه طهماسب مقوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد
انواع مراسم شاهی بود - چون پسرش وارن هذد گردید بهمان طریقه
موروثی در خدمت عرش آشیانی سعادت و رشادت و اندوخته بدو
مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب مفتصدی و خطاب دربار
خان چهره شاد کامی اترک - در سال چهاردهم بعد فتح زنده پور
(که پادشاه بویارت روضه معینیّه متوجه دارالخیر اجنیر شد) دربار
خان از استادان بیماری رخصت دارالخلافه آکوه گرفت - و پس
از رسیدن آنجا جهان فانی را پذیرد نمود - چون عرش آشیانی را
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندر هگین گردید - دربار خان

هر صفحه تصویر نگاشته در درازده جلد قرار داد - هر جلسه
مشمول بر یکصد وزن - و هر روز یک نزار - و آن محتوی بر در
مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالات و واقعاتی (که بآن صفحه
متعلق است) عبارات مرقوب بحسن انشاء خواجه عطاء الله مخشی
قرظینی مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزان قلم اول باهتلم
نادر الملک همایون شاهی میر سید علی خداسی تبریزی و آخر^(۲)^(۳)
پسر کزلی خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق
کتابی شده از مختصرات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده
و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهی نبوده - بالفعل در کتاب خانة
پادشاهی موجود است *

* دستم خان *

پسر دستم ترکمنانی از امرای سه هزارمی اکبری عهد - مادرش
می بی بختیه بیگی با ماهم آنکه جهت مند بود - در محل پادشاهی^(۴)
آمد و رفعت داشت - او در خدمت عرش آشیانی ترقیب یافته
بسال نهم همراهِ میر معز الملک بدعانتب عبد الله خان ازبک تعیین
شده سال هفدهم در کونکیان خان اعظم کوکه تعینات کجرات
گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم
ناموری اراخت - پس از آن صاحب الحکم همراهِ خان اعظم لازمیت

(۲) نسخه [ج] جدانی یا خداسی باشد (۳) در [بعضی نسخه] تبریزی

(۴) در [بعضی نسخه] بختیه بیگی *

سوکشان بی سپر لشکر تاراج گویند - روز دهم از نیز مطابق سنه
(۹۸۸۰) نصد و هشتاد و هشت هجری رحمت هستی بعالم عقبی
بصفت - چون کارطلایی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت
عروش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد
که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال
پس مفارقت او بر ما دشوارتر باشد *

* دولت خان لودی *

(۲)
شاه و خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه
بود - چون از گذاردی و کار آگهی فوادم بهره داشت در هنگامه
(که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خانف الصدف بیبرام
خان خانخانان منصوب گردید) خان اعظم او را بمیرزا سپرد - که
اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار
دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای
شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا
بخطاب خانخانانی فایز گشته) شریک غالب بود - در بیروش نتمه
و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زن عالم است - و مشهور السنه
و اقواء - بمنصب هزاری داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده
سلطان دانیال بخواهنش تمام نوکو خود ساخته بمنصب در هزاری
سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

و مردانه از لشکر برآمد . اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان
جهت ابرای ذمه خود بر سر دروازه شهباز خان تا شام نشست
شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد
روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود
شهباز خان اسب و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید
همیشه پیش میروفتنه باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده
آمد) روزه در محله (که خانخانان هم نشسته بود) تقریباً
شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب مینویسند - ما ندیده ایم
دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی
این است - اگر بر سرت زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را
گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان
بالتحاج و ابرام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته
در آغوش کشید - و قیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه
در خاطر نبود *

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده
دائیل از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش پرنانی بیکم
از خاوتیان اوپاش منشن اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بنیاد
نومی بپا و نکانش دهد که از قلعه بوهانپور (که مشرف بدره ای
تهی ست) پائین افتد - چنانچه روزه این سلوک را با خانخانان

عرض اعتماد (دوره) از حبس مسطور رهائی یافت - سال هشتم جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرافراز گردید و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزل شده بهمراهی پادشاهزاده سلطان خرم بهم نکن تعین گشت - دیگر احوال او معلوم نیست *

• دلاور خان کاکر •

ابراهیم نام داشت - ابتدا یرواق میرزا یوسف خان (ضوی روزگار میگذرانید - از یازوی بخت دیدار در معامله کهنیراج و ابراهیم بخصور جنت مکانی در کهنیراج^(۲) خاص و عام تردد نمایان کرده و ضمها برداشت - و این خدمت باعث ترقی از گشته بمنصب مناسب اختصاص یافت - و در مهادی جلوس جنت مکانی بصورت ادوی لاهور سربز افراخته بخصت گرفت - بقصه پانی بهی رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شذفته زه و زان را از آب چون گذرانید - و خود برجناح استعمال متوجه لاهور شد و پیشتر از حضور بحصار قلعه لاهور در آمده بااستحکام بوج و بازه برداشت - و چون خسرو بحوالی آن شهر پیوسته ابواب و دروب معدود یافت - بلازم محاصره و فراهم آردن لشکر اشتغال نمود و از دزون و بیرون نایره قتال و جدال اشتغال پذیرفت - و چون افواج پادشاهی در تعاقب بود بزودی تسخیر شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقدیم

(۲) در [بعض نسخه] کهنیراج •

گردد . و هر چند بهادران دامن تعداد بر کمر سعی برزدند (که
ازان پل درگذرند) آنها نوعی بددافعه و مقابله ^(۲) می برداختند
که میسر نمی آمد - چون روزه چند کشید راجه از لابه گری
و حیلہ سازی پیغام مصالحت در میان آورد - دلورخان حرف اد
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار بود - تا روزه
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده
بجنگ در پیوست . مخالف تختۀ پل را شکسته راه گریز سپرد
دلورخان بجز پل دیگر استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چغاب (که اعتضاد قوی
آنها بود) دو آبر انداز مساوی باشد - و کنار آن کوهی ست رفیع
نشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سته تعبیه
نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهنوی یکدیگر
مستحکم بسته یکسر طناب را بر قله کوه و سز دیگر را دران طرف
آب مضبوط ساخته اند - و در طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را
بهر دو دست گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند - تا از آب
بگذرند - و این را در املاح مردم کوهستان زبده گویند - آنها هر جا
مطنله بستان زبده داشتند به یزدتچی و تیرانداز استحکام داده بودند
دلورخان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذراند

(م) یا مقابله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زبده - یا زبده باشد *

پادشاهی حساب کفند - و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار
 بر سر مضمون (که یونان دو سیور جهانگیری است) چهار روپیه میگیرند
 و عمده حاصل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبلغ
 کاپی میستانند - معینا همگی مداخله او تضمینا یک لک روپیه
 خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاری ذات و هزار سوار
 است - چون راجه آنجا خالی از رجاهاست نبود حکم شد که فوراً بدان
 خود را (که در ایام جنگ به پناه زمینداران قریب جوار فرستاده)
 بحضور طلبید - تا از حبس مکتوب رهائی یافته با سودگی روزگار
 بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید
 دادر خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت - جمال خان پسر
 کلانش در زمان فردوس آشدانی به مواجیه مهاجرت خان تعیین بود
 در محاصره دولت آباد روزی سردیوان برای مقدمه حرفهای
 تند در میان آمد - مهاجرت خان گفت - هر که در کار پادشاهی
 مسأله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر
 علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی (که عقب سواد
 نشسته بود) بر جسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (که
 خرد سال بود) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان
 تیز دستی نموده جمال خان را از پانداخت - و بضرب دیگر
 کار پسرش با نخر رسانید - گویند مهاجرت خان نشسته بود - همین قدر

و سالما و غانما یازدر معارفت نمود - پس ازان غنیمت داخل رسد
 غله را تسبیح مسدود کرد که از عسرت و گروانی کار بصعوبت کشید
 ناچار از گریوه روهنکبیره فرود آمده ببلابور معسکر اراست
 چون تساط و استقبالی فزاتان دکن بجائے رسید (که قدم جرات
 و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بذهب و تاراج محاللات
 مالمه برداختند) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستوری دکن یافته
 سال شانزدهم ببلد براهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گدگ
 در ناخت و تخمینا ملک نظام شاهیه کوتاهی نمود - و کهرکی را
 (که اتمامت جای ملک منبر بود - و او یکروز پیشتر از رهول فوج
 با نظام الملک بقاعه دولت آبان در خزیده) دیوان و بی چراغ
 ساخت - ناچار ملک منبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده
 کرد در دام از محاللات متصافه ملک قدیم پادشاهی و پنجاه تک دریده
 نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هجدهم
 حسب الطامب پدر بزرگوار برای یحیای فخره از بی خانخانان
 و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانه نیرنگ ساز بازی دیگر انکیخت (که سفوح ملالت
 و کدورت فیعیابین پادشاه و شاهزاده بجائے کشید که کار بجدال
 و صف آرایی انجامید) شاهزاده از صف شناسی ثقل فوج
 پادشاهی بر خون قوار ندان از راه راست عدان گرفت - و راجه

فیمکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بمحمدالله خان سپرد - دیوانه را هونے یش است - او از سفاکی آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پروریز و مہابت خان برین ماجرا مطلع شدند) بزمینداران بتکلیف برنگاشتند - کہ دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانہ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پروریز پیوست دران اثنا فرمان جنک مکانی بمہابت خان رسید - کہ در زندہ داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - ہلین کہ زود سر آن سرگشتہ بادبہ فحالت را بدرگاہ فرستد - مہابت خان کار بند حکم گشتہ همان ساعت سرش را از تن جدا ساختہ روانہ نمود *

۱۰۳۳ (۲)

* شہید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مہابت خان اول سرش را در خوانے پوشیدہ بتمام تربیز پیش خانخانان (کہ در قیدش بود) فرستاد - خانخانان دیدہ گفت بلے تو بز شہیدی ست - داراب خان جوانے بخوبیہا آراستہ و سردار با رفتار و مدبر شجاع بود - بہادری و تودہے (کہ از ز در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشدہ - اما بنقش طالع او درست نشست - از جانب شاهی مانده و از طرف پادشاهی راندہ مال کارش بخندان و نکال انجامید *

(۲) نسخہ [ب] داراب خان مسکین - اما بقینا غلط است *

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهی یافت بتسویه مقوف پرداخته بدقیله آمد - چون همراهانش از صدمات صدمات بهادران جنگ جو عیان تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدود کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک رپیبه و چند زنجیر فیل از جمله غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگزشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبدالله خان با دریا خان برسم منقلا باله آبان شناخته اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قلعه را گون گرفت - و درمی بمانکپور بر ساحل گنگ فورن آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین عیار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهادت خان با سلطان پرریز بکنار گنگ پیوست - دریا خان نوازه و توبخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهی را نگذارن که عبور نمایند - عبدالله خان عمدا تقاعد درزده و بناخوشی همدیگر کار آقا بر هم خورد - دریا خان (که بیدمستی غرور فتوحات اوسمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاری مرعی ندموده بضبط گذرها چنانچه باید پرداخت - مهادت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - بناچار دریا خان بعبدالله خان و راجه بهیم (که در جونپور جمع شده بودند)

برانگیخت [دریا خان از مجال قبول خود بسرعت برق و باد بسامو
رسیده مالتی بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال
سیرم باراد استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مورد موکمت
اعلی حضرت گردید دریا خان از قبول خرد آمده شرف آستانبوس
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آورده
فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان
صاحب صوبه دکن شکست خورده بدولتباد شتافته انامت ورزید
دریا خان از کتل چائیس گنون بخاندیس آمده آتش نهمپ و غارت
برافروخت - و بسبب تعین شدن عبداله خان بتادیمپ او
بدولتباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باراد
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا
ذیبا راهی گشته وقتی (که بسوزمین بندیده رسید) بکرماجیمت
پسر راجه چهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول
بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مستی نشئه باره حسای
ازو برنگرفته بے محابا تاخت - و دران زد و خورد اتفاق بدریا
خان رسیده کوش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهارصد
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند *

و چگونگی اوضاع او و قوه تمام حاصل نموده آگاهی دهد - خان
 مذکور پس از وصول به خطه برهانپور از کمال فراست و دانائی
 باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع و رسیدن بمبالغه بحضور
 نوشت - که توقع بغی و شورش ازین مرد محض توهم است
 در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور
 نمیتواند شد - بے وسواس او را طلب حضور نمایند - که احتمال
 آشوب و فتور ملکی اصلاً نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او
 رفع تشویش نموده خانجهان را از صوبه دارمی دکن معزول ساخته
 بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه دارمی
 احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی
 ذات هفتصد سوار بر قدر منزلتش افزودند - چون سال سیوم
 خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار پانصدی دو هزار سوار فوق افتخار
 برافراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری
 در احمدنگر جهان فانی را وداع نمود*

* دین دار خان بخاری *

سینه سپرده نام - از قرابتیان مرادعلی خان بخاری سمیت - سال
 هیزدهم جهانگیری به حکومت دهلی سر برافراخت - و پس از آن
 (که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت نواز

بمقتور جنت مکانی میرفت نگاه گرمی میفرمود . بعد از فوت شیخ
 منظور عاطفت پادشاهی گشته بمنصب درخور استیاز یافت . چون
 در طالع مردجه داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص
 خان سرافراز گشت . و بدار رنگی منصبداران جلو (که خانه زادن
 معتمد می باشد) و این کار جز بیک از معتبران نسوز (اختصاص
 گرفت - چون فوت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال
 جاوس بمنصب در هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار
 سر برافراخت . چون خالی از کار طلبی و جلالت نبود در جنگ
 دهول دور با خانجهان لودی از پیش آهنگان و سبقت جوئان سواران
 جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دلیری داده در رزمه
 مصاف زخمی افتاد . و این بردای و نیز دستی او دل نشین
 ایام حضرت شده بیش از پیش در صدن تریبیک او گشته پایه
 اعتبارش افزود . در سال ششم بمنصب سه هزار سوار
 کام دل اندرخته مخاطب بدولت خان گردید . و در همین سال
 بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پربنده مامور شد
 چون از برهانپور بیشتر گذشت بتجربیز بهایت خان سپه سالار
 با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعیین یافت . که بمالش ساهو
 بهونماه و تاخت و طمش چمار کونده بودازند . و در سال هشتم
 محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخه [ج] در مهابادی جاوس (۳) نسخه [ب] از اجاره خالی *

بدعا مراد نذهار همت گماشت - قلعه دار هر چند بضبط مداخل
 و مخارج بر داشته شرائط تیقظ و احتیاط هر چه داشت لیکن
 از اسیمه سری بمرتبه سررشته تدبیر از دستش رفت که باستحکام
 برجهای قلایع خانی نپرداخت - چه قلایع خان از دور بینی
 و احتیاط گزینی در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه
 (که از آنجا قریب و قریب بکسار دولابان و مندر میرسد)
 برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش در آن برجها جا گرفته آغاز
 تفنگ اندازی نمودند - (روزه شاه خود سوار شده تخریص
 بر یورش نمود - و تا سه پاس آتش قتال مشغول ساخت
 معینا کاریه پیش نبرده برگردید - اما جمعی از بیجگوری خاک
 بیوفائی در تارک اخلاص بیخته نزد قلعه دار بویان بزمیائی
 برگذارند - که بسبب انهداد طرق از کثرت بزن درین نزدیکی
 امید رسیدن کمک نیست - و از جدا و کدا قزلباش ظاهر میشود
 که بیزدی حصار محصور خواهد گشت - بعد از تصحیر نه ما را
 بجان امان است - و نه فرزندان ما را از اسیری - دولت خان
 (که درین وقت بایستی آتش این غنچه یا آب تیغ فروری نشانند)
 از بیجوهری و بددلی مضمون *

* بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گرتو مرهم نمی ندارند سود *

نداشت - عاز درام نمک حرامی و بیغیرتی (که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود بستیدید
 نهم سفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب
 و همراهان بیرون آمد - و با علی فلی خان سماجت بسیار نمود
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزور باشد در خدمت توقف
 در ندهد - علی فلی خان متعدد هر دو مطلب شده در باغ
 گنج علی خان مشهور بیباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمزاری
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی از
 جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید
 یا خاطر برانگنده گوشهٔ خمول برگزید - تا بنیة حیات مستعار
 باتمام رسانید *

الحق در ناسرداری و کم همتی از حرفی نیست - که چنین قلعه
 استوار (که پنج حصن حصین گرد هم دازد - با چهار هزار مرد
 شمشیرزن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و در ساله سامان
 قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در
 محاصره در ماه از نامردی و بیعت فطرتی پای همت نیفشوده
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاودانی ترجیح
 نهاد - با آنکه جمعه شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان گاه و غلبه نهایت

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی
 مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز
 او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاری مد سوار منتخوب
 گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه
 انعام مشارالیه را گذارد - و پستتر باقرایش بمنصب برنواخته
 در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخششگری درم از تغیر
 لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی در صد
 سوار بمنصب در هزار و پانصدی ششصد سوار سوارخان گشت
 و در سال سی و یکم بمنصب سه هزاری هشت صد سوار سر
 برافراخته از تغیر اعتماد خان بمعارج میر بخششگری مرتقی شد
 و در همین سال استعفاى خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
 شاهجهان آباد منزلی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو
 محفوف عطاقت خسروانی گشته بمنصب چهار هزارى دو هزار
 سوار پایه دولت بوتر افزایست - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب
 والای پنج هزارى بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری
 و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال نهم از تغیر
 محمد امین خان بدست جایگاه میر بخششگری فایز شده بعبای
 قلندان مومع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویة ظفر طراز
 عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظام دارالخلافه
 ضمیمه میر بخششگری قرار یافته بکار رجوع مرخص گردید - سال

مذکور را با عساکر پادشاهی اتفاق افتاد (دان دلیری و مردانگی داده نقد جان برافشانند . شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلذذ اقبال سلطان دازا شکوه ملقزم گشته بجهت شجاعت و حسن اخلاق پایتوب قرب و اعتبار بترتیر ابراخت - و در سال سیم بفرجدارئی متمرا و مهابین و جایسر و دیگر برخی مجال (که از انتقال سعدالله خان بتدیول شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهدارئی مابین مستقر الخلافه اکبر آباد در الخلافه شاهجهان آباد با در هزار سوار تعیین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خانی سوارفرازی یافت - و در نخستین جنگ دازا شکوه باتفاق داور سترسال مادا هراول بود - دوادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دازا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) آورا برکنار در ای ستلج برگذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و دستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحكام داد و آخر الامر دازا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب ملتان دخت آوارگی بر بهت - داؤد خان بنوچیت اشاره گشتیدها را سوخته و غرق نموده خورد برخاسته بار دیوست - و همه جا راه موافقت ببنموده در نواحی بهکر جدا شده از راه حیسلمیر بوطن خود حصار فیروزه شجاعت - چون کار شناسی و سرگردگی از شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری پارسال خلافت عنایت مستمال گردید - بعد معارفت رایات پادشاهی از ملتان

سرزمین باستانظار قلاع مابین و معویب طرق و مسالک از بسیاری
 جنگلهای انبوه و غزونی گریه و کوه دم نخرت و استکبار زده خودمر
 میریسمت (در بقولا بتازگی علم استبداد بدست جنارت افراخت
 و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طین و رود فرمان
 پادشاهی رو بتسخیر آن اُلکا آورد - و نخصتین قلاع (که بصرحه
 ملک پادشاهی پیوسته - و پیشکش گرمی آن دست تعرض ببری
 محالست سرکار والا دراز مینمود) بصغی فرادان بر کشود - مرزبان
 آنجا مغلوب رنج و هراس گشته هر چند ضعیف نالی نمود (که
 پیشکش مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتقه معارفت
 نماید) داد خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکر
 آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بخزینگی قلعه بلاون از طرفین
 مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آرایش گرمی پذیرفت
 از پیشگاه سلطنت امان آن باطل برست و تسلیم آن ولایت باد
 باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن خلافت کیش
 شقامت پرده فطری امرا بر طرفه کفر نمود - داد خان بکارزار
 متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهر بند
 در آورد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در مرات
 اندیشه چهره نمی نمود از تائید غیبی بهادران و خش شجاعت
 برانگیزته بر سر مقهوران بحصار شهر بند رسیده بیورش و آرایش

و در سال دهم بنظم سوخته نواز (خصم یافت) پس ازان باز
 بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت
 پادشاهی استسعاد یافته بنظم سوخته آله آباد دستوری یافت - تاریخ
 وفاتش معلوم نشده - حمید خان بصر او بجرأت و جسارت مفرط
 نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود - سال بیست
 و پنجم عالمگیری درگذشت *

• دیانت خان حکیم جمالا کاشی •

سال اول جلوس فرانس آشیانی بخدومت دیوانی سرکار
 ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
 هزارگی ذات در صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی سوخته
 پنجاب از تغییر میر عبدالکریم موثقی گشت - چون آثار دیانت
 و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابراین سال پنجم
 بخطاب دیانت خان و پسر باضافه صد و پنجاه سوار و تقرر
 دیوانی و امینی و فوجدارگی سرکار سپردن از تغییر زای کامجداس
 نامور شد - سال نهم باضافه در صد سوار افتخار اندوخت
 و سال یازدهم پس ازان (که قلعه قندهار داخل ملک پادشاهی
 شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای
 ایران دران حدردن بکابل تعیین یافت) او بدیوانی فوج همراهی
 پادشاهزاده چهره عزت بر امر وخت - سال دوازدهم بخدومت داغ
 و تصحیح منصبداران از تغییر عاقل خان عزایت الله سر بلندی

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواری ست - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هکامه [که پادشاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خون آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخانه نمود] مشار الیه در زمرة کمکیان دکن (خصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گوید) در اول رهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته باز سال فرمان تفویض قاعه دارچی احمد نگر سر بلند گودانید - و در آخر سال درم تغییر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قواری بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه خامه نیز نامزد آر شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افزاشت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندرخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احرار ملازمه نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر انشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر ترکی اول قیور قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و درم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتانیه کهندیاه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

(مائراامرا) [۴۱] (باب الدال)

و مصنف دیگر بر روی کار آمد (خان مذکور به نام مال و مثال و عزل
منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا
حمین علی خان ازین ^(۳) جای مریه بلا رخصت ملامت بمامن دکن
کشید - و در اورنگ آباد به سوی سلطان محمود مشرف تالاب
عذیری (که خلد مکان بپهره مند خان مرحوم داده بود) مدتی
گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ
خاندانش منظور داشته مراعات بزبانی بمبار نمود - و قلعه دارمی
ازک را (که بجز اینها حامله نداشت) تفویض نمود - یازده
شازده سال برون ملول بهر بود - الحال پهره از مانده
جا نشین اوست - و در قلعه (که در آنجا پیش نیست) می باشد
خان مومی الیه درین حالت هم ^(۴) بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم
کامیاب خان اسم - که با دختر مطلب خان متسوب شده - و از
دختره مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج
حمین علی خان در آمد - اما صبیغه داراب خان مرحوم بمیر لشکری
(که از نجار میرزا حیدر صفوی بود) نصیب شده - پسر کلانش
عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهراب دکن اسم - که در
زمانت و متانت گاهی در لک آباد گفته اند - آصف جاه بمکلف
رایست خاندانش چندی در حضور نگاهداشته متصدیق جاگیرات

(۲) در [بعضی نسخه] و صف دیگر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)

نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهراب

مخالف بودند) با هراول پادشاهی در آریغند - دلیر خان (که در مقدمه لشکر انتظام داشت) بزد و خورد درآید - با آنکه چند فریب شمشیر دران دار و گیر بار رسید چون مسلح و اریچی بود آسیب بر نداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بناوازش نقاره مباحات اندرخت - و در سنگ همراهیان سلیمان شکوه بمقابله شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالی و ثناء اندیشی سوا از اطاعت پدر والا قدر پیچیده یا از بنگانه پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود) منماک گردید - و بعد از تقارب فلتین در حوالی بغارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و گذاش روزگار اصلا آگاهی نداشت) مغلوب و غیب گشته در بنواز گذاشت - و بجه آنکه دست و بازوئی بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی نواز بسوی بنگه گذاشت - و سایمان شکوه بهمعنائی ظفر رهکاری تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهاره عزت در افروخت و پس ازان (که سلیمان شکوه حسب الطالب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از بنگه لوای معارفت افراخته بتمجیل تماشگر زاهی گشت) در نواحی موضع کوه خیر هزینه دارا شکوه و هزار او بجانب لاهور شکیب برای احوال و تفرقه پرداز جمعیتش گردید

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاره
فایز شده) در همان ایام هزاره دیگری نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهرامی شیخ میر بهمانی دارا شکوه

از سلطان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه

سرتا سر دره دیواره استوار بر آورده سده سدید و حائلی محکم

در پیش رو داشت - و جا بجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد

و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت

دیوار همین بمداقت و محاربت می گماشت) جزوه عالمگیری را

پوش پر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده

غیب بر صفحه شهون جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را

بمدافعت و صمانعت کسان راجه راجرب بسمت کونله پهازی

فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جوات از مورچال بیرون نهادند

و با آنها بجنگ در آریختند - دلیر خان از دست راست توپخانه

با فوج خود سوار شده لرای جرأت بجانب آن جسارت کیشان

بر افراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده

بار پیوست - هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان

(که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی

پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال

شده تیغ خون اشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام شهر انتقام

(۲) نسخه [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

زمین بدر وقت - در بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - در جنوب
غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار
و پیاده بسیار بلطفه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان
پسر دلیر خان در آن میان رخصت حیات بسبب اجل داد - خان
شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش
دلیرانه تعدادی را آواره دشمن اذبار ساخته مجموع توبخانه
آنها را بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهر اولی معظم خان در
تختگیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سقیهای شایان نموده
همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر
(که از رودخانه های مشهور آن ولایت است) عبور نمود پناهی
شمله گدازه رسید - آن حصه سمک متین آسمان رفعت - مجامع
آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب هم عالیه افزون - و ساکنانش
در سنگ باران حوادث از آسیب مذخیر ملک مصرن - و از
دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب
جنوب بطول چهار کوره منتهی میشود بکوه سر بخرخ دراز کشیده
و از شمال تا سه کوره بندریای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را
بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق
بزمین برده اند - و همه جا بتوب و بادلیج و تفنگ و سایر آلات
و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لگ اسامی جنگجو
در آن قضا بقدم ثبات در مقام مدافع ایستاده - از آنجا که مجامع

صبح بمکانی آزرده راه بپوش نمود که خندق پر آب داشت و معویص طریق و اجتماع مقهوران بدش از دیگر جوانمب بود بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازی زها کرده روی هوا را از ابر درود تیره ساختند - و حقایق بازرست از بالای برج و باره شراره ریز و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دایم خان از رفور جلالت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز نموده فیل سواره بآب خندق راند - همراهان چون چنین دلآوری از سردار مشاهده نمودند عرق جرات حرکت نموده دران دستگیر بلا (که پودلان درزگار را قدم همت میبغزید) بپوش کردند - و حرکی صعب در پیوست - اکثری از عساکر اسلام را آن از آسیب زخم فگار و جمع را دران بدل کوشش نقد جان نثار شد - یخ تیر بدکیر خان رسید و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوض آن بدن شد - خان دلوار با جوق بیای حصار رسیده بدستیارش شجاعت بیالای دیوار بر آمد - و با اهل ضلال بوزم و قتال در آویخت و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل حصار شده لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشار الیه بحضور آمده نامه سعادت بر آستان خلافت نورآیین ساخت - و در سال هفتم بهمراهی راجه جیسنگه باستیصال سیوا بهونسله (که ریشه

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر
 (که بسیاری از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مخبر
 خواهد گشت - براهه طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را
 با فلاح دیگر پیشکش نمود - و چون دایر خان هنوز بهای حضار
 تمامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و از بعد
 ملاقات در صد اسپ با ساز طلا و براق با ساز مرمع و درختفوز
 از نفائس اتمه او را داده رخصت نمود - و پس از انصرام
 این مهم در هرادی راجه انجمن و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته
 عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون از آن کار وارد آمد بخاطر
 هنگامه شاه عباس ثانی (که بعزم سپاه کشی و زم آزمائی
 داعیه فرستادن لشکر بصرحد هندوستان اظهار میکرد) باکتر سران
 و سپهبدان (حکام طامپ عز صدور یافت - و خان مذکور نیز
 در سال نهم حسمه الطلمب برجناح سرعت و استعجال روانه گشت
 از دریای نروده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر حیات مستعار
 شاه ایران سپری گردید - و نایره آشوب باظفا گرائید - دایر خان
 درمسل برابغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف
 میان یحانیا چانده و دیوگنده نمود - مانجی ملازمیندار چانده
 بوسیله مجزو ابتهاج ملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی
 فرس جرمانه مبلغ یک گوز (رپیبه را از نقد و خمس متعهد شد
 و پنج لک رپیبه بطریق شکرنامه بخان مذکور منتقل گردید - و ترار

با بر جا (که ازان رسنم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین
دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر
گرم گردید که تا چند کرده خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دایران بود * بیت *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت یاشیده چوگان و گوی *

(۴)
و پس ازان (که عرصه پیر فوج یاشاهی تنگ گردید) ناچار بافروزی
هممت و درستیی حواس راهی (که در چهار پنج روز بالای دشت
فیلان و اسپان جنگ کزان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند)
در سه هفته برفتار قهقری رجعت نمودند - و چون قلعه ساله پیر
مضاف بکلان بدست فزیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته
هرچند سعی بکار برد سودمند نه افتاد - و جانگزائی آب و هوای
آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بی فیل
مقصود برخاست - و در سال هیزدهم باستانپوس خلافت چهره
دولت افروخت - و از تنبیر عابد خان بصوبه داری ملتان رجعت
یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به قبول شاهزاده محمد اعظم شاه
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید
چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خودداری

(۲) نسخه [ب] عرصه فوج (۳) نسخه [ب] معظم *

خواست که او را با خود همداستان ساخته عام خودسری برافرازد
 دایر خان سر از آن بیخیزد - سوگرتاری طرفین بنا خوشی انجامید
 دایر خان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده به جانب
 قطره نمود - چون عرضی دایر خان از نظر پادشاهی گذشت (که
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک زفانت نموده امرام
 حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این
 الفتان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش
 از روانه شدم که وصول این عواقب پادشاه را غریب اضطراری
 در گرفت - و مکرر بمثوما شتافت - همت خان چون از سن صبا
 تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض
 میکرد پادشاه گفت - که اینهمه ندان - چرا حضرت از قدر انظار
 میفرمایند - پادشاه تذن شده فرمود - که مرا فکر شاه تمام نیست
 مشکل آنست که میادا با هم ساخته باشند - و فوجی (که سردار
 دایر خان باشد) در مقابل او غیر از خون دیگری را نمی بینم - پس
 هرگاه مرا با او سردکار آردن جدگ در سر دازد *

بالتجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتی
 غریب از قوت و اشتیاقی از اشتها تمام دارد - و بر الوص خود
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه
 و بادری طالع از ابتدای عمر تا انتها ارج پیمایی دولت و شوکت

مدار عاچه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزته
در کنار بهبهره آمده و ازین طرف بهادر کولکناش شتافته باهم
ملاقات کردند - و صبیحة خواص خان با نصیری خان پسر کولکناش
مذکور منسوب شده هر دو بجاهای خود برگردیدند (بهلول
خان از خواص خان نفاق در دل جاداده خواست او را در راه
دسنگیر سازد - از ازین معنی آگاهی یافته شبان شب (وانه بیجاپور
گردید - پستور (که بهلول خان متصل بلد مذکور (سید) او سرزشته
بزرگی از دست نداده با استقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را
نظربند ساخت - پس ازان در در او شد - و فیما بین دکنیان
و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضی از دکنیان
بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثری بوالی حیدرآباد رجوع
آوردند - باستماع خیر مقید گردیدن خواص خان بهادر کولکناش
بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقه
بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش
بسیار کرة بعد اولی بوتوع پیوست - سال بیستم چون کولکناش
طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه اتندار دایر خان در آمد
بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزیان شده قاصد حیدرآباد
گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند)
معارفات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به بیماری
درگذشت - و پسرش عهد الزلف بهرداری سر برافراخت - تا آنکه

(۲)

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه میان (که آخر بخطاب
 ازنی سوافراز شده) بکار مریوز امتیاز یافته سالها راتق و فاتق
 مهمات آنجا بود . عبد المجید خان نام پسر عبدالنبی خان کجور او را
 نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده
 خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحکیم خان بجای پدر نشین
 مرهته غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعات چوتیه گرفت - در
 حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه
 هجری سنه] حیدر علی خان بو تعلقه او دریده او را دستگیر
 نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود درآورد
 اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده
 بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان
 بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاری و خطاب
 اخلاص خان سر باند گردید - سال یازدهم (که داود خان قوشی
 پتغایب سیوا بهر مسئله کام همت برداشت) او با معدرده در هوادلی
 بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری
 تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

● دیانت خانی ●

میر عبد القادر - پسرین خلف امانت خان خوافی سمند

(۳) نسخه [۱] موجه میان (۳) نسخه [ب] عبدالحکیم خان (۴)

نسخه [ب] ذواب حیدر علی خان *

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیم
برادرش امانت خان ثانی متصدی بذر سورت ازین جهان
غائبی بقیم جاوردانی پیوسته از باهالت بذر مسطور لوی
کامرانی افراخت - و بعینک اضافه یانصدی بمذنب دو هزار
نوازش یافت - اما تمسیت و کارگذاری مهمات آن بند در پیشگاه
سلطنت درجه استحسان نیافت - بسرگرائی طلب حضور گردید
در پستری بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجز آمد - بعد واقعه
ناگزیر خالد مکن محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته
در اورنگ آباد گذاشت *

(۲)

از اختیار اعتبار دیوانان آموخت چه توان گفت - نود و نه هزار
دام بدستخط خود تنخواه میگرداند - و بهر که میخواستند زیاده
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از انجا [که غیر خان
فیروز جنگ (که در برابر پیام داشت) عمده ترس در دکن نبود]
هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی قبول نزه از میروفت - و آن
نویسن بلند مرتبه بهمین رجوع غیر مترقب میشد نموده دستخط
میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو وصل
بر سرز و بوم دکن افکند) دیوانی را بنام مرشدقلی خان مقرر نموده
قا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میوزا مهدی بعینک دخیل کار

(۲) در [اکثر نسخه] دیوانیان *

والد او از ولایت گوزان آمده - مومنی الیه بهمت بلند و ذهن عالی
 متصف - و شعر و سخن مربوط - روزه چند بخیابت جد بزرگوار
 پرداخته پس ازان بعیدر عالی خان نقش صحبت او درست
 نشستہ فرجدارچی بپر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور
 حکومت بتیلا ^(۲) میکرد - چندی پیش ازین حسب التجویز
 آصف جاہ بعملی اندرز (که از محالات مشهوره صوبه بیدر است)
 ناموز گردید - درین اوقات از بے مدد می روزگار و علمت نزل ماہ
 (که بے مینگ تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین
 بیگاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن
 از کتب معتبره قوم خوب روزید - اما حاصل آنرا (که در خزانه
 غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذلک فضل الله
 یؤتیه من یشاء *

• داود خان •

و بہادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده
 ابتدا بشیوہ سوداگری بصر می بود - پستتر در سرکار حکام بیجاپور
 نوکر شہہ باستصرا ب بہلول خان عبدالکریم میانه برتبه سرداری
 فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بہلول خان
 شریک مصاحبت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاہر جہت
 کمک شیخ مذاج (کہ بانفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

(۲) در [بعض نسخہ] بعیدر قباہی خان (۳) نسخہ [ب] پایلانہ •

سرمایه ناهورزی اندر خدمت . و بانفاق روح الله خان بمحاصره قلعه
 واکتوبره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضربه بندوق
 (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود . پسرش عمر خان - که
 آخر بخطاب (نعمت خان چهارم) عزت برافروخته در زمست یوز
 اردنگ آباد سکونت داشت . بعد فوتش چند پسر از او مانده بودند
 در حالت تحریر هیچکس نیست - او دارود خان بتعیذاتی
 ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تصحیر قلعه چنچپی
 و محارباتی (که با سقا هیور داد) مصدر ترددات گردید - و سال
 چهل و سوم بنیابت فوجدارای کرناٹک حیدر آباد (که اصالة
 بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندر خدمت - و سال
 چهل و پنجم فوجدارای کرناٹک بیجاپور اصالة ممیمه شد - سال
 چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدر آباد
 چهارم عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خون بر سر
 قلعه واکتوبره شتافت) از حسب الطلب از چنچپی آمده در گرفتن
 قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده
 مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خادمگان در جنگ کام بخش
 با ذوالفقار خان شویک آوردن بود - سال سیوم جلوس خادم‌مزل
 بنیابت خان مزبور بصوبه‌داری دکن سوای خاندیس و هزار
 دیانگهات معین گشت - و بعد فوت خانگانان صوبه‌داری برهانپور

(۲) نسخه [ب] خنچپی - و [ر] بعض نسخه [چنچپی] *

از رسیدن پادشاه بیرهانیپور چون رعایا فریاد می‌تظلم او بودند
معزول گردید - و پس از رحمت بهادر شاه توسل بعضیم ایشان
جسته روز مبارزه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار
و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز مایا اولاد
نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود
بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان
و عطای نقاره بلند آرازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت
صوبه‌داری دکن بدو^۲ خان مقرر گردید او تائب هیدرآباد شد
و در عهد محمد فرخ سیر (که حیدر علی خان دیوان دکن
گشت) او را بفوج‌داری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل
سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان
آمده در جنگ با نظام الملک آصف‌جاه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار
و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان
و زندوله خان - اولین بفوج‌داری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین
جاگیر یافته همراه آصف‌جاه میگردانید - هر دو در گذشتند
و فوج‌داری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی
بدان کار می‌پرداخت - شیخ (که بر لشکر ناصر جنگ شهید
کلاه پوشان بهلچری شهبخون آوردند - و سلسله انضباط از دست
رفت) شهید مذکور از او از خود تصور نموده بجانب مجلس

(۲) در [بعضی نسخه] حیدرقلی خان *

عبد الحكيم بن مير عبد الرحيم بن مولانا كمال نيشاپوري است
 كه با مولانا جمال جد عنايت الله خان برادر ميشد . حسب اتفاق
 مولانا كمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزید . و در سنه
 (۱۰۱۱) هزار و يازده هجري در گذشت . سرقد او بيرون بلد
 مزبور در سراي حاجي سياح است . مير عبد العزيز ابتدا نوكر
 دارا شكوه بود . چون روي ملازم پيشگي ببازگاه خلد مكان آرد
 بنابزان شيخ عبدالعزيز نام خود ظاهر نمود . سال هفدهم بخطاب
 دلار خان و بتدريج بمنصب در هزاري ترقی کرده با آخرت سرا
 شتافت . نامبرده بنادر مضافات عنايت الله خان بخطاب
 پدر مخاطب گشته در ابتدای جاوس محمد فرخ سيز برفاقت
 نظام الملك آصفجاء (كه بنظم دكن مامور بود) وارد آن الكا
 گرديد . و پستتر بتجويز حسين علي خان امير الامرا بفوجداري
 راجپور اختصاص پذيرفت . پس ازان همراه مبارز خان (كه ياري
 سلف ميشد) بچنگ آصفجاء كمر بست . و بعد كشته شدن او
 دستگير شده ديرين روابط آصف جاه را بر سر صورت آورده
 پرداخت او بر روي كار آمد . بمنصب يفتخري متصاعد شد
 و در سنه (۱۱۳۹) هزار و يكصد و سي و نه هجري رخصت بعالم
 بقا برد . طبيعت مزبور و فكر درست داشت . نصرت تخلص
 ميكرد . از دست *

* بيت *

* مرگان بهم نيايد دلدار چه نقاب است *

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که در پیشه بون
 دکان و دستگاه شیخی فچیده معجزانان و متوکلانند میگذرانید)
 پیوست - و عقد قلبی بازادش بر زد - در همان سن و سال بمیامین
 انفاس آن بزرگ خود را از ملامی و مذاهی باز داشته بدوخته اشغال
 این طایفه صافیه اشتغال می در زد - و چون آن پسر نورانی بعالم
 جاردانی منزل گزید وافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر
 بو توهم و تعمیر مقبره از صرف نمود - و بوغف ضیاع و عقار
 رونق دیگر افزود که آن در فذکی شهر نصارت بهر مزایه دیگر
 (که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده
 باشد) نیست - سوای ایام اعراس از و خلفایش (روزهای دیگر
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمع و هجوم از وضع
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می آمد
 دو فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین روز
 شاه نور حمامی میکنند .

گزیذد این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش
 بهیچ یکم اطلاع نداده - مگر بتضمین و قیاس از فتوح کلامش
 دریافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین بوزب - و مریدانش
 برانند که زیاده بوعمر طبعی زندگی یافته - مجرب تر آنکه سلسله
 بیعت خود هم ظاهر نکرد ، بلکه از پیری و سردی خویش بر زبان
 نمی راند - بمخلصان و محبان قلقلین ذکر سے و ایشان شغله میفرمود

(۲)

بونیه از مس و رصاص بمشامش رسیده - مکر گاه برسم العادب
 و شگفت نمائی از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکن
 و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه
 برمی آورد - در بادی الخظر بحضور حیو می افزود - و همین
 قدر مناشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت
 مراجعت از دکن او را با جبار و اکراه کسان کسان تا قریب اجهن
 برد - قضا را درین ایام مرشد قلی خان میرزا هادی (که از بنکاله
 آمده بدیوانی کنگن سرافرازی یافته) چون دانش پابند آنوالست
 بود باستغای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی
 جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات چنان تازه
 در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بغام والد
 خان مرزور (که بحرامت قاعه ارک خجسته بنیاد می برداخت)
 مقبر ساخته بوغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
 نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن صالوف قائل
 و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور
 بستانه یکران عزیمت براه نوردی در آورد - حیدر علی خان خزانچانی
 دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبر آباد
 دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خون برگردانیدن - کارشاهی

(۲) در [اکثر نسخه] امی و رصاص (۳) نسخه [ب] وطن (۴) در

[بعضی نسخه] حیدر قلی خان .

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت . در آن اثنا ثواب فتح جنگ عالم علی خان را از میان برداشته چون سرکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از ممولان شهر جدوا و قهرا برستاند . برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بحیثیت اکتساب نفع عام از اجحاش عامه باز داشته بضبط خانۀ مشار الیه (که از دیر باز پخزائن و دفائن متهم و مطعون خلأق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت بسرکلانش را نظربند کرده ابواب افحص و تجسس بر کشانند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بچفر چاههای خالی برداشته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقود حای و ادائیگی خانۀ او و خورشازند نزدیکش (که همگی بهفتاد هزار (روپیه می رسید) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرز نیستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا از سوۀ مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت *

خان مزبور خود نقل میکرد - روزی (که از کشته شدن عالم علی خان آگاهی آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر تدارک شد - بمقتضای موافقید خویش عرض کرد - که مثل هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود بآهستگی باید کشید - اینجا خود سر ثواب بند شده که ناموس اینجا سم - اکنون عجالة فرمان صوبه داری بنام نظام الملک

مزبور القنداس کرد که جای شکر است که مقام شکایت - چه رفع
 قهمت چندین ساه مال داری بوجه وجیه بر روی افتاد - و الا
 خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابره روزگار سرور کار افتاده
 و بکجا کشیده - و پس ازان چون مزاجش مجبول خورد رأی
 و خود سری بود با عضدالدوله عوض خان نایب موبه دار دکن
 صحبتها در نگرمت - و بکج دار و میریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معارفت نمود عزیمت
 جنگ مبارز خان پیمان آمد - خان مذکور (که از راستی و درستی
 در اظهار حرف حق بی اختیار بود - و بزمانه سازی نا آشنا)
 بلا تعاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت طرف
 ثانی بر زبان می آورد - لهذا باقیام توافق با مخالف شهرت گرفته
 نزدیک شد که آسیبه ستورگ عاید حالش گردد - هام و گذشت
 سردار بفریان رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد
 مدتی مدزوی و خانه نشین بود - باز دیگر آصف جاء بر سو
 مرحمت و عنایت آمده خواست بیحالی قبول و خدمت بر نواز
 عضدالدوله بکینه دیرونده بمخالفت یا افشردن از پره اخیست احوالش
 یاز داشت - اگرچه بدر استغنا و بی نیازی زده سماجت و ادب
 شعار خود نساخت اما فکر زدگیهای بیکاری و بطالت آخرها
 به بیماری انداخت - در شهر رجب سنه (۱۱۴۱) یک هزار و یکصد
 و چهل و یک هجری بعالم بقا منزل گزید - هر چند بسختی

قیام داشتند - پس از ارتحال پدر مشمول عذابیت نواب آصفچاه گردیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب در هزاری پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شد مفسددارے دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفته افلاس زده عن لاشی شمشیرے حواله کرد - بھر بینی خوردن - جراحت کرد - و زدن ملتئم شد - اما از آن روز در مزاجش شورش و سوزتہ احداث یافت - و عذاب بجانب دیگر تافت - مردهم خان جنگ نگاه داشته اندیشهای درز از کار سر بهاد ده پیش بر گرفت - هر چند کتقل رسا و فطانت یا بر جایش مقتضی این خام خیالها نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بسپه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهادر و دھاراسین شتافت - و با از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خونسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رانی سر میکرد - و بتباحث آن نمیرسید - همان ایام در حوالی (یغاور) بملازمت نواب معزی الیه (۲) که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم

ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و یغچاه و یک هجری (که شهشاه معظم فادر شاه بدھلی آمده قتل عام فرمود) سپاهینه اجل گرفته از متعینه بے اعتدالی نموده چون هرے حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نموده از راه گذرانید - جمعه

• دهیراج راجه جیسنکجه سوانی •

پدرش بشن سنگه نیبره زاده میرزا راجه جیسنکجه است
 بجیسنکجه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس
 خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 و خطاب راجه جیسنکجه و برادرش بنام بجیسنکجه امتیاز
 یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا
 عرف کهلنا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه مذکور روز پوروش^(۳)
 کارهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ترفیع جصب - پس از
 ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان
 رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چسپ بود - گویند
 همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در
 اعتبار از راه یافت - برادرش بجیسنکجه (که بهمراهی خان منزل
 اختصاص داشت) بمنصب سه هزار سوار ترفیع گردید با او بر سر
 آنبیر بمناقشه برخاست - پادشاه (که شیوه خاطر داری همه کس
 منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست) آنبیر را
 در سواک قیظ نموده سید حسین خان باره را بفرجداری آنجا
 مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کام بخش متوجه دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخه] سوانی (۳) در [بعضی جا] کهلنا آمده (۴)

در [اکثر نسخه] گرفتن ریونی قلعه مذکوره

سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بهتر بهم چو زامن جانت تعیین گردیده باخراج از از ممکن و تسخیر تهنات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنکش بصوبه داری مالوه چیره امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه داری مزبور بوساطت خاندوران بیاجیرا مرهقه مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نمود پس آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیرت دبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل انبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی داکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مصالح کلی صرفت نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال (که مدت تمام دوره زحل است) می باید و شمع زندگی پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد قوتش پوز از ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از بسورش یرتهی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهقه درآمده - برخی اصاکن پادشاهی بدست اینها است - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر یرتهی سنگه بر وطن تابض است *

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتصغیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین بوس دریافتہ بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمه ضبط بنگش بالا (که بار از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافہ بمنصب دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندی پذیرفته معہ پانزده لک رپیہ روانه بلخ نزد شاهزاده محمد اردنگ زیب ببادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده از آنجا روانه هندوستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او بوسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از مطهق شدن ببادر خان رمله (که چندارل بود) بسعی او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری بعالم عقبی خرامش نمود *

* ذوالفقار خان قرامانلو *

خانلو نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلو است که از اموی عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان ارننگ بهراری شاه بارجود جلالت و مردانگی بین الاقربان تہمت زدہ گویز شد - شاه گمان نمدرسه بار بہم رسانید - اگرچہ از دانائی

سرکشی بیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون فرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناکاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سیر ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - فرچغا بیگ بیهانه آنکه رقیه از دای نعمت رسیده بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست ^(۲) که شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهرین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجویی حکام داغستان امرت دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزن و هوشیاری است - شاید بد اخلاصی او هم پیر شاه ماحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه مجبول بسفاکی و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی و شوخی از طوائف تزلجاش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تحذیر صفک دهام مکرر بمبالغه پشاه پرنوشتم - که در آئین سلطنت و قانون نصیحت پند و زندان را - از آن جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلعه است بدیع نما - و معنائی است بس مشکل کشا - بیگ فخری (که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرکشی *

می زیود - تحالف الصدق از اسد خان (میرالامراست) - که احوالش
عالیجده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

مجموعه بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان است
و بمیرانشی سرکار آن شاه و الا جاء اختصاص داشت - چون رایست
عزیمت شامی بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه
برافراخته گردید از بغطاب ذوالفقار خان ناموری اندوخت - و در
جمع معارک و غلبه و مهالک هیچ مقدمه العیش بود - و بهر اولی
هرادل رایست مبارزت باج دلاوری می افراخت - در جنگ مبارزه
جهونم چون سران عمده راجپوتیه جلو ریز بتویخانه عالمگیری
پیوسته گرمسیر گشتند از انجا (که هجوم آن جلالت کیشان افزونی
بود) مرشد قلی خان میر اهتمام توپخانه نیامودی و پرنای
راه جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی
هذدوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده
دل بر هلاک می نهند) از اسپ فرود آمده با محدودی های
هممت استوار ساخت - و کل زخمی چند از شاخساز تهور برچید
آن بیباکان از گذشته بهرادل در آویختند - و از آن جهت او
از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون از
بغلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه
گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه
 دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امری
 (که فوق تصور بود) رو داد - ابدال چشم از حقوق ابوت و تربیت
 نپوشند - و کار مفاتیح حفظ سلطنت چندین ساله (که طنطنه عظمت
 و شکوه آن در ساحات زمین و زمان پدیدار) بعمل نیارند - شاهزاده
 در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جادای عبودیت
 مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه (که باران لہزایی صدر
 یافت) مغلوب راهم گشته جوأت آن ننماید که بملازمت برسد
 اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من
 اختصاص یابد بجمعیت خاطر باستانبوس میروم - با آنکه این
 امر در از مصلحت بود اما بغلیه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول
 فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۹۸ - ۱) هزار و شصت و هشت
 هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازه
 بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر برآوردند - و بیعت
 و یکم ماه مذکور (که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز
 گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بجای اختیار مطلق
 گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان
 (که با افزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندگان عالمگیری
 بود) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام
 شصت هزار ریبه کامیاب از جندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

رداع نمود - پسر نداشت - بعد قوتش در سال سیوم محمد امین
بیگ خویش از ایران دوازده آمده احراز دولت ملازمت پادشاهی
نموده بغطای خضر وانه کامیاب گشت *

• ذوالفقار خان نصرت جنگ •

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه

(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر

آصف خان یمنی الدرکه تولد نمود *

۱۰۶۷

* ع *

* زبرج اسد زر نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی

نوسر اعزاز شد - و در سال بیستم با صدیقه شایسته خان امیر الامرا

کدخدای گفته بعنایت افاضه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت

و در آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت

دکن باهتزاز آمد - و جمله الملک اسد خان را بهمراهی سلطان

محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتبعیت آنجا

کمرو امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه بزوهان

رائور (که در میراثه فراهم شده شورش از او بودند) تاخته در پیش

سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سونک و سانولداس

و دیگر عمده های مهاراجه جنونک متروقی (که مصدر فتنه و فساد

بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضائه نمایان ناموری

(۲) نسخه [ب] سونک - و نسخه [ج] سونک *

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچان ببرد داشتن توپها
 و مصالح قلعه گیري در ماند - اشقيا بر اسمعیل خان مکه (که
 عقب قلعه نهانه داشت) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند
 طرفه هوج و مرچه پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را
 میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنائی کهور پوره با یک
 حشر برور یختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلالت نشان
 (که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشوده داد برداری
 و بهادری داد - و کم کسی از بهادران جان بگاموس ده ماند که
 از شاخسار مردانگی گل زخمی نچیدند - آخر غنیم را آذاره داشت
 هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مکرر میان
 رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت
 توپین حال خان نصرت نشان بود - چون تحط و غلا دران ضلع
 شکیب ربا گردید صاحب گوانه کرده بملک پادشاهی بزرگ گشت
 و چهار ماه توتف گزیده باز به کامره قلعکبان پرداخت - و عرصه
 فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیشگاه خلافت
 بمنصب پنج هزار و چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ
 مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یک هزار و یکصد
 و نه هجری سال چهارم یکم حصن حصین چنچی (که مشتمل

اموا

اقطاع

شمت

تسمیه

گردنه

عقب

قرارد

ملک

خروسه

کشیده

سوار

یافت

والی

اشقیبا

و نهم

خیلی

سرزن

نکر را

مضور

وشتند

ای یاری ده بیگسان زود خود را برسان - فی التوابع بمعنی
 کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین
 دست بسته طرفه تحقیق بمردم اورد (که از نظره و ترداد
 و دوزه بجان آمده بودند) رد داد - از برنا و پیر تحسین
 آمیزین نصرت جنگ بگوشها میرهید *

یک از باریابان حضور باشاره برخی اهل عناد بهادشاه
 رخ کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار
 ند کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منم گسل بود برغم او
 مرای تورانیه اضافه داده او را بعدایک شمشیر و خلعت فقط
 خودش ساخته بکشایش بعضی تلخ و تنبیه غنیمت خصم فرمودند
 فرها بمنصب شهزادی شهزاد سوار رسید - پس از انتقال
 بلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه بدخالی میر بخشینگری
 رازش افزود - و در جنگ بهارلی شاهزاده بیدار بختی (که
 قدمه الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ ترداد از
 ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد
 چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در بخت زخم کم نمای
 بر لرپ ذوالفقار خان رهیده بود - دید کار از دست رفته
 جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگولیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال
 ن قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
 عظیم الشان نسبت بخون غدیره در یافته با جهاندار شاه
 نخستین پور خلافت (که از سابق با از اخلاص مند تر بود)
 پیوست - و برادران دیگر را نیز بدر متفق ساخته با عظیم الشان
 (که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
 و برتری داشت) بجنگ در آورده لوائ فتح و نصرت اذراخت *

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان
 و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه
 یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرا و وزارت بغام خون گرفت
 میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
 در سه پادشاه غرایب دازد - چون از طرف عظیم الشان (که بقوله
 کشته شد - یا بگولۀ پوید که اثری از نیافتند) خاطر او بود اذخت
 با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجزرات و غیرت از همه
 بیشتر) بیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
 خان اشاره کردند - خان مذکور متفوس گشته از رفتن متقاعد
 گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی
 کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیله از کمر گاه خود را بر قول
 معزالدین زده متفرق ساخت - چنانکه لال کدور معشوقه جهاندار شاه
 (که بی از آنی بسر نمی بود) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
 شاه خود را پنهان یزارها کشید - نقاره های فتح جهاندار بنوازش

داشت سرسام گرفتگی - آن همه در شراب و نشئه و سیر و تماشا منهدم

شد که از خون آگهی نداشت - تا بدیگری چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیته را سم است *

* و آنکه بدش میخورند آن خون بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفلور اند ذوالفقار خان نیز با اختیار

سبها چند کهتری (که در شرارت و بدذاتی یکتا بود) کارها را گذاشته

بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کوه بدار الخلفه شاه جهان آباد

رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار

ماه نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد

فرخ سیر بگوش دهید - شاهزاده اعز الدین باذالیقی و سپهسالاری

خاندوران خواجه حسین یزته کولکناش خان برای مقابله

قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او (که گاهی نبرد و پیروز

ندیده اصلا بجنگ متناسب نداشت) راضی نبوده منع میکرد

که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کس *

* که در جنگها بوده باشد به *

اما بتسلط کولکناش خان پیش رفتی نشد - چون خاندوران از

بدنای و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگروه رسید (چنانچه در

(مآثر الامراء) [۱۰۳] (باب الذال)

کاش شاهزاده را ببارند - که پیشنگرمی توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سواغ نیافتیم از رفقا استشاره کرد - اکثری
گفتند که سرس بدکن باید کشید - مثل دارو خان نایب نواب
دران جاسک - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهد - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت *

گویند امام دردی خان (که بخشی از بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانه
آصف الدوله رفته در چاره گری حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر بر رفتن دکن یا سمک کابل مبالغه کرد اسد خان راضی
نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستان - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خاصه گشته - و وقت (که فرخ سیر بباره یله
پنج کره ای دهلی رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت
ششانه بانواع استعمال و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکی ذوالفقار خان را باز یاب حضور داشته اسد خان را (خصمه
نمودند - پس از آن ذوالفقار خان بخیمه (که برای او آماده شده بود)
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشنم آهیز فرمودند - که
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یک

زبانی زبان زد گشته جانها و اجانب از شکوه و فالش داشتند
چون بادۀ دنیا مرد افکن است آخرها بگامیایی چنان از جا
رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها بر انداختند - و در زلتها
بخاک نشاند - و ندانست که *

* در عفو لذت است که در انتقام نیست *

بصهل فافوشیده عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل
انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید - ظالمی (که از نایب
مستقل از دژن خان در دکن بر خلاق گذشت) و اذیت (که
از سبها چند دیوان صاحب انداز از مردم رسید) همه ذخیره
تباه روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
سلسله نمآد *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابی سرانجام *

* سلامت بایده کس را میآزاد *

* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانایی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی *

* در دیر مکافات زهر پیش و پسته *

* عبرت نظران تجربه کردند بجهت *

بخواهید - از برای مخلصین بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود
حسب استدعای او نسجهها تعیین شده اساری شاه جهان آباد
رهائی یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو
هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه
(۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالبی عنصری را
تیمی ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس
دردیشی میگذرانید - پسر دومش میرزا پهلوری حیات الله خان
که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان
بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتماد الدوله قمرالدین
خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باغش - پسر سیومش خواجه
باتی خان - که درینولا بسرکار نظام الدوله آمشگاه آمده بخطاب
اموال الدوله هزار جنگ نامور گردیده همیشه پسر میبرد - با محرز
اراق شادماستی

• ذوالفقار الدوله •

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر
مفدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه
مقتدی میشود - چون شجاع الدوله محمدتلی خان خواهر زاده اش را
(که همراه خاندان وقت شاهی عالم بهادر بر سر پتله رفته بود)
طلبداشته کشت از متوهم گشته قتل خود را پیش تقاسم علی خان

اکبر آباد (که در دست یک از متمولان است) همگ گماشته
 اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراہ دارد
 و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدہنی آنها
 می پردازد - اواخر سنہ (۱۱۹۳) ہزار و یکصد و نود و سہ ہجری
 (کہ مزاج خسرو وقت از مسجد الدولہ ناخوش شد) مشار الیہ را
 بدست میوزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
 بخان مزبور تعلق گرفته مختار سوار پادشاہی ست . *

* حرف الرابع *

* روسی *

برادر زانہ راجہ بہارا مل است - اواخر سال ششم بملازمت
 اکبری بیوستہ مورد عوطف بیکران گردید - و در سال بیستم
 (کہ میوزا سلیمان از کومک ناامید شدہ احراز طواف کعبہ نمود)
 را بہمراہ میوزا بطریق بدرقہ دستوری یافت - بفرش جیمیل
 بیش از دیگر خویشان خود شرف استانبوس پادشاہی فایز گشته
 چندین بار میوزا شرف الدین حسین (کہ جاگیردار نواح اجنیر
 بود) بسر برد داشت - میوزا از تہانہ دار میرتہمہ کردہ بود - چون
 کار میوزا برہم خورد بحضور رسیدہ سال ہفتم در فوج منقلہ
 (کہ بسیر کونگی خان گلان بصوب گجرات تعیین شدہ بود)

(۲) نعلہ [ب] سال ششم .

در ریاضت این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطایب بگتر خود
 فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - در پستی بر سبک سری
 افزوده سلاحی (که در بدن داشت) فرو برد آورد - پادشاه چنان
 (که ادب بایستای نمود) بتمکین پیش آمده خود هم سلاح از بر
 جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگی مزد آزمائی تراز دهند
 سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگوننداس بدریافت
 این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت
 بنگ خوردن او معروف داشته التماس صفت جرائم کرد - پادشاه
 معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

• راجه بهارامل •

بسر پرتوی راج کچه واهه است - درین قوم در طایفه اذن
 رجارت و سیکهاروت - اینها رجارت اند بوم نشین آبیر مضاف
 صوبه اجمیر غربی مازدا - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما
 سیر حاصل تر از - اول کسی سمت از راجپوتان که بملازمت
 عوش آشیانی رسید - پس از رحلت جدت آشیانی (که هر طرف
 آشوبه بوخاست) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بفساد
 برداشته بمحاصره نازنول (که در جاگیر مجنون خان قاتشال بود)
 پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی
 و پسندیدنه منشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

بطامپ راجه حکم رفت - در منزل دیوسه ریسی برادرش
 با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
 دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل
 بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه
 از درست فکری و در اندیشی خواست که خود را از زمره
 زمینداران برآورد و در مخصوصان درگاه پادشاهی انسلاک دهد
 خواهش نمود که صبیغه خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه
 قبول فرمود - راجه بمرانجام این نسبت دستوری برگرفته
 و هنگام معاودت در منزل سانبهر صبیغه عفت سرشت را بتزک تمام
 بدولتسرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل زن با بهگونتداس
 پسر و کزور مانسنگه پوراد بشرف ملازمت اختصاص یافت
 عرش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان
 گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مناصب
 ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت
 و راجه بمنصب پنجهزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت
 و راجه بهگونت داس و کزور مانسنگه با بصیارت از اقربا ملتزم
 رکاب بوده باگروه آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

• رای سرجن هادا •

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادونی عبارت است
 (۳)

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) نسخه [ب] هادونی *

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای
سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمدند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خجالت پیش پدر روانه فرمود - زای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمه بیذاتی سازد - بنابراین عرش آشیتانی
حمید قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
زای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه ریز برای برآوردن اسباب
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را
بملازم پادشاهی سپرد - و از حکومت گاه سلطانی بجاکیر داری
گذره سرفروزی یافت - در سال بیستم جلوس عوض گنده چذاده
بجاکیر او مقرر گشت *

و چون دردا پسر کلان او بمرخصت برطن خود بوندی رفته
دست بمردم آزادی کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعیین
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمع
نظر والا شده زون خان کورکلتاش با اتفاق زای سرجن تعیین گشت
و پس از مختصر شدن بوندی زای سرجن بعتبه خلافت برگشته

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیان نهاد - و بعضی
از امرا با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت
از آن رو (که زمینداری آنجا برای لونگون تعلق داشت) بهسرش
منسوب ساخته بمول مهرنگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بظاهر کجگرائی راه فرار گزید
و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را
باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او فرمود
اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد
سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی
مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراه سلطان
پوریز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم
بمنصب هزاری پانصد و شصت سوار ناموری اندرخت - و مدتها
بتعیذاتی مریه دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانة نیستی
در شد - پسرش بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفروزی یافت
رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت
از است *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *

* که هر دو چشم جدا جدا نمی نگردند *

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولان باقی مانده *

(۲) نسخه [ب] نمی نگرد *

نماید - و از او مخاطب براجه بربور (که بمعنی شجاع است) نمونه بدان صوم مرخص فرمود *

چون راجه بهروز رسید حسین قلی خان با سایر تبولداران فرجه بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقاً چون عرصه بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست و آذارک آن حادثه از مهلت وقت گزیده افتتاح قلعه در حیز تاخیر و تصویف افتاد - ناچار بصوابدین راجه بگرفتن پیشکش پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه رسیده پادشاهی و احداث مسجدی پیش دروازه قلعه کانگره بحدن نموده برخاستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۴) نهصد و نون و چهار هجری زمین خان کوکه بمالشی الوس یوسف زئی (که عالم صفت در کوهستان بجزور و سواد) تعیین گشت کوکه پس از تاخیر و باخمت بجزور بکوهستان سواد (که شمالی پشاور است و شرقی بجزور بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار خانه دار ازان الوس در آنجا بسر بود) در شده مالش بسزاند *

چون قوچ از گریوه نوردی بختوره آمده بود در خواست کمک تازه از پادشاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلیبی و عقیدت فروزی از جانب خاندانی التماس این خدومت بنام خود کرد - پادشاه میان او و راجه بربور قریبه انداختند - اتفاقاً توره بنام راجه افتاد - بعد از تعیین از عرش آسمانی بدین احتیاط

عظیم و چشم زخمی طرفه بغوج پادشاهی رسید - تروعب هفت
هزار کس با چند عمده و در شفا پادشاهی درین دور روز
مقتول و نابود گردید - هر چند راجه در آن آشوب زار دست و پائی
زد (که بدرزند) کشته شد *

هرگاه که از ناسپاسی و حق ناشداسی در محل تقدیم شکر
عمده شکایت و سامت کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان
نتایج اعمال در کنارش گذارن - گویند راجه درین نظره و پویه
کوهستان پیوسته پیشانی سرو دل را چین آلود داشته - و با دمسازان
گفته که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاروی کوک
دشمن و کوه پیموده میشوند - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست
که تمسیت کار خداوند و زوائی فرموده ولی نعمت سرمایه سود
و راس المال بهبود است - هر چند که مخفای سوگرانی و باعث عار
گزین وجه هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضایی
پیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب در هزاروی
اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت (که پادشاه
داشت) مقتضی این بنده باشد *

گویند عرش آشیانی بخبر فوت او در روز بطعام رانیه و بکیف
معتاد میل نفرمودند - و از فرمانی (که بیخانان میرزا
عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل
موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

• راجه تودرمل •

(۲)

که تروج لاهوري - نویسنده فہمیدہ و مدیر شجاع بود - بیدمن
 تربیت عرش آشیانی تروج عظیم کرده بمنصب چهار هزار
 و مرتبہ امارت و سرداری رسید - سال ہیزدہم (کہ عرصہ گجرات
 بقدم پادشاهی از غبار فتنہ سازان مصفا گردید) راجه را
 جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - کہ بمقتضای
 عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواہ بعمل آید
 و در سال فوزدہم بعد فتح پتہ بغذایت عام و نقارہ افتخار
 اندوخته کرمی خانخانان منعم خان ببنگالہ تعیین گشت - هر چند
 سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فرج کشی
 و دادہی سپاہ و یورشہای مردانہ و تائبہ سرتابان و مخالفان
 طرفہ مسامی از راجه بظہور رسید - در جنگ داؤد خان کورانی
 (کہ خانعالم ہرازل فوج پادشاهی کشتہ شد - و خانخانان زخمہای
 منکر برداشته عنان تاب گشت) راجه تبات یائی رزیدہ کوشش
 و کشش بجائے رسانید کہ چہین شکست صورت آرای فتح گردید
 یکم در عین معرکہ (کہ مخالف بصورت فیروزی نخواست
 می آراست) خبرہای فاضول از خانخانان و خانعالم آورد
 راجه بر آشفته گفت - اگر خانعالم مرد چشمک - و خانخانان رفت
 چہ پاک - اقبال پادشاهی با ما است - و پس از گزین انتظام

(۲) در [بعضی نسخہ] فہمیدہ •

مغرویان گسیخته آمد - میرزا بجانمب جواناگنده بدر وقت - در
همین سال راجه جیدین فرورز تقبیل سده خلافت شده بهیشین دستور
بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر پنجاب نهضت پادشاهی
واقع شد روزی در رازر کوچ صغهای راجه (که تا پرستش آن
بطور خاص نکرده بکار دیگر نپرداخته) کم شد - او ترک
خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی
برآوردن - از انجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی
این سترگ کار و چیره دستی دوروزیان ده زبان دل نهاد سرانجام
واقع آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰)
نهصد و نون باشرف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی
وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او باز گردید - راجه
معاملات مالی و ملکی را از سر نو بذای تازه گذاشت - و ضابطه
چند احداث کرد - که بقومان پادشاهی امرا یافت - تفصیل آن
در اکبرنامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدرم
پادشاهی نور آکین شد - بسپاس گذاری جشن برآراست - و در
سال سی و دوم که تری زنده بد گوهر بکینه که داشت و تم شب
در سوزی شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند
و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرود شد راجه بهمراهی
کنز مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

بار مفروض باشد - و بواجبند خود به عالم مختص گردند - اگر تعصب دینی غایب چهاره فطرت از نبوده این رویه چندان نکوهیدگی نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی نکرده و هر گفته خود نپذیرد از معنوی بزرگان بوده - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلی و بی طمعی (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاری و کن دوزی و کارشناسی کم نظیر چه بی مدیل بود - کار سپاری بی غرض را چشم زخم رسیده - چار سویی معامله گذاری بدان گونه گرمی نماند - گرفتار که دیانت در (که هم آشیان عتقا سخت) بدست افتد - آن اعتمای (که هر روز گاران کمتر در دهد) بچه انسون فراچنگ آید - و بدستمایه کدام طامع فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلیٰ حضرت شنیدم که در روزی اکبر پادشاه گفتند - که تودرین در امور مالی و ملکی شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغذا و خود یمندی او خوش نمی آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و روابط مستحده راجه تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی هوان - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگردند - راجه تقسیم زمین از پولج و پردای و چپر و بجزر و پیمایش اراضی

داشت - و در جمیع فنون و صنایع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پسر رونق از (که مستجمع خردمندان و دانشایان هفت اقلیم بود) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاہ برصائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیع و اختراعات مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی از باب منکسب و اهل حرف در مذمت و پیشه خود کاینامها می برداختند *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *

* کذن اهل دانش همه روزگار *

و آجه را چند پسر بود - کلان آنها دهازر نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تته بهمراهی خانخانان کرد نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجه بهارامل که همراهه اسمک - در سنه (۹۸۰) نهند و هشتاد پس از تحضیر گجرات در جنگ سورنال (که عرش آشیانی با صد سوار باجراهم حسین میرزا ایلتاز نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بغایت علم و تقاضه امتیاز یافت - و در ایلتاز نه روز گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوج از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن صلع را ذیل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از درباری سنده
گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعة جوهر خرد ارا سودا تیره
ساخت - برگشته بانگ آردزند - طایفه نبض میدید - جمده را
کشیده بر خود زد - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند
پس از دیرے بی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه
با الوس او در صوبه بهار مقورش - و کوز مانسنگه بدیدبانی
آن ناحیه رخصت یافت - در میادعی سنه (۹۹۸) نهصد و نود
و هشت در لاهور رخت هستی بر بست - گویند وقتی (که
راجه تودرمل را باآش می سپردند) همراه بود - چون بخانه
آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت
از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم
یادای نماز جمعه پیام داشتند *

• راجه مدهکر ساه بندیلہ •

از قوم کهرور است - اینها در سوانف ایام شان و شوکتی
و مال و منال چندان نداشتند - برهزنی و قطاع الطریق
بسر می بردند - چون ثوبت بر راجه پرتاب رسید (که او ندجه
احداث کرده او سم) رشده و مکنتی بهم رسانیده مکرو
با شیر شاه و سلیم شاه سرتاپها نمود - پس ازو بهرش راجه
بهارته چند همرزبانی متمکن گشت - چون لولد بود بعد
فوتش ریاست برادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بندیلیر

مادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت دران حدود انداخت
 چون عرصه عافیت بود دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرانیده
 برادرزاده خود را بحضور فرستاده زینهار می گردید - و مرده
 جرم بخشی شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی مادق خان
 نامیه سالی استان پادشاهی گشته بگوناگون نوازش سر بلندی یافت *
 و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی
 میرزا عزیز کوکه تعیین مهم کن گردید (۲) (۳) را نیز بمرافقت
 آن لشکر نامزد کردند - از از همراهی سر باز زد - شهاب الدین
 احمد خان با دیگر لیولداران بعزم تادیب او زر آردن - چون
 چهار گردی ازندچهه رسید آن کوتاه اندیش بلاه گوی پیش آمده
 بمیانچی گری (۴) اسکر فرمان پذیری را دستاریز دستکاری
 خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها
 در افتاده بادیه پیمای گویز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش
 اندر جیب در قلعه کهجوه دم استقل زد - بآریزش بر خاست
 چون روی بیکار نداشت باندک تلبه راه گریز پیش گرفت - در سال
 سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده
 سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله
 بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعال روزیده سر ازین
 امر باز زد - لهذا شاهزاده در سر او فوج کشید - راجه کناره گرفت

(۲) نسخه [ب] راجه نیز (۳) نسخه [ب] گردید *

عوش آشتیانی شده) امروز زمان زن مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید باسخیز گدده
 مامور گردید) چون غازی خان تئور^(۲) پناه بواجه رامچند برده بود
 اول بواجه پیغام نمود - که از را بحضور بفرستد - و الا عذوقیب
 بسزای کودار ناهنجار خون خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه
 در آمد - و باتفاق غازی خان لشکر از راجپوت و انغان فراهم
 نموده عرصه نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته
 گردید - و راجه شکست یافته بقلعه باندهو (که مستحکم ترین
 قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره
 داشت - درین ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه
 بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمره
 فدائیان منظم شود - لهذا دست تصرف از آن ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالجور (که راجه
 رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار
 خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و از آن زمان در
 تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه
 بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان
 از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای
 خود روانه بازارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

(۲) در [بضم جا] تئوری آمده .

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها
 نهان نشین مردم پادشاهی گردید) مردم آنجا عرض داشتند
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببرد - لهذا بر طبق
 حکم اسمعیل قلی خان رفته او را برداشته سال چهل و یکم بحضور
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود (که بدان و دهش تسخیر
 قلعه موقوف شود) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهان
 آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصره هشت ماه و چند روز
 سال چهل و دوم قلعه مزبور منقض گردید - و سال چهل و هفتم
 در جوده نذیره راجه مزبور بقطاب راجگی و در بانی آنجا
 سرفراز گشت - و بهار تهمی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس
 از سوز آرائین جنک مکانی سال بیست و یکم راجه امر سنگه
 نذیره راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - لذا بران فرمان
 استمالک با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور (که از خدمتکاران
 زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد نردوس آشیانی
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان ~~بهار~~ به تابه زمیندار رتن بود
 تعیین شد - و بواسطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده در آنک ملازمت در یافته
 در هنگام بغی چهار سنگه بندیده نیز در فوج خان مسطر
 مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی
 نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بندیده

بودند - و سپاه مالو را بدکن باز گردانند - او بدکن رسید - در جنگ
 (که راجی علی خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور
 بود - در معرکه زد و خورد بیست زخم خورد ، بزمن آمد
 و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
 چند روز سال چهل و یکم اکبری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
 هجری شربت و آبسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتوداس - از طایفه کهنوری ست - ابتدا مشرف فیل خان
 مرش آشیانی داشت - او را بخطاب رای رایان سر بلند می یافتند
 آخرها بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصره قلعه
 چیتور او را با اتفاق حسن خان چغتای ملحق اهتمام مرچال خاصه
 کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبه بنگاله بشرکت میر ادهم
 باز مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
 خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشانندند او بحسن تدبیر
 ازان تکلفا رهائی یافت - و چندس دران صوبه بکارها پرداخته
 سال سی و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سی
 و هشتم بکفایت قلعه باندهو (که از گزین درهای روزگار است
 و بعد فوت راجه رامچند بکبله و پور او مردم آنجا بنیر
 خورد سال او را دستمایه حکومت ساخته بودند) دستوری یافت

(۲) نسخه [۲] راجه علی خان *

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد بار رجوع نمایند) تا یوزباشی مقوم سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهرج *

پسر خود رای سرجن هاداست - چون پدرش خود را بقرآک دولت اکبری بست از نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوئدی را از دست دردا برادر کلان او بر آوردند بوی تعاق گرفت - پس ازان مدتها تعیینات کنور مانسنگه بود در معركة افغانه ارنیسه جرانها بظهور آورد - بستر بهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیغه جکت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیغه مزبور میشد) بدان ارضی نشد - این معنی بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تغذیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکانی باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری او تار و پود زندگی گسیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاری سولرازی

سال چهارم و ششم باز آمده بدوست - و پس از یک و نیم ماه
 به آنکه تقویب رخصت بمیان آرد راه نگاه خون گروت
 تا سال چهارم اکبری بمنصب هزار و یانصدی ممتاز بود
 هر سال درم جهانگیری مطابق سنه (۱۶-۱۰) هزار و شانزده
 هجری در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرثوم اسم
 که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زاده بر چهل سال
 در خدمت مرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار و کامیاب
 شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل
 عهد جنم مکانی بمنصب هفتصدی داشت - و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب رازی کامیاب شد - راوردن نبیره او
 در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بمهم
 خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه یانصدی
 پانصد سوار بمنصب در هزار و پانصد سوار و عطای
 علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چندازی افتاد پای
 مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل
 خان قریز یافت - و پستتر در تعیندلیان مهانت خان خانناران
 (که بایانست و کن مقرر شده) مشاکک گشت - سال ششم
 در متحصصه قلعه دولت آباد هنگام (که رازی بیجاپوری بنک
 اعلی قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

نمود پیشه (که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خون
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بنده دیگر دران دیار
 نمود [بعضی از اجدودان که حکم از بلغ و بدخشان معارفت نموده
 به پشاور رسیدند - راده زبور هم از انجمله بود - چون این معنی
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان انگ فرمان رفت - که از آب
 گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اردنگ زینب بهادر بآن
 ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان
 در مثل هرالدی مقرر بوده مصدر تودعات شد - و بهمراهی
 شاهزاده مرقوم (که بمعارفت مامور گردید) بحضور رسید - سال
 بیست و دوم در کاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت
 و بدستور سابق در مثل هرالدی تعیین یافت - و در جنگ
 (که بمسودا^(۲) یعنی رستم خان و قلیچ خان با تزلناش (داد) خدمات
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 هزار در بهمت سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم
 روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیره بنابر
 راز چاندا با جمعیت وار و رپ سنگه پیشگاه سلطانک آمدند
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخه [ب] فتح خان *

سالهیر (که بر مردم پادشاهی ریختند) او بکار آمد . و محکم
 سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندی زر داده رهائی یافته
 پیش بهادر خان کوکه (که در آن سال ناظم دکن بود) خود را رسانید
 و باضافه منصب و خطاب راز سر بلند گردید - و مدتها بفروری
 می پرداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه
 از وطن خود رام پور آمده بفروری ارضی سرگرم شد - و بذایر
 مراعات بند و بست زن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود
 او خود سری اختیار کرده برای خرج پسر نفی فرستاد - هر چند
 گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل
و دوم زن سنگه معروف مختار خان صوبه دار مالوه بقبول
 اسام بخطاب مهلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید
 گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گزیده
 پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد
سال چهل و ششم گویال سنگه چندراوت بحضور آمده
 قاعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی
 مرهته گزید - اما مسلم خان در اراذل سلطنت جهاندار شاه
 با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبه مالوه یافته
 متصل سازنگپور مضامین مذکور رسیده بود) مانع دخل
 تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بکنگ پیش آمد - چون
 همراهیان او از دست و زبانش بکنگ برانده وقت قاضی

خان کلان مقرر بود - و از جانب او قوچ خان پسرش بهراست
 آنجا می پرداخت (محاصره نمود) ای رایشنگه با امرا (که
 دزدان شلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
 از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایشنگه دنبال نموده
 جنگ انداخت - و خود مصدر تروند شایان شده - میرزا را شکست
 داد - سال هیزدهم (که ایباغار بجانب گنجات تصمیم یافت)
 پادشاه او را بیشتر کسبل فرمود - نامبرده پس از ورود موکبیه
 سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
 پیشقدمی بکار برده تروند بهانرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
 همراه شاه قالی خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه خالدیو
 تعیین گردید - در تذبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرودداشت
 نکرده سپس [که این فوج بمحاصره تعلقه روانه (که پناهگاه
 چندرسین بود) پای همت افشرد - و برای تذبیه چندوسین (که
 هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلق بود] اواخر همین
 سال رایشنگه چریده بحضور آمده حقیقت حال عرض رسانید
 پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت
 انصراف داد - اما چون کشایش تعلقه روانه مدتی صورت
 نصبت اوائل سال بیستم و یکم (که شهباز خان باین کار مامور
 شد) رایشنگه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودن - و پستتر
 در همان سال با اتفاق ترسون محمد خان بتکلیف زمیندار جالور

تصرف نموده بایرگنده شتات - و در کمتر سعی کار بر محصوران
 ننگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد
 رای رایسنکهه جمع را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سربر
 سلطانی (سید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا
 محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را
 عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنکهه و جمعی
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر
 تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیه میرزا محمد حکیم
 مرخص شد) گردید - از آخر همین سال (که معارفت لشکر پادشاهی
 بدارالخلان شد) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بوسر
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیبه او بعقد
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر مخزنک از افزرد - و سال
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت
 و پس ازان بملازمک شتافته اواخر سال سی و ششم با جمعی
 دلبران بمک خانخانان عبد الوحیم (که سرگرم مهم قله
 بون) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او (که پسر
 راجه رامچند بکهنه بون - و پس از فوت راجه او را از پیشگاه
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلق پذیرش فرستادند)
 در راه از سگهاسن افتاد و بچاره گری خون گرفت اما بشصت

سلطان سلیم پنجم و انا تعیین گردید . در عهد عرش آشیانی
بمنصب چهار هزاره رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی
پنج هزاره شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید از مامور شد
که همراه محل بیاید . بیحکم از ائذنی راه جدا شده بوطن
خود رفت . و سال دوم بعد معارفت پادشاه از کابل باستصواب
شریف خان امیرالامرا فروطه در گردن کرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یک هزار و بیست و یک هجری
بعد آباد شدت - بصر کلانش دلپست - که در عهد اکبری
بمنصب پانصدی سرفراز بود . در سال سی و ششم در مهم تتهه
یکمک خانخانان تعیین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک
همراه داشت بذبرک همتی از دور تماشائی بود . سال چهل
و پنجم (که عرش آشیانی بدیاز دکن بودند - و مظفر حمین میرزا
بذبرکست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم موملگی
راه آراگهی سپرد) از بیهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پیش گرفت . و سال چهل و ششم پدرش
بتادیب از تعیین گردید . او استدعای آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم مغف بر نامه جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد . و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب
خانچیان لردی عفرولات او شد . پس از فوت پدر چون از دکن

• راجه رامداس کچھراوه •

بدنش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در رطن
 خود ^(۲) لوبی روزگار بسر می برد - رامداس در بدر حال نوکر
 ایصال درباری شده خود توسطه راجه مذکور در سلک بندهای
 عرش آشیانی منسلک گشته در کم فرصتها قوتی نموده بمنصب
 پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج ترب و اعتبار او افزوده در سال
 هیزدہم [که راجه گودرمل بکمک خانخداں و انتظام فوج او
 (که متوجه تسخیر بہار بود) تعیین شد] مہانت دیوانی بنیابت
 راجه بدر تقویض یافت - و رفتہ رفتہ بزر خدمت و حاضر باشی
 نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده کہ بیشتر عرض او منظور میشد
 کارسازی امرای راجپوتیہ و غیرہ میکرد - و زرها می اندوخت - گویند
 ہویلیئے وسیع مطبوع در قلعة آگرہ نزدیک ہتیاپول ساخته بود
 اما ہموارہ در پیشخانہ بچوکئی تیرام داشت - و چون عرش آشیانی
 در دلوج و خرچ محل تعیین وقت نداشتہ گاہ اندرون و گاہ
 بیرون می آمد رامداس با درہست راجپوت نیزہ در دست
 پیوستہ حاضر و منتظر می بود *

در ایام ارتحال آن پادشاہ چون خان اعظم و راجہ ہانسنگہ
 در ارتفاع دولت سلطان خسرو ہیکوشیدند رامداس بدولتخواہی
 وفودیت شاہزادہ سلیم مردہ خود را بر خزانہ و کارخانہ مامور

مرد همراهِ دستار راجه سنی شدند *

در جود و بخشش در انوتمت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغی خطیر میداد - و بچاران و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماء همان قدر مبلغ از خزانچیی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبضه مچدن نبود - شوق به بازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر بازی میداد دشنام و نغمه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزمین میزد - و بد میگفت و نم داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور بی رخصت بوطن شتافته بدل آزایی زیر دستان بر نشست بخواش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آرند - آن شریده سر باویزه برخواست - دجان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش ایشیانی به پیش خانۀ او رفته پرش قومون - پسر دیگرش دلب نرائین بیایۀ امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق الذعل بالذعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

• راجه یاسو •

زمیندار مؤ و پنهان است - که اَلکائیسمت از دروایۀ باری صوبۀ پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی انصوبه - هنگامه (که

(۲) نسخه [ب] بازی میداد (۳) در [بعضی نسخه] نم داس •

بجا آوردند - هنگامی (که عرش اشیدانی بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار صوبه پنجاب از متکلفان دانسته طرح اقامت در آن ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه فکری و تبه خیالی سرتانی پیش گرفت - بنابراین در سال سی و یکم حسن بیگ شیخ عمري بر سرش تعیین گشت - که اگر آن یومی اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان رسید راجه باسو از نوشته راجه تودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت نامه استکانت سون - پس از آن در سال چهل و یکم با سایر پسرانش را بخون یادر گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری برانگشت عرش اشیدانی پتهان و آن فواخی را باقطاع میرزا رستم قندهاری مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافتند و آصف خان نیز بیادری هموا شد - بگاسازگاری در سردار کار سرکار تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته چگت سنگه پور راجه مانسنگه تعیین گردید - بغدادان پادشاهی پیمان یکتادلی بسته بخدمتگوری پای همت افشردند - و قلعه مؤ را (که باستوارای و دشوار کشائی مشهور و مقر آن معزور بود) گرد گرفتند - تا در ماه سترگ آدیزه گوهر زاد مردی می افروخت - . . . آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید باز فوج بتنبیه او مامور شد - جمعی بیگ پسر تاج خان را

(مآثر الامراء) [۱۶۱] (باب الرابع)

و پنج در حوالی گلکنده^(۲) (که بعد چوئوز آن بلده را ساخته بود)
جنکرم عظیم در داد - راجه رامساره گوالیری با پسران کشته شد
و دران زن و خورن رافا با کدور مانسنکه در افتاده آویزشها
نمود - و زخمها برداشته در بغوار آورد - راجه مانسنکه در معلات
او فرود آمده فیل رامساره (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از ناکت و تازاج آن سرزمین
راجه بمردم مانع گشته عیرت عاید شد پادشاه یعناب طاب
حضور نموده چندی از محرا ممنوع فرمود *

چون سپه داری پنجاب راجه بهگونت داس مقرر گشت
حراست هراشی رودبار سندهه بکدور تفویض یافت - سال
سیم سنه (۹۹۳) نهصد و نون و سه میوزا محمد حکیم برادر
علاقه مرش آشیانی (که مرزبان کابل بود) و دیعت حیات سپرد
و کدور حسب الامر بر جذاج استعجال بکابل شناخته بسکنه و قطان
آنجا طمانیذمت افزود - و پسران مقوی میوزا افراسیاب و میوزا
کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته
بملازمهت رسید - مرش آشیانی تا درهای نیلاب انتهای نموده کدور
مانسنکه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلادت و مردانگی
طایفه درشانی را (که برهزی در قطاع اطروقی سنگ راه خبیر
بودند) مالک بسزا داد - و چون راجه پیر بر در آلکای سوان

(۲) نسخه [۱] کوفته *

پیشتر چندسہ ہواپ دیو فرمان روا ہوں - ہور نو ہوسنگہ دیو
 از بدگوہری و تباہ و مسازی بیازش پدر بوخاسمت - و ہنگام یافتہ
 زہر برخوراندہ - و جاوید مردگی اندوختہ - دران نزدیکی مکذوبہ
 از قانگاہ آمدہ ملازم شدہ ہوں ازان کجروی ہر آشفتمہ در سگالش
 باد افواہ شد - و چنان را نمود کہ زنش بدیدن می آید - درلیہای
 سلاح آمدن بدان رزق روانہ ساختہ - و پیشکش کالا بدسم
 دیست کار دیدہ ہر دل دادہ بحصار در شد - و ازانجا (کہ
 پدر آزار دہر نہاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی ہور
 گرانید - رسم نبود کہ راجہ اندوختہ نیلان و پیشین بزرگان ہر گیرد
 ہفتان ہاستانی گنجینہ را نفل ہوشکست - و نہادہ چندین گذشتگان
 ہر گرفتہ - اگرچہ دست بخشش ہو کشود لیکن از فرمان بدہری
 خرد سر باز زد - و بطبیعت ہرستاری گردن ہر نہاد - سلیمان
 کورانی (کہ ہر ہنگامہ مملط شدہ ہوں) بایزید ہور خود را
 از راہ جہاز کھندہ بیازش انماک فرستاد : و اسکندر خان اوزبک را
 (کہ از عرش آشیانی بغی نمودہ نزد او شتافتہ ہوں) ہمراہ داد
 راجہ از تن آسانی در فوج ہسرداری جہت زای و درگا نیچ
 بجدگ تعیین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساختہ ہکارزار
 خداوند باز گردیدند - ساختہ آریزشہا رو داد - راجہ ہناگامی

(۲) در [اکثر نسخہ] بایزید (۳) در [بعضی نسخہ] جہت زای (۴) در

[بعضی جا] درگہ ہنچ آمدہ •

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن بیکر خاص
 ایزدی سمک - بوگیرد - و بهانه در بسته هفت روز نگاه دارد
 بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد
 همچنان در بیداری یافت - آنرا چگانه نام نهاد - گویند
 کلا چهار نوکر سلیمان کرزانی چون برین دیار چیره دستی یافت
 آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند
 باز بر آوردند - گویند آن بیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه
 رخت پوشانند - و پنجاه شخص هزار دار استاده خدمتگاری
 کنند - و هر بار (که شیطان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آورد)
 تا بیست هزار کس بهره از الوس بوگیرند - و از این شازده
 پانگی بسازند - و بر سوار گردانند - و بدارند هر که آنرا
 بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سخنی ز زگار نیزند - و از
 مردان خارق عادت برگذارند *

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زنده بود پاس پیمان راجه
 نگاه میداشت - پس از راجه سلیمان و راجه عثمان پسوان
 قتل و عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی
 و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمز همک چست دست
 سعید خان صوبه دار بدگاه نیز بدوست - به بیکارهای سخت آنها
 آزاره دست هزیمت گشته پناه راجه را میچند (که زمیندار عمدت
 آن ملک بود) بردند - اگرچه سعیدخان بیکگاه برگشت اما راجه دست

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فرود شد راجه بتاق آن ولایت
 آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را پیاسبانی نوسدان
 جگت سنگه در راه زندگی بصیرون - مها سنگه پسر او را (که
 خود سال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم حواجه
 عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته
 باو روزه بر آمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه بنگاله از دست
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم
 (که از تن آسانی و باده پیمائی و بد هم نشینی مدتی در اجمیر
 بسر برده تا اودیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج
 خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که
 ناکه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگه
 بدان سو رهنمائی کرد - اما باغواوی واقع طلبان شاهزاده بضبط
 آگره در آردن - مردم مکانی برای پند پذیری او از قلعه سوار
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار کوزهی دارالخلافت عمان تاب
 گشته کشتی سواره راه آله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده
 جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیر پور
 با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معمری
 بخشی صوبه بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طرق
 و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بند ریست آن ملک
 خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمصوب هفت هزار

از فقدان غله قحط و غلا بمراجه انجامید (که سیره بیک
 رویه آرد پیدا نمیشد) روزی (راجه سردیوان برخاسته بالبحاح
 گفت - که اگر من مهمان می بودم هر روز یک وقت طعام
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تنبول
 از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یقصد

ریده به پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده شد
 هر شب زر در خریطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر
 منقضي شد) هرگز نانه نذون - و بهر دم آرد تا سیدن رسد
 اجناس را بفرخ آبیرو می فروخت - گویند رانی گذور منگوه
 راجه (که مدبره عاقله بود) از رطن سر برآه کرده می فرستاد
 راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده
 میکرد - و یک دقه طعام بهمه متعینه می فرستاد *

گویند روزی سیده با برهمنی در رجکان اسلام بر دین
 هژود بیعت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من
 اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه
 و تمک است - و اگر بمکس آن گویم معمول بر جانب داری
 خواهد شد - چون آنها میبایزه کردند راجه گفت مرا علم نیست

(۲) نسخه [ب] بفرخ آن نیز .

بهارامل مورد نوازش بی پایان عرش اشیانی گردید هر یک از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - راجه اسکون سال بیست و نهم همراه صادق خان به تندیبه راجه مدهگر نامزد شد و سال بیست و چهارم بمرافعت راجه نودومل بصوبه بهار تعیین گردید - و در سال سییم بمنصب هزارگی افتخار اندوخت و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم در امیر بهر صوبه تعیین فرمود صوبه آگره بنگام او و شیخ ابراهیم توار یافت . سال سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهگر روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجهنگه بخطاب راجگی و منصب در خور سرعت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب مدور یافت) سال چهل و چهارم بدرعت آستانبوس پیوست - پستری بقعه داری گوالیار سر بلند گردید - سال چهل و پنجم در اوانی (که پادشاه متوجه محاصره قلعه استر بود) بحضور آمده بسجده نیاز چنین خود را درشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان پتر داس بتعاقب بر سنگهدیو بندیل (که در آنکه بر سر راه آمده شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مأمور گردید - و چون در استیصال طایفه بندیله نردنات شایسته و مساعی جمیله

پسرش کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخوات
موسوم گردید *

راجة زایسال بدستیارچی اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده
بقرب و اعتبار از همسران برتری اندرخت - و چون آثار
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت
روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی
بر رای (زین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب از او
تا سال چهارم هزار و دریست و یغجاهی نوشته - ظاهرا در آن وقت
این قسم مناصب معمول بود - بعد از آن قرار یافته باشد که
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان
جلت مکانی بر منصب و اصابت راجه زایسال افزوده تعیین دکن
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز
یافته - بیصمت و یک پسر داشت - و هر یک ازینها کثیر الاولاد
بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت
مادهوسنگه و غیره نهارش از خود سری و تبه خیالی جمع
ارباش و نمود فراهم آورده ولایت حد خود را (که عذرت از کهندار
و غیره متصل آنبیر است) بزبردستی متصرف شدند - متها داس
بفکالی (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب
اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دیار پادشاهی سعادت
حضور می اندوخت) از حسن رای لطف تدابیر بکار برده باره

برقائب سنگه برادر راجه مانسنگه (که مدار کار او بود) از سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم آراست . چون افغانان غالب آمده و اجپوت بسیار عدم شتافت مها سنگه ظایم نتوانست ماند . و سال چهل و هفتم (که جلال کهوروال دقانی مؤمن در مضافات موبه مذکور غبار فتنه برانگیخته بودند) او در تغذیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود سال پانجاهم بمنصب در هزاري سه صد سوار سرقراري یافت سال دوم جهانگیری با فرجه بهمم بنگش تعیین یافت . سال سیوم خواهر ارزا هشتاد هزار زریه سلجق فرستاده داخل محل کردند . راجه مانسنگه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید . سال پنجم بعفایت علم سر بلذدی اندرخت . و در همین سال به تغذیه بکرماجیت زمیگذار باندو (که بغی در زیده بود) تعیین گردید سال هفتم اضافه پانصدی ذات پانصد سوار یافت . و بعد فوت مانسنگه چون پادشاه بغیر رفوز توجه بر بهار سنگه ارزا کلانتر قوم ساخت بکافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد . و ولایت باندو در انعام او مقرر شد . سال نهم بخطاب راجگی و عفایت نقاره چهارم ناموزی بر افروخت . سال یازدهم باضافه پانصدی ذات پانصد سوار درجه ارتقا پیمود . سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶) هزار و بیستم و شش هجری در بالاپور ولایت برار یا بعدم خانه

نیارسم پرداخت و علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته
 عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریر یک ارباب غرض با من
 سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده
 در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب
 فحاش این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند
 مقام این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی
 در پیچیدن - و فتح قلعه در عمده توقف افتاد - او خصم الائتماس
 شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام
 بهمرامی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت
 طران یساق وسائل برانگیخته تصدیع فتح کانگره گشت - هرچند
 لغز دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور
 بود لیکن چون آن مهم ناخستیار شاهزاده سفوح شده ایشان اوزار
 با شاه قلی خان محمد تقی بخشعی سرکار خود بدان مهم تعیین
 نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلی خان آغاز ستیزه
 نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید
 و این کار ترو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح
 این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور
 طلب داشته راجه بکرواجرت (که از عمدهای درامت شاهي بود)
 با فوج تازه زیر رخصت یافت *

سوزجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نصرت

بر فرق در زگار خود بیخست - و در همان آوارگی رخت ادبار
بمقر سقر کشید *

* راجه سرجامنگه و آتھورا *

یسر اودیسنگه عرف موقه راجه بن رای مالدیو زمیندار
مازار است - که آکائے سمت از موقه اجمیر - درازا صد کرده
در پھنا شخصت - سرکار اجمیر و چودھپور و سروہی و ناگور
و بیکنیر داخل آن - رای مذکور از راجہای معتبر ہندوستان
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون
معزالدین سام از کارزار پتھورا^(۲) را پرداخت بیکار جیچند راجہ^(۳)
تخوج در سرگرفت - راجہ در گریز پائی بگنگ در شادہ بسیلاب
نیستی رفت - نژاد او بفاکامی^(۴) افتاد - سپہا برادر زادہ او
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدم سرا رخت
کشید - سه پسر او سوانیک و اسواتھاما و اچھہ عزم گجرات نمودند
و در پالی نزدیک سوچت چندسہ بر آستودند - دران هنگام قوم میدہ^(۵)
بتاراج سکنہ آنجا (کہ گروہ برہمن بود) رسیدند - ایلہا برآمده
داد مردانگی داده بر شکستند - برہمنان بلبایشگری پیش آمدند
و گون ناکامی شھت و شو یافت - چون اسباب فراہم شد

(۲) در [بعضی نسخہ] پتھورا (۳) نسخہ [ب] ہواہی تصویر ملک

بیکارہی چند (۴) نسخہ [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخہ] پالی

(۶) یا میدہ باشد *

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به آئینیه او تعیین شده بود) شکست یافت - اما اوردیسنگهه عرف موده راجه بصغای ازادت هلقه بندگی در گوش کرده مان متی نامه مبیئه از در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن ار سلطان خرم متولد شده - پستتر موصی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهی گردیده به عظامی جو دهبور وطن او در جاگیر صربانندی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به آئینیه راجه مدهمک بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فرزندانشان هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیم زه یزدار سروهی شرف از تخصیص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزاری (سیده) بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او همسرش راجه سورجسنگهه بمنصب درخور سروراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بیایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی اینجا قرار یافت - در سال چهارم و دوم از اینجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر بهرکلان مظفر گجراتی جمعی از ارباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار از احمد آباد شتافت - هفت

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشتم
هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آید گزید - پسرش
راجه کجسنگمه اسم - احوالش جداگانه نگارش یافته *

• واجه بکرماجیت رای رایان •

سندرداس نام برهنه بود - در سرکار شاهزاده رای عهد
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته بر شد و کار طلبی
بمهر سامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر
کارهای شگرف گشته از تلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در
هم رانا با فوج جوار بتاخت و تاراج آن ملک یونداشته لوازم
نهب و غارت و اسر و قتل از قوار واقع بجا آورد - و رانا
بوسیله از گردن ارادت بریده اطاعت گذاشته ملازمت شاهي
در یافت - رای سندرداس از پیشگاه خلافت در پادشاه این
فیکو خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بمهم دکن دستوری یافت
اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم
عادل شاه به بیجاپور کسبل فرمود - او آیتخدمت را بعنوان شایسته
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش
گرفت - و دو لک روپیه را (که عادل شاه بدون تواضع کرده بود)
لعل بوزن هفده مثقال و پنجم و نیم سوز (که در آب و قاب
و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشتند) از پذیر کوه

مخصوص یافتن - راجه نخستین مائش مورچمل پیش نهاد
 عزیمت ساخته بر سر او شتافتن - و از را بانداک زن و خوردن
 آزاره دعت قرار ساخته قلعه مؤد مهروی (که مسکن و مقر
 آن مدبر بود) برکشوده محال زمینداری او را بی سپر عساکر
 فیروزی نمود - و در جلدی آن بمحکم نقاره کوس نامروزی
 نواخت - و بساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه (۱۰۲۹)
 هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگره (که شهر آن
 بنگرکوٹ موسوم است) پیرداخته در تضییق محصوران کوشید
 چون کار بدشواری کشید غرق محرم سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سی
 پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *

این قلعه بدشواری کشائی و محکم شهر آفاق است - شمالی
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمیندازان ولایت پنجاب را
 اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قوم بقوم دیگر
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط بر نیافته - از سلاطین اسلام
 سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد آن متوجه تسخیر او گشته
 مدتی محاصره نمود - چون بقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محاللات
 است) بملاقات راجه خرسند گشته دسوی ازان باز داشت *

گویند راجه سلطان را با جمعی بضایعت اندرون قلعه بود

(۲) نسخه [ب] یازدهم *

انقاي راه بنماشای نيرنگي و شگرفکاري بتخانه نگرکوت (که باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید . در نخستین منزل راجه چيچند بملازمت رسید . چون شب بقصبة دیسوده (۲) که در تپول راجه بربور بود) ببتوات شده دران شب آن روحانی بیکو (که نادره کاري بدر منسوب دارند) در عالم مثال چهره برافروخت . و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان بصیج باز آورد . عفتوان صبح آگاهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید . همراگان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لخته پیشانی عزیزت چین زده بود . و از درر باش شکوه سلطنت (که زبان بندے عظیم است) کمه یاری گفتار نداشت] نشاط ستوک فرد گرفت *

چون نوبت سلطنت بجات مکانی رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود . و او هنوز آن مهم را بانصرام نوسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید . راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت . چون هر امره مرصون زمانه ست و هر کاره رهین و نمف آن بدگیش براه عکس مطلب شنافت . درینوقت بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن تودن راجه بکرماجیت این عقده دیو کشا صورت انحلال گرفت

در نردبک آن نهند جا مشعل آسا شعله برآند - و برخی
 پسان پینه سوزد - و آنرا بجایا مکھی نام کنند - و مردم بزیارت
 روند - و گوناگون اجناس بشعله نردهند - و ازان نجسنگی
 چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدسه اساس نهاده - هنگامه شگرف
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه شارق پندارند
 و عوام اهل اسلام نیز عوام آیدند - و برخی بتماشایا درشوند -

و بعضی چنان بر سوزند که چون زن مهانیدو را عمر بحر آمد
 از غایت دل بستگی تعش او را مدتی با خود بگیرد آید - چون
 ترکیب عنصری از متلاشی شد هر عنصری در جائی از هم
 فرود بیفتد - در خور شرانگ آن عضو تعظیم آن مکان نمایند
 چون سینه (که نصیب بهایر اعضا شریف تر است) در اینجا
 افتاد آنرا نصیب بجایای دیگر گرمی تر دارند - و بعضی
 بر آند که سنگی (که در باستانی ایام معبود کفار بود) آنرا
 اهل اسلام بود آشته در دنیا انداختند - و پس ازان برهنه سوز
 بنام آن سنگ دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی
 یا بطمع زر (که از نظورات فراهم آید) بدان گرانیده بعزت
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرتو
 در کان ضلالت فرود آید - و قریب اصحاب باین آمده در کتب تواریخ
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شایان

لهذا بند و بعت ولایت پرفتن دکن منحصر در توجه شاهزاده
وکی عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سی
هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فرج سی هزار سوار
بسرکردگی دازاب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بدام دازاب خان بود لیکن در معنی
کل فرمائی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکی (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک مخبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکنند - ملک مخبر چون چهره ادباز در آئینه حال مشاهده نمود
بازهار ندامت و فروتنی براجه توسل جست - و قرار یافت
که چهارده گزور دام تئمه مضاللات مویه دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی
را گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهی و قطب شاهی
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارند - و راجه با جمیع عساکر
بقصبه تمرنی معارفت نموده متوقف شود - (راجه حسب الحکم^(۲)
شاهی متصل قصبه مذکور بر کنار رود خانه مشهور بکهرک یوزنا
سوزمین پسندیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن

(مآثر اعراب)

ایام برشکال دران

طمان گشمن زمانه

نه چون نور جهان

ملکی و مالی

بر خدمت مکانی

که درهن جنگام

گر بحسب تقدیر

عهد بر می گردید

اما مجوز این قدر

دختر خود را (که

که کوچک ترین

تربیت از گردید

پادشاهی را نیز

جهت مهم فدهار

بید پدر والا قدر

برشکال در مانند

ایران اتفاق افتاد

قلعه (نتیجه) برای

رویه لاهور (که

راه قندهار است) در قبول شاهي قرار يابد - تا سر در راهي
 و ديگر ضرورت باساني صورت گيود - و تا انجام و انصراف
 يضاقت عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که
 اين يورش باشد) بمن مفوض باشد - تا از اثر بيم و اميد
 ام کارها پديد آيد •

بيگم (که مخدوم تابو بود) اين مدعيات را در لباس نا ملائم
 روده چنان دلخشين ساخت که غرض شاهزاده آنست
 نظامت را بدست خون آرد - و چندان مزاج جنم مکاني را
 ش آردن که صهم قندهار بزم شهر يار قرار يافته جاگير
 ده ولي عهد (که در هندوستان بود) تغير فرموده امرای
 لي ايشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنم مکاني
 مت اين امور را ميرسيد اما غير از استوفای بيگم
 نداشت - هر چه از ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه
 بدن کار بفوج کشي رسيد - ازان طرف جنم مکاني از دهلي
 فرمود - و ازين جانب مرکب شاهي بمقام بلوچ بود
 - و مسامت ده کره بيش نمازد - مقربان شاهي متفق
 عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا
 - لشکر ما بکميک و کيفيت در لشکر پادشاهي فزوني
 - عرصه نبود بايد آرامت - شاهزاده جواب داد که ارتکاب
 گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

زنجهریای عزیمت او گشته بمداغمت برداخت - تا آنکه کنگ
 برسد نگاه تیر تهنک از شمت قضا بپیشانی او رسیده - و جان
 بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود
 برگشتند - راجه بمنصب پنجهزری ذات و سوار رسیده
 و عمده تر از در سرکار شاعران و ای عهد کسی نبوده - برادرش
 گنیز داس بقیامت راجه در احمدآباد می بود *

* رای گوردین سورج دهم *

ساکن کهازی کناره کنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه
 کهچیری نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار ننگه یوهیه
 بهم میروسانید - آرزو داشت که درات برنجی میسر شود - نمیشد
 پس از چندس در دیوانی خواجه ابوالحسن قوبتی باتفاق هرکرن
 ساکن کنهلا پیتالی باران نوکری حضور خواجه رفت - از نگاه
 کرده گفت که هرکرن سیتاق دان است - اما دزد معلوم می شود
 و گوردین بیوقوف - اول را سی زوبیه در ماه دستخط کرد - و دوم را
 بیست و پنج - و چون تریخت دیوانی باعتماد الدوله رسیدن گوردین را
 پنجاه زوبیه در ماه کرده بخشش شاگرد پیشه خود ساخت
 پس از آن بخطاب رانی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی
 پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفت
 رفت مدار علیه تمام هندستان گشته مرجع جز و کل گردید

(۲) در [بعضی نسخه] کنهلا پیتالی - و در [بعضی] کنهلا پیتالی *

و بز و میش در رنگ ایلیچه‌های دلایمت متصل رطن بکنار
 آب گنگ سرداد - شیر و جعفرات و روغن بسیار حاصل میشد
 و در راه لاهور هوا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا
 این روی آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز
 قلابه و بتخانه ترقیب داد - غرض که جویای نام نیک کشته
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا بعد از آن درین
 کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار
 آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
 و کهازی رطوش بسید شجاعت خان بارهه تاختوا شد - ازان
 مال و مواشی اثری پدید نیامد *
 * ع *

* نه از خم نشان نه زخمخانه *

* راجه بوسنگهدیو بندیلہ *

بصر راجه مدھکر اسمت . از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
 سلیم پیوسته بقتراک دولت خود را بستہ بود - چون در کشتن
 شیخ ابو الفضل طریقی جرأت پیمود عرش آشیانی مرکز فوجها برو
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله
 مردم سر بصحرای آراگنی نهاده - و اقواج پادشاهی دنبال او
 گرفته اند - چون دہیم سلطنت بجلاوس جنت مکانی زینت
 گرفت بوسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاری سرفروزی

(۲) نسخه [ب] آنروی آب (۳) در [بعضی نسخه] مدھکر *

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جملت مکانی درسمت نشسته بود
از سه پیرا مزاجیها یاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شریعت غرا مقدم داشته باجازات تاسیس این دیوخانه آن
ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرچ سی سه لک روپیه
در کمال زمانت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین
و پرکاری مبالغه بکار بود - و در اوندچیه نیز عمارات عالیه
(که در فصاحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل
دیگران دارد) ساخت - میما بنخانه ایست پهلوی دیوان
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر
(که محیطش پنج و نیم کرهه یان شاهي سمت) و تالاب سمندر ساگر
(که دوزخ بیست کرهه) واقع در برگنه متها - و درین محال
قویب سه صد تالاب پهناور است - پسران بسیار داشته - از ان جمله
چچهار سنگه و پهار سنگه اند - که احوال هردو جداگانه
توتیم یافته *

• رستم خان شغالی •

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان

از پایه قلعچیکری و احدی بولا مرتبه امارت برآمده از منصب
سه صدی بمذصب پهناور (۳)

ترقی نموده صاحب علم و نقاره

(۴) نسخه [ب] پهناور داشت (۳) در حیات التفات آورده که در دست

خاص بمعنی دو صد است و درین قیاس جاری نیست *

انتظام فوج برهم خورده سررشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائی و رقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکسے نماند
مراجعت بدکن اصلاح وقت شناخت - بسرعت از آب نروده
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بواسطت مہامت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت
چون شیوہ ناستودہ بیوفائی و ناقصناسی همه وقت مذموم
و ماحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی
چندان رشده فکریه از درجہ اعتبار ساقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید بہاداش کردار فکریہ خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس
احوالش بنکال و خسار کشید - گویند کہ فرودس آشیانی با هیچ
کس از امرای پادشاهی (کہ مصدر گستاخیا شده بودند
و بد اخلاصیا از آنها مشاهده نمود) در پی تلابی نشد
مگر با رستم خان کہ آخرها کارش بجائے رسید کہ اسمپ سوار
و خدمتگار نداشت - کوچہ گودی میکرد - تا در گذشت *

* رانا کرن *

یسو رانا اصول بن رانا پرتاپ عرف کیکل بن رانا ارد سنگھ
بن رانا سانکا زمیندار منبواز است - کہ اُلکاتے سمت از صوبہ احمد
سرکار چیتور از - ۵۰ ہزار ۵۰۰ روپے گرایند - درازا چہل کردہ

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا قحال در خواب غفلت است - الحال اینبار نموده سرزنش در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگه پسر رانا اودیسنکه (که در ساک بادهای دولت انتظام داشت) نموده فرمود - که می باید از تو درین یساق خدمت شایسته بظهور آید - از آنجمله بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مژد گشته راه فرار گزید - از سانکه گویختن از تنبیه رانا مضمم گردید اول قلعه سیوری سوپر و قصبه کورته تهانه نشین شده قلعه ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور بی سپر عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهر بعد چندن رانا اودیسنکه بدیار عدم شناخت - در رانا پرتاب بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که سال هیزدهم چون کنور مانسنکه تنبیه زمیندار دنگر پور نموده در نواحی اودیپور رسید رانا نوازم استقبالی بجا آورده خلعت پادشاهی را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی موعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگوننداس (که از ایدر برآمده بان نواحی پلوسکت) همراه ساخت

(۲) در [اکثر نسخه] سری سوپر (۳) نسخه [ب] که از ایدر برآمده

خود را همراه ساخت - کفور کون ملازمت خهرواني دريافته
 بعمای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گردید - و برای دفع
 وحشت او هر روز بگونگون عنایات از هر قسم و از هر باب
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعمای منصب پنجهزاري
 پنجهزار سوار چهره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت
 بهار جگت سنگه ولد کفور کون باستانهوسي مشرف گشته
 خلعت عنایات پوشید - سپس با اتفاق هرداس جهاله بوطن
 مرخص گردید - سال یازدهم کفور کون بحضور سیده سرمایه
 شادکامي اندرخت - و باز دستوری تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بهم دکن نامزد گردید رانا امر سنگه
 و کفور کون حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نپیرو خود را
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون
 جگت مکاني از گجرات عنان انعطاف بجانمب اکبرآباد ارزاني
 داشت پس از ورود موکمب در حوالی تعلقه رانا کفور کون
 بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه
 ودیعت حیات سهرد - جگت مکاني کفور کون را بخطاب رانايي
 و ارسال خلعت و اسب و غیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم
 جگت سنگه پسر رانا کون بحضور آمده جبین نیاز را
 باآداب اخلاص روشن ساخت - و دستر رخصت تعلقه یافت
 و در ایامی (که فردوس آشياني بعد فوت پدر از چند عزم

که ضایع افتاده بود با استحکام دروست نمود (سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمع بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند پرگانه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه به سلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذارن - و بر طبق حکم خسروانی

فرستادن پسر نیکه خون و بر انداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مضمون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود بهارگه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر انجیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخاعت و جواهر و فیل و اسب بر نواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده) ^(۲) بخطابه سپهک سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدر یافت که پسر خود را جا یا نصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداری بجلوس اوزنگ زیم پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنائت خلعت سربلذت گردید و سال بیست و دوم (که انجیر مهبط آیات پادشاهی بود) رانا راجسنگه کنور چیسنگه پسر خون را بعد استمراج بملازمت

(۲) نسخه [ب] سپهک سنگه *

چاندے مورد عتاب جنت مکانی بود . سال سیوم بحضور آمده
 مشمول مرحمت شده بخطاب سر بادن زای نامور گردید . سال
 هشتم بهمرامی سلطان خرم پیمہ رانا امر سنگھ تعین یافت
 و سال دهم تعینات مہم دکن گشت . و دستر بافاوہ درخوز
 سوقراز شد . سال ہیژدہم بس ازان (کہ مزاج جنت مکانی
 نسبت بہسر رشید یعنی شاہجہان بافتہ مردم از جا رفت
 و کار بمقابلہ انجامید . و شاہزادہ مزبور از ماندو کوچ کردہ
 عبور نرودہ نمود . و سلطان یوزیز بانالیقی مہابت خان
 بتعاقب مامور شد) او ہم تعینات بمساق مسطور گردید . و بس
 از گذشتن از نرودہ چون شاہجہان از حدود تانگانہ جانب بنگاہ
 رفت و سلطان یوزیز بموجب حکم پدر عازم صوبہ بہار شد
 مہابت خان او را سال نوزدہم بحراست بوهانپور گذاشت
 چون معاودت شاہجہان از بنگالہ بمسقط دکن زبان زد شد
 صومی الیہ عزیمت نمود کہ از شہر بر آسده بمقابلہ بودازہ
 بعد رسیدن این خبر بجنت مکانی فرمان صدور یافت . کہ
 فراسیدن کمک بنگاہانی شہر ہمت بوگمارہ . و زتہار بچنگ
 بیرون بادہ اقدام نماید . سال بیستم چون شاہجہان متصل
 دیولگانوں مضاف بالاگاہت ہراز برآمدہ یاقوت خان حبشی را
 با فوج عقبر ہمراہ گرفتہ متصل بوهانپور رسید لعل باغ را
 معسکر ساخت . و از یک طرف عبداللہ خان بہادر و از

در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانان بنابر گوشمال
 اورزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوری
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بزام از تراز یافته بسمت
 قلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پادشاه که در برگنه با اسم
 توابع بزاز توقف نموده بقابو تسخیر ملک قلنگانه بعمل آرد
 و راه آمد و رفت مقصدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون
 کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بزام خان
 مزبور تراز گرفت از حسب الطلب بحضور آمده سعادت باز
 اندوخت - و پس ازان (که سرداری فرج دکن بزام همین اوله
 آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتبعیناتی خان مزبور چهارم
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار
 و چهل هجری در لشکر بالاکهان پیمانۀ زندگی از لهور گشت
 ستر سال (که نپیره و جانشین او بود) و ماهو سنکه پسر دوم
 غراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند
 احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته *

• رآو سوز بهورقیه •

پسر رآی رایسنکه رآهور زمیندار دیکنبر است - تا آخر
 عهد جنگ مکانی بمنصب سه هزاری در هزار سوار رسیده سال
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بمنزمت پادشاهی کامیاب
 شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد

چون پاس مرعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود او آخر سال^(۲) جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی (که در جاگیر داشت) روز دسرهه بتیزگامی بر اوندچهه درید - و رام چند را (که دران زمین قلمب شیوه فتنه انگیزی داشت) دستگیر ساخته سال درم مسلسل بنظر پادشاه در آورن - پادشاه بذن از پای او برداشته و بعنایت خاعت برنواخته براجه باسو سپردن - که ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچهه براجه بر سنگهدیو قرار گرفت - سال چهارم^(۳) دخترش حسب عرض او داخل محل خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نپیوه او بمنصب در خور و خطاب راجگی چهارم عزت برافروخت پس از گستاخی (که در کنار آب بهمت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراج بر زده راه تعلقه رانا پیش گرفت) امرا (که در تعاتب او از حضور جنم مکانی تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دراز بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و روایات شاهجهانی در ترق افزای سلطنت اجمیر شد - او بملازمک شتافته باضافه پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزارمی در هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسمب کامیاب گشت

(۲) نسخه [ب] سال اول جلوس (۳) نسخه [ب] سال پنجم *

و منصب مناسب ترقی کرده تا آخر عهد جغت مکانی به منصب
 چهار هزاره چهار هزار سوار موقی شده سال اول جلوس
 فردوس آشیانی دولت ملازمت اندوخته بعنایت خلعت
 و جمده و مرصع با بھول کتاره و علم و نقاره بلند آرازه گردید
 چون در عهد اعلیٰ حضرت سر رشته تذقیق مہمات و تشخیص
 معاملات رونق گرفت او (کہ مال بسیار فراہم کرد) بدر
 خون بیکبار بے محنت بدست آورد ہون) بمقتضای
 الخائن خائف و اہمہ بخاطر راہ دادہ باعتماد قلاع حصہ
 و اشجار متراکمہ (کہ در تعلقہ داشت) پس از چند روز
 نیم شبہ از اکبر آباد فرار نمودہ باوندچہ پیوستہ در تہیہ
 استحکام قلاع و فراہم آوردن لشکر شد . چون این خبر بعرض
 پادشاہ رسید مہابت خان خانخانان با اکثری از امرای حضور
 بوسر او تعین یافت . و بخانچہان لودی حاکم مالوہ فرمان
 شد . کہ بالشکوآن صوبہ از راہ چندیروی (کہ جذوب رویہ
 اوندچہ است) بہاک از در آید . و بعداللہ خان بہادر حکم
 رفت . کہ از قذوج محال جایگیر خود باتفاق بہادر خان رملہ
 و جمعہ دیگر رتلہ از جانب شرقی اوندچہ درآمد کند
 چون ہر سہ فوج قویب قلعہ مسطور رسیدہ سنگہ بندہ گرم
 ساختند و قلعہ البرج بسعی بعداللہ خان و بہادر خان و بہادر
 سنگہ بندہ مفتح شد . چہار سنگہ ناچار توسل بمہابت

و اجناس از متصرف شد . چون این مقدمه بهمع خصروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذاردن - و الا بقدر عوض آن از محاللات نواح وطن خود دست بر دارد - و از نقود بهیم نراین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او بدوشنه وکیل آگهی یافته بگرماجیت پسر خود (که در دکن بود) بر نوشت - که گریخته خون را برساند - لهذا سه فوج سرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران بتذیبه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها سلطان اورنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچهه بدهامونی (که ساخته پدر او بود) بستر از اینجا بچوراگدهه شتانت چون هیچ جا پناهم نتوانست کرد ناچار بااحمال و انتقال بملک راجه دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهی تعاتب کتان میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرصع آلات او همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بگرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند (که دران ملک آبادند) آن هر دو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هر دو را بریده نزد فیروز جنگ آوردن - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کورر روپیه از دفائن او آنچه همواره بود داشته بود داخل

نامیه بخت افروخت . و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب نادر رخصت پذیرفت . و سال ششم برکاتب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریزده چنده از قابندان او بکار آمدند . سال هشتم از امل و امانه بمنصب در هزاری هزار سوار لوای ترقی افراشت . و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بساط هستی در نوردید . پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فرودس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید . و در بساق فندهار و غیر آن تعیین گردید . و در عهد خلد مگان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مهاجرت شد . و در مهاربات با شجاع (که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله روانه) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیمو خدمتیها برداشت . سال چهارم در کرایش بلاون مضاف ضربه بهار تود نمایان بتقدیم رسانید .

سال هشتم حیانتش سپهری گشت *

• رحمت خان میر فیض الله •

از منصبداران عهد فرودس آشیانی سمک . سال سوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی و تخریب ثعلفه نظام الملک دکنی تعیین یافت او بهمراهی راجه گجسته معین شد . و دستور تعینات دکن گردیده

بیوز پادشاهی (که باحو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته) رسید - از زنگواه و قلاده طلا دانست که از سرکار والا است اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجه پوت است - که پیوسته برای شکار میگردن - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بودند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقه (که بیوفندازی بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بدر نراین نیز منصب یافته در رتبه از بدر گذرانید - و دانش اروپا چون بسن رشد و تمیز رسید از رفور خدمتگذاری در آخر فرمانروایی عرش آشیانی پدایه سرداری خدمتگاران (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنم مکانی نیز چندس بهمان خدمت می برداخت *

سال پنجم پادشاه در برگنه باری روزی بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی (که در سواری شکار شرف اندوز حضور می یابند) بفاصله از عقب می آردن خبر شیرے قوی هیکل قنومند شفته بدان سو شتافت - و بانفاق مردم باره آن را قبل نموده کس بخدمت جنم مکانی فرستاد - پادشاه از فرزندی رغبت شکار شیر با آنکه در آخر

خواستن بر شانه شیر حواله نماید - دست او حائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوبی چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او (که دستش بسبب انگشترها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیر انداخت - چون شیر رو بوگردانید تیغ دیگر بر چهره رسانید که پوست البر بر بریده بر چشمها افکند - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب انی زای سنگهدلن یعنی مالنده شیر و اضافه منصب میباهات اندرخت - چون روزی جنم مکانی بذابر تقریبی روز اعتراض فرمود او فوراً جمدهر بشکم خود زد از آن وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاه بسراشکری و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال هیدوم شاهجهانی چون پدرش ^(۲) بزرگوارین (که هزاری ششصد سوار منصب داشت) بساط زندگی کار پیچید انوپ سنگه بخطاب راجگی بلند نامی یافت - سال دهم پیمانته زندگی او هم مالامال گشت - بمصوب سه هزار و دانهصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جبرام ولد اوسک - که علیحدت مذکور گردیده *

* راجه گجسنگه *

پسر راجه سوز گجسنگه راتهور است - سال دهم جنم مکانی

ساختن تعلقه از نیز مطمح نظر اعلیٰ حضرت گردیده از
 دارالخلافت عازم دکن شد و سه فوج بسردازی سه امیر عمده
 تجویز یافت سرکردگی یک فوج بقام راجه مزبور مقرر گشته
 همراه اعظم خان صوبه دکن رخصت یافت - که رفته
 ملک متعلقه نظام الملک را پی سپر اسپان سپاه سازد - و در
 مالش خانجهان دتیقه فرد نگذارند - پس ازان (که سال چهارم
 بعین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت)
 از بهر اولی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن
 خود شتافته سال ششم بعثت خلافت پیوست - و مکرر بعنایت
 اسپ با زمین مطلق عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت
 وطن کامیاب شد - سال یازدهم بانفاق پسر جهونت سنگه
 از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در
 آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشت هجری دیده جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی
 بر بسمت - بدو امت قوا بمت و قرب رقیب و فراوانی سپاه
 و فرزندی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق
 راتهور خلاف دیگر راجه پوتیه اسمک [چه با مادر هر فرزند (که
 صحبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشیند اگرچه
 خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانوانه راتهور بر روی

(۲) در [بعضی نسخه] پی سپر سم اسپان *

در هزاره هزار سوار تازک مباحات برافراخته همراه سید خانجهان
باره بتخریب ملک عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم

مطابق سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و نه هجری بخیرتی سرا
در شد - پادشاه امر سنگه نبره ارا از اصل و اضافه بمنصب
هزاره ششصد سوار و خطاب راجگی بر نواخته و میانیت
حصن نور بدستور جدش بار مفوض ساخته آن نواحی را
در اقطاع او مرخصت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال
بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت
دوم بمساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
بیست و ششم با سلطان دارا شکره عازم آن صوب گشت
و از آنجا همراه رستم خان بتسخیر بسمت شتایید - سال سییم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهاره
عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول
جلوس عالمگیری دولت ملازمت دریافته پسر همراه پادشاهزاده
محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در کارهای
آنجا و مهم ولایت آشام مصدر نژدن شد - پسر همراه شمشیر
خان تری در مساق افغانه زره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتی
از اصل و اضافه بمنصب هزاره سه صد و پنجاه سوار تری

نهم همراء خانزمان بمالشن ماهو بهونهله گمر همت بر بستم
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنیستی سرا در شد - چون فرزندے بجز بصر کنیز نداشت
بدنسنگهه نبیره عم از بعثت خلعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري سوار و خطاب راجگی سربلغدی اندوخت
سال بیستم و یکم روزے بگورنش درشن رفته بوه - نگاه فیل
مست طرف از درید - و یکم از تابدانش را بزیر دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود
و بسبب سردادن چرخي آسینه براجه نرسید - و آن شخص
نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطای خلعت عقابیت و معانی پنجاه هزار درپیه منجمله
پیشکش در لک درپیه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهره عزت برافراخت - سال بیستم و دوم باضافه پانصدی
سرافراز گشته در زکاب محمد اوزنگ زیم بهادر بمهم قندهار
شکافت - سال بیستم و پنجم باز همراء شاهزاده مذکور و سال
بیستم و ششم با محمد دازا شکوه بخش عزیمت بیساق مذکور
جهاند - سال بیستم و هفتم همانجا راه عدمخانه پیش گرفت
مهاسنگهه پورش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگی و عطای اسپ سو عزت برافراخت - سال بیستم

چون قلعه دهاموای بتسخیر درآمد و خاندوران درون آن رفت
و نامبرده در دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن
گل مشعل در انبار خانه باروت (که سه برج بود) افتاد
و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه
افتاد) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
در هزار و پانصد سوار ارای کامرانی افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهرمنسله
(که با وجود عقید بودن نظام الملک در گوالیار طفلی را
از ترابریان از برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه
دکن گردید و بعد عبور دروای نوبده نواحی قلعه دولت آباد
معسکر فیروززی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه
نمود او را با اتفاق خاندوران بهادر کسبل فرمود - و سال دهم
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باسلام عقبه سلطنت
روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعه قندهار را عالی مردان
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه مفی
خود عازم آنحدود شود بنابراین شاهزاده سلطان شجاع با فرجه
گران بدان سمت رخصت یافت او را بعد از خلعت و اسب
با این نقره و عطای نقره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشی را بتفصیل (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) گشت - از سزوح این واقعه خلیل الله خان و ارچن پسر راجه بیتهلداس کوز برد حمله آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارچن نمود - درین اثنا خلیل الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارچن نیز در بار شمشیر برد زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کازش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاقه آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم او (که در ناگور تپولش بودند) و مردم زاد کون پسر زار سور بهورتیه جاگیر دار بینکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود - هانسه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول شده بودند - از بمردم خون نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کون بردند - کون این معنی بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفدارهی نموده جرات کرده باشد *

پس از وقوع این معنی جمدهر امر سنگهه میر خان میر نرکب

(۲) در [بعضی نسخه] بردند *

مردانه بود) با سید غلام محمد ولد سید محی الدین برادر خود
 و پنج تن از خویشان بکار آمد - پس در این سنکه سال هیزدهم
 آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاره هفتصد
 سوار سربلندی اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
 بمهم بلخ و بدخشان گزین شده مال بیست و پنجم از امل
 و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار کامیاب گشته
 با سلطان اردنگ زیب بهادر در کره ثانیه بمهم قندهار شتافته
 و سال بیست و ششم در زکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت
 بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهمت انهدام
 چیتور مامور گردیده سال سییم باضافه دو صد سوار جدید طالع را
 روشن ساخت *

چون وساده سلطنت بجایوس خاد مکان رونق گرفت او
 بعد وصول مرکب ظفر کوبک بمتهرا آمده ملازمت در یافت
 و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در
 جنگ سلطان شجاع همراه زکاب پادشاهی بود - پس از آنکه
 معارفت سمت اچمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جهونت سنکه
 بخطاب راجگی و عذایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر
 مویح و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اصل و اضافه بمنصب
 چهار هزاره چهار هزار سوار بر نواخته سردار می قبیله راتهور
 و مرزیانی ولایت چوندپور بغام او قرار یافت - و او در جنگ

که قبل ازین بدکن آمده محاله از صوبه بواز در قبول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نون در گذشت - و نیمیوه زادگ او مانسنگه (که صدقها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نازنولی *

کایت مانه - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دویستی پنج سوار بود) نوکر در سه درجه در ماهه گردید بقرقی خدارند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در قبض رسائی جدی قام داشت مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم که ماند که بدولت او بررز گزیده نوشتین - و صاحب نام نگشت - و میلههای خطایر بنارنولی (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حضرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عنایت فرزندش آشیانی گردیده بدیوانی بیوات حضور سر فراری یافت - چون کویک طالعش فرزند داشت بخدمت دیوانی تن هر افتخار بر افراخت *

برخی معاندان هموطن او بوساطت یاز یاران حضور بعرض

سیدده سال اول جلوس فرودوس آشیانی ببحالی مذهب مذکور
 سرعزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب
 بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تلبیه مفسدان
 اوس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه
 کابل اختصاص گرفت . و در اسپر ساختن کریم داد پسر جلالت
 قاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آردن . سال یازدهم [که
 علمی مردان خان قلعه تدهار را ببذهای پادشاهی سپرد . و سعید
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج
 تزیباش (که دران نواح سیدده بودند) روانه شد] نام برده را
 هوارل فوج ساخت . و پس از رسیدن بقلعه تدهار او را
 بتسخیر قلعه زمین داور فرستاد . او قلعه سازبان را بحسن آوردن
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت . و پس
 از مسخر گردیدن آن در محاصره قلعه بهمت نیز مصدر تودعات
 شایان گردید . سال دوازدهم در هنگامی (که لاهور بمسخر
 فیروزی بود) نامبرده آمده در لک بلیاقت . و بعطای
 خلعت و مالای مردارید قامت ازادیت آراست . و در همین
 سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سرعزت برافراخت . سال
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفرچنگ بایالت سوبه مذکور جبهه عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعدایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میذاکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تصحیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زاده بر ضابطه منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعه محکم

از چوب میان سراپ و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه بیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تهنه مستحکم نگاهداشته بمشاره مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجروپ پسر اذرا) که احوالش جداگانه بتکویر در آمده) بمواسم تسلی برنواخت *

* راجه چیرام بدکوجر *

پسر راجه انوپ سنگه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سوزرازی یافته بکارها تعیین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعدایت

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه نگ
ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان
سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبدی از نیاکانش
و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر
خامهٔ وقائع طراز اسمت بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور
بجلاله شیخ بازید معروف پدیر روشن و روشانی ست - ^(۲)
شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری
میرسد - ساله پیش از رسیدن فردوس مکانی یهند در قصبه
جالغدر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول
بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهپین نام ^(۳) (که از همان قبیله
بود) بگالی کرم واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت
داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نصد و چهل و نه شهرت
گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را برفقهٔ مریدی
در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان
پشتو برشته تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما
بسیار از طوائف روه بالحداد و زندقه نصامت داده بدو نگریزند ^(۴)

(۲) در [نسخها] بازید آمده (۳) نسخه [ا ب] روشانی ست (۴) در

[بعضی نسخه] بپین نام (۵) نسخه [ب] بگالی کرم (۶) نسخه [ب]

از طوائف ادرآ بالحداد *

پشاور - بلخار سو میدان - شمالی جانب باره - جذبی قندهار

تنگناهای بر نشیب و فراز بسبب داد (فقه واد خیبر سنگ چین
 نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
 الوس افریدی را (که خمیر مایه فساد بود) تاخذه بعلی مصعب
 فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یافته بود که زین خان کوکه
 از حضور تعیین گشته در کندن خارین فسادش کرشش فراوان
 بکار برد - چون کار بر تنگ شد سال سی و دوم از تنگای تیراه
 بر آمده بسواد و بجزور (که بنگاه یوسف زئی ست) پناه برد
 آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهی
 یافته بودند) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند
 زین خان دران کوهستان نیز در آمده - با برزشهای سترگ نزدیک
 بود که جلاله دستگیر گردد - از دره (که اسمعیل قلی خان محافظ
 آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت او گذاشته بود)
 باز به تیراه بدرزد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
 شایسته الوس افریدی و درک زئی (۳) را مستمال نمود - چنانکه
 آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او می شمرد)
 بدست آوردند - از اعتماد از آنها وا گرفته روانه توران دیار
 گردید - افغانان ره و زادش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

(۲) در [اکثر نسخه] قندهار رویه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اوزی

بروز تنگ ساخت در نواک حصاری گردید - روز دوش
 تفنگ بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز بیشتر نسخه
 خیر البیان خوانده گفت فردا روز وصل من است - همچنان
 شد - پس از عبدالقادر بصوش قائم مقام گشت - و بر ظفر خان
 کاخنده سامان و سرانجامش بتازاج برد - آخر بحسن سعی
 سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بزدگی درگاه
 والا نموده بملازمت اعلیٰ حضرت رسیده بمنصب هزاری امتیاز
 یافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعییناتی
 کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بی بی الائی زن
 اهداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان
 و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان
 عبدالقادر در سرآغاز سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
 و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلیٰ حضرت
 آنها را مصممال مراسم ساخته پیش رشید خان (که صوبه تلنگانه
 باو مفوض بود) فرستاد - و در همین سال کریم داد کور پسر
 خود جلال الدین (که آواره داشت ادبار بود - و در حدود
 لرهانی بسر می برد) جمعی از الوسات نغر بخيال فاسد او را
 طامپ داشته در کمین فرصت نشستند - تا وقت یافتند بتوراه

(۲) نسخه [ب] نوآور - یا نوآور باشد (۳) نسخه [ب] الوسات او
 بخيال فاسد .

دکن روزے (کہ بر کفار مانچرا در نوبت گہی فوج عادل شاہیہ و نظام الملکیہ در آریخت) شہباز خان (وہلہ) کہ امیر چہار ہزاری بود) با پسر کشتہ شد . و بہادر خان (وہلہ و یوسف محمد خان تاشکندی بزخمہای گران در میان افتادند . رشید خان (کہ برادرش با جمعہ از خویشان شربت سمات چشیدن) زخمی از نبرد گاہ بر آمدہ باعظام خان ریوسمت *

بالجمہ رشید خان بسیار پسندیدہ معاش بود . و در راست اندیشی و نیکوفکری و حسن ادراک و والاہمتی و کرم مفرط یگانہ رزگار و در شجاعت و مردانگی و ضرورت و مردمی و خوش سلوکی و تہذیب اخلاق بے ہمتا . مدتها (کہ در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیرزی شہامت شریک غالب صوبہ داران بود . بے مشورت از مرتکب کار عمدہ نمیشدند و جمعیت خوب نگاہ میداشت . و ہمہ آن مردم قدرتی از بودند . و مزیدانہ باری سلوک میکردند . چنانچہ مہابت خان بحضور نوشت . کہ این ہمہ مردم کار آمدنی اخلاصمند (کہ رشید خان دارن) با آن ہمہ ہوش و بردای متحیرم کہ خیال خود سری نمیکند . طلب از از دکن قرین مصانعت است . و الا خانزمان را (کہ با از یکدای دارن) خدمت سرحد تفرمایند . ہمین کہ ہر گور متفق شدند کارے خواہند کرد کہ تدارک آن متعذر خواہد شد . رشید خان در صوبہ دارن

و سپسودیه یقبضه اقتدار در [زند] در تصرف این قوم بود - بعد غالب شدن آنها زمینداری بعضی برگذات متعلق باینها ماند نامبرده پسر درم راجه گوبالداس کور است - که در ایام مراجعت سلطان خرم از بنگاله و درون بیرهانپور قلعه دار آسیر بود - پس از آن شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سوار خان را بجای او گذاشت - و در محاصره تقهه با پسر جانشین خود دارام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جزیر از وطن آمده بملازمت پیوست - بعد سربرآرائی اعلیٰ حضرت بمنصب سه هزاره سوار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم واسپ با زمین نقوه و قیل و انعام سی هزار روپیه نقد چهار کامیابی بر افروخت - و پستتر بتعیناتی خانجهان لودی بمالش چهار سنگه بندیده مرخص گردید - و سال درم همراه خواجه ابوالحسن بتعانت خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط کار طلبی انتظار سرکرده نگردید چون بان وزان روانه شد - متصل دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان پیاده پا شده داد دلیری داد - و بملکونه زخم سرخروئی حاصل نمود - و در جلدی نروانات مذکور باضافه پانصد سوار و عذابت نقاره کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم (که پادشاه بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کس برای تذبیه خانجهان لودی و تخریب ملک نظام الماک دکنی تعیین فرمود) از باتفاق

باستخلاص ولایت مذکور تعیین گردید - پس از وصول بدانجا
 حصار سهرارا مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد
 خان را دید - سراجة مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزاره سوار و عطای ولایت دهند بیره
 بطریق وطن عام اعتماد بر افراشتم - سال یازدهم (که پادشاه
 عزیزمت دارالسلطنت لاهور فرمود) از بقعه دارهی اکبرآباد
 مامور گردید - سال دوازدهم در طبق حکم خزانه از اکبرآباد
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بابتقال وزیر خان بمحافظت
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس
 از وصول موکب پادشاهی باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
 پنج هزاره سوار مرتقی گشت - و سال نوزدهم از
 اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره سوار کام دل
 بر گرفته بهوادلی شاهزاده مراد بخش بتستخیر بلخ و بدخشان
 مامور گردید - و پس از تستخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب
 نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بزد و بست آنجا
 رفتند او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
 بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه
 داخل اماکن نوساخته شاهجهان آباد شد) او از اصل و اضافه
 بمنصب پنج هزاره سوار پنج هزار سوار هزار سوار در اسپه سه اسپه
 سرمایه عزت اندرخته تعیینات کابل شد - و سال بیست و دوم

سنگه بجهت سد بودن برآه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید
 و در جنگ (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
 متصل ارجین (و داده) دست جلالت کشاده مردانه وار جان را
 نثار آبرد ساخت - و سیومین بهیم - که بعد قوت پدر بمنصب
 در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگدهه همراه داراشکوه بود
 وقت نبود دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده
 محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرچس
 (که در عهد خلد مکان نیز بفروری میپرداخت - بعد قوت
 راجه ده لک رویه (که از مانده بود) شش لک رویه نقد
 و سوی آن جنس از برآه انورده و سه لک رویه بارچن
 و شصت هزار رویه به بهیم و چهل هزار رویه بهرجس
 مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم
 اعلی حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بذریله و مسخر
 گردیدن قلعه جهانسی بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
 یازدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار مرقی گردید - و سال
 بیست و دوم باضافهای متواتره تاییفانش هزار سوار قرار
 یافت - و بعد قوت راجه هزار از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و در سیصد سوار نفوق جسمت - و بکرات
 بتسخیر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغییر سیادت
 خان بقلعه داری اکبرآباد سرولذدی اندرخته بمنصب در هزاری

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعیاضی خطاب
 واجبی اوای ناموری بر افراسات - در چون اعظم خان صوبه دار
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بپور قاضی و معازره عظیم
 زد داد نامبرده مصدر قورنات شایان گشت - بیک از همراهانش
 در زن و خوردن بیهادر برادر زاده خانجهان رسیده سرش از تن
 جدا کرده بار رسانید - و او پیش اعظم خان آردن - پس ازین
 صدقها بتعیضاتی بساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعه در لئاباد از جلادست ذاتی و رشده
 فطری در زده و خوردن با مخالفان و قتل و تمع آن گزیده دقیقه
 بود گذاشت نموده آثار نیکو بزدگی بظهور آردن - و همچونین
 در محاصره قلعه بیرونه نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید
 پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیضاتی خاندوران
 (که بظلمت پرهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال
 نهم چون پادشاه بدکن اشرف برده اقواج جهت تغذیه ماهو
 بهواسله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال
 دوازدهم برکاب سلطان اوزنگ زینب بیهادر از دکن آمده نعمت
 ملازمت اندوخت - و در همین سال بذافه هزار سوار در اسپه
 سه اسپه سرباز گردیده به تغذیه حقیقت بگذرید (که از نوکول
 برسانکهدیر و ججهار سنگه بود - و در دیوانه دران مالک شیوا

(۲) نسخه [ب] بیهادر خان (۳) در [آخر نسخه] چنانست .

گریخته سنگه زمیندار بافدهو [که بنا بر ویرانی قلعه

مزبور بزوان نام جائے - (که چهل کوهی قلعه مزبور است)

میگذرانید] بقا برد - راجه بهار سنگه از بیست و پنج کوهی

بر سر بزوان ساخت - انوی سنگه تاب در خود ندیده با عیال

خود در هر دوام مسطور قرار گزیده بکوهستان نئونهر رفت

راجه بزوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان

طلب ینام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سایی

متبذ خلفت گشت - و یک قیل و سه ماده قیل (که از

اسباب زمیندار بافدهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه

گذرانید - و باز دوم بهمرایع سلطان اورنگ زب بیساق تدهار

لعین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دازا شموه

باز سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محامره قلعه

مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بی نیل مقصود

باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت

وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار

و شصت و چهار هجری پیمانہ خیانت او امرو شد - پادشاه

سجان سنگه پسر کلان او را (که احوالش علیحدہ نگارش

پذیرفته) بجانیشینی و اندرین پسر دیگر را بمنصب پانصدی

چهار صد سوار بر نواخت - بیرون محوطه اورنگ آباد غربی

و بنگر رسیدن در هر طرف که ضرور میشد و در آذربایجان رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شده [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که زار مزبور
بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او را قائم ساخته دست
تجدد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهلول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریزده مصدر
نیو خود ستیها شد - سال هشتم (که صوبه دارمی بالاگهات بخانزمان
مغوض گشت) او در تعییناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرواضی دنیان ازاران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی یلده برهانپور
زار همراہ خان مزبور بدولت آستانپوس پیوست - و دستار
(که سه فوج بمرکونگی سه عمده تقرر پذیرفت) از انجمه
فرجی (که بصردارمی خانزمان مقرر شده بود) هوادلیج آن برادر
مسطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور
هرگرم تنبیه آشقیبا بوده جلال کارها بتقدیم رسانیدن - و غایبانه
باضافه هزار سوار بمنصب سه هزارمی سه هزار سوار مباحی
گردید - و پس از آن سال چند بتعییناتی دکن گذرانیده سال
پانزدهم همراہ شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بحضور
آمده بتسلیم سده سلطنتی پرداخت - و همان سال در رکاب
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعیین شد - و پس از معاودت

مرخص گشت. سال بیست و نهم با عینداتی صورت دکن (که
 شاهزاده اردنگ زوی مقرر بود) سرعزت بر افراخت. و در
 فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده
 قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد. سال سی
 و یکم (که فلک شعبده باز توطئه دیگر بر انگیخت. و سلطان
 دارا شکوه باوصف ضمانت اعلی حضرت دست از خام خیالی
 بر نداشته سزاواران شدید تعیین کرد. که امرای متعینه
 دکن را زود روانه حضور سازند) با آنکه سلطان اردنگ زیب
 بمخاصره بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن
 باقی بود نامبرده بی رغبت شاهزاده روانه حضور گردید
 و در جنگ میان هردو برادر (که متصل اکبرآباد (و داده)
 مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراچ
 دارا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج
 قول سلطان اردنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران
 آن فوج بقتل رسید *

* راجه سیورام کور *

پور بلرام بن راجه گونال داس است. چون پدر و پدر
 کلان از در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامه یورش تقه
 بکار آمدند از پیش از پیش مورد التفات گردید. بعد سربرآرایی
 بمنصب در خور سرفروزی یافته مملکت دهنیره (که عبارت

چیتور گام جلالت برداشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
 به نصیب دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار و قشور
 خدمت قلعه دارچی ماندو لوای بلندرتیگی برافراشت - و در
 جنگ سموگده (که در هوارچی دارا شکوه جا داشت) مطابق
 سنه (۱۰۹۸) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت
 بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندر من دهندیرو *

(۲)

شعبه ایشیت از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهراسرکار سازنگپور
 مالوه است - که در دفتر سهار ^(۳) بابا حاجی مینوشتنند - در عهد
 عرش آشیانی راجه چگمن دهندیرو شرف ملازمت در یافت
 در وقت فروردس آشیانی ولایت دهندیرو بسپورام برادر زاده
 راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیت رفته جبر و قهر
 باخراج راجه اندر من (که در آن وقت قابض زمینداری آنجا
 بود) پرداخت - او پس از چندس جمع کثیر فراهم آورده
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم
 جاوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فرجه شایسته
 بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهراسرا گرد گرفتند

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایشیت (۳) در [بعضی نسخه] سهار - و نسخه

[ب] شهباز *

خان بتعاقب تندر محمد خان وای بلغ تعیین شدند او به اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریسک سوار سر بلذد گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین داور شناخته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بمهم مصطور نوبت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعیای فیل سر بلذدی اندرخته با اتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصرب قلعه مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن تابعه بهت دامن همت بر کمر عقیدت زن - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتذیبه زمیندار سری نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است) گام جلاوت بر نهاد - در جنگ سرورگده (۲) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراولیه دارا شکوه فرار یافته وقت زن و خورزد دست جلاوت کشاده پاس نمکشورگی از دست ندان - و مردانه دارا شکوه تیغ خورج مقابل در آمد *

در هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سرفرازی یافته همراه شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت بر کموزن - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمین داور شتافته در جنگ قزلباش تودن نمایان بکار بود - و سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و سی و پانصد سوار و عنایت نقاره باند آزاده شده نویت دوم بمرکاب شاهزاده مذکور بهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست و ششم نویت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیضاقت مرقوم قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار درجه اعلا بیومون - سال بیست و هشتم همراه علامی سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سی سوار اختصاص گرفت - و برگشته ماندانگده سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام بجاگیر او تن شد - در جنگ سمرگنده بهرازی دارا شکوه اختصاص داشت - در اثنای زن و خوردان جسامت داده از تریخانه و هرادل و التمش فوج مقابل گذشته رد بروی فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تودن نمود - عاقبت پیاده شده نه فیل سواری خاص بارانگه آنکه ریشمان هماری را مقطوع سازد رسید - پادشاه جزاقت او را تماشا نموده هرچند

بدستور سابق دكالت و سپه سالاري بار مقوض داشت - مقرب
 خان ازین سلوك ناهمراز دل از رقابت برداشته بازاده توكری
 پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان (كه
 این معنی بعرض پادشاه رسید) درجه استعسان یافت
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجی دریه (كه پیشدست
 او بود) نزد اعظم خان آمده بمواسم تهابی بحصول اطمینان
 پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشكر پادشاهی
 روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت قا كزار اردو استقبال
 نموده بمنزل خود آورد - از سركار پادشاهی خلعت و خنجر
 مرصع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لك رویه نقد
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد
 و منصب پنجهراری ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش
 (كه از صد كس افزون نبودند) درخور هر یک تجویز نموده
 بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و كهتوه
 و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بار
 عنایت فرمود - و بعد چندسب پیشگاه سلطنت رسیده باستلام
 سده سفید و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پول كتاره
 و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار
 رویه نقد كام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهی

(۲)

پنج هزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام یازگانه در امت بسته آمده پس از چندک بجاکیر رفت *

از آنجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه ناز کابل درین باب حکم شده بود) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل اعزام گردید - و پسترس حسب الحکم جهت امضای زمامت در رهناس مانده در هنگام یازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق معطور ناصیه اوزاد را روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بغام از قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بغام کم تسخیریکی یا وصف فارضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد بمعذالله خان حسب الحکم بدان نواح شناخته او را یا جمع ببند و بست اندخود و مضافات آن کسبیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زد و خورد نموده رایست فیروزی برافراشت - و در جلدوری آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زوب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم را گذاشته معارفت نمود او نیز بحضور رسیدند و خصمت جاکیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

باز همراه شاهزاده مسطور بلساق مذکور گام جلالت پیدش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مصامعی جمیده
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان مهم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره
تویب بود باشاره شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدرد
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار ملتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشاره شاهزاده قلعه بست را دیران نموده
و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست
و هشتم همراه جمله الملک سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
شش هزار سوار پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری
کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلاد کابل
و پشاور در قبول او مرحمت گردید - از آخر سال سی و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه^(۲)
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه در داد) بهمراهی سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد نیز جلوبی بکار برده مطابق

(مآثر الامراء) [۲۷۷] (باب الرواه)

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعیین گردید از اول
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه سرفروزی یافته بهمراهی سلطان مذکور اختصاص گرفت
و پس از سربرآرئی خلد مکان بدرامت ملازمت پیوسته سال اول
جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بهم شجاع تعیین گردیده بود)
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بذابری چندی در اکبرآباد
توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از روانگی
از مستقر الخلاء مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه
هجری جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جنگ سنگه بن راجه یاسو صت - سال دوازدهم
جلوس فرودس آشیانی بفوجداری کوه کانگره سرفروزی یافت
و چون پدرش عصیان ورزید از نیز با پدر راه موافقت پیموده
با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه از
بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار از اول و اضافه و خطاب راجگی
و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سرعزت برافراشت - و بضبط
قاعه چوبین (که پدر از میان سراب و اندراب ترتیب داده اوزا
بمحافظت آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جماعه هزار

(۲) نسخه [ب] شاهزاده مذکور

(که مقاهیر نامید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه داری که مرید از تغیر خلیل بیگ مزاحات اندوخت . و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیست قندهار شناسمت . و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود . و پس از معاودت از آنجا با سلیمان شکوه تعینات نابل شد . و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از که مرید روانه شده باسلام عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت . چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد از (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود) مابین دهلی و سرهند با او برخورد . و بفسون و فسانه او بدام رخافت در آمد . پس از آن (که دارا شکوه بدار السلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) از نقوش بی اقبالی از ناصیه حالش خوانده ببهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کذب جدائی گردید . پس از نیک اندیشی از وطنی آمده بر کنار بیاه بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمین عالمگیری رسیده ناصیه خجالت و انفعان به زمین

نگشته در نگاهداشت او امرار نماید ولایت ادرا بی سپهر قزاق ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سوری دست از بوندداشت تربیت خان و رعانداز خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارست سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوزی یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبیعی زندگی بسپرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل شاق و انگیز متاعب حوصله درست داشت برادر خودش بهار سنگه (که همواره پدر در یساق بدخشان مصدر تودعات شده عمره بهجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمهامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور بزرگو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پدشاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموزی اندوخت - مدتها در چوکیداری غور بغداد گذرانید - قاحال از اولادش در شاهپور عرف بهروئیس (۳) محال رطغش (که غریبی قازاگده است) هر که راجه باشد مرید خان می نامند *

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگه (۳) نسخه [ب] بهروئیس *

* رحمت خان *

حکیم قباد الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشی ست . که از مشاهیر اطباء و سرآمد سخنوران بوده . ساز صحبت از پاشاه عباس ماضی کوک شده شاه مکور بمنزل از پرتو وزرد افکند . بستر بملاحظه عی الدفاتحی شاه در عهد عرش آشیانی پهن دوستان آمد . درین باب این بیت گفته *
 * بیعت *

* گر فلک یک مباحثم با من گران باشد سوش *

* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مکانی باسردگی میگذرانید . خان مزبور [که دختر کوچک طالبای آملی (که سنی خانم پرورش کرده بود) در حباله نکاح داشت . و سنی خانم زن نصیرا برادر حکیم رکنای میشود] بدین تقربیب بشرف عنایت فردوس آشیانی اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان دازرنگی کرکیراق خانه و خطاب و انعام ماده فیل سربلندی یافت سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار مجاهی گشت . سال بیست و دوم بتفویض خدمت دازرنگی داغ و سال بیست و چهارم باضافه صد سوار چهره عزت برافروخت . سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشی بدیوانی و دازرنگی کرکیراق خانه صوبه احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

بود - درین ضمن اهلین دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن
 قاپوت او بلاهوز چند کمر (که همراه بردند) نیز جدا ساخت
 و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق
 بدوته برادر خود را با چند کس همراه دان - آنها بعد یک دو
 منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک عیون
 کیفیت نیکو خدمتی براجہ حیصتکمه و بهادر خان کوکه (که
 یتعانیب او بر طبق امر پادشاهی معین بودند) برونوشت - آنها
 بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید
 درمین بساده لوحی فریفته و عدهای دلفریب خلد مکان گردیده
 همواره نقش تمغای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت - با آنکه
 هواخواهانش مرکز احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن
 بی محابا با معدود سه پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده
 نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
 هجری در منزل متھرا پادشاه اورا طلعب داشته بحسن قدیر
 دستگیر ساخت - ابتدا در قلعه سلیم گدھے داشته بعد چنده
 بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سرس بالی نام
 محبوبه اورا نیز رفیق زاریه بیگمی او گردانید - سال پنجم
 جلوس بتقریب خون علی نقی (که مراد بخش در احمد آباد
 بی ثبوت گناه ریخته بود - و روزگ مقرر بدعوی بر خاستند)
 بقصاص شرعی رسید *

(که در بعضی مواضع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد
و در عهد خلد مکان چندتای بفرجه‌داری آثاره میپرداخت
سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری
به نیستی سرا شدانت *

* واوگرن بهررقهیه *

بهر واو سوز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاجوس
فروردیس آشیانی بمنصب در هزارری هزار سوار و خطاب زری
و مرحمت بیگانیر در قبول شرف افتخار اندوخت - ارادتی
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید از نیز
مراجعت نمود - بخواه تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه
پربنده نیز نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - پس از فوت
مهابت خان بتعییناتی خاندوران صوبه‌دار برهانپور اختصاص
یافت - سال هشتم (که سرکب سلطانی ظلال افکن صاحب
دکن شد - رسید خانجهان بارهه برای تخریب ملک بیجاپور
مرخص گردید) او را در همراهیان خان مزبور برنوشند - سال
بیست و دوم بتدوینت قلعه‌داری دولت آباد از تغیر سیادت
خان و اضافه بانصد سوار بمنصب در هزارری سوار



(زین تعیین شده بودند) حسب الطلب روانه حضور
 شد. او نیز به رخصت شاهراده از دکن برآمده بوطن
 شتافت. بظاہر آن سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی
 بیکانیر تعیین شد. پس از وصول بدان حدود نامبرده
 پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت
 پ سنگه و پدم سنگه بصران خویش بدولت آستانبوس
 گردید. و بمنصب سه هزاری در هزار سوار سرفراز
 بدستور سابق در تعیینات دکن قرار یافت. سال نهم
 دکن خان دارک (۳) زنی بتنبیه زمیندار چانده رفته چون
 قصاص شد مورد عتاب گردید. و سرداری قوم او
 و وطنش بانوب سنگه بمرش مرحمت شد. و بعنایت
 در هزار و پانصدی در هزار سوار بر نواخته آمد
 موقوف آمدنی جاگیر پریشانی عاید حالش گشت
 به بنیاد آمده نشست. سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷)
 هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید
 محرومه بلده اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب
 ام او آباد است. او چهار بصر داشت. انوب سنگه

سخه [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] پدم سنگه

سخه [ب] داوڑی - و در [بعضی نسخه] داوڑی

(۲) خاندان جهان بهادر (که در آن سال ناظم دکن بون) در وقت رسیدن
 و مقامیر راه فراز پیش گرفتند - سال سیم بقلمه داری نصرت آبان
 (۳) سکر در سال سی و سیزم از تغییر راه ناپت بندیده بخراسان
 امتیاز گدده اودنی مامور شد - سال سی و پنجم از انجا
 (۴) معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس از آن
 سرداری و طغش دینهار از سر و پ سنگه (که هزاری پانصد سوار
 منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر
 بتقدیم خدمات سی پرداخت - بعد از پسرش اندک سنگه
 و نبره اش زوز آرز سنگه حکومت وطن سرانجام دادند - در
 حالت تحریر گنج سنگه منبانی زوز آرز سنگه که هم قوم است
 بهدان قیام دارند *

(۶) * راجه جهان سنگه بوندیده *

(۷) پسر راجه بهار سنگه است - در عین حیات پدر از
 روشناسان اعلیٰ حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش
 فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اهل و اذانه بمنصب
 (۸) در هزاری دو هزار سوار در اسپه سه اسپه و خطاب راجگی

(۲) نسخه [۱] رخت (۳) نسخه [ب] بمقتداری (۴) نسخه [ب] شکر - یا بوکر باشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] ادنی آمده (۶) در
 [بعضی جا] بندیده (۷) در [بعضی جا] بهار سنگه - و در [بعضی جا]
 بهار سنگه (۸) نسخه [ب] هانم *

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار و پانصد
 سوار دو اسبه سه اسبه سرمایه ناموری اندوخت - پست
 در نبردها با افواج عداخانه مکرر مصدر شیوه جانشیناری
 گردیده سال نهم بهمراهی دایر خان بیساق الکی چانده (که
 متصل هزار واقع شده) متعین گردید - سال یازدهم مطابق
 سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجری در دکن بزیار
 خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خود از
 (که بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلیٰ حضرت
 بمنصب پانصدی چهار صد سوار سرفرازی یافته سال
 بیست و نهم همراه قاصم خان میر آتش بتادیب زمیندار
 صری نگر تعدن گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان
 محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافت - و در عهد خادمگان
 سال اول بانفاق سبکون بندیده به تذبذب جنیت بذیاء مامور شده
 پست تعیینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیستگه بتقدیم
 خدمات می پرداخت (بافرونی منصب و خطاب راجگی و عطای
 وطن در قبول سرمایه کامیابی اندوخت - در اوان مرده داری
 خانچهار بهادر چندسبه نهانه داری گلشن آباد داشت - چون
 سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگه نام پسرش (که
 در وطن بود) بخطاب راجگی و حکومت وطن قایل شد - و آخر
 همان سال با فرج شایسته بدکن آمده بملازمین پادشاهی

د پستر سانول سنگه نېبره اش زمیډاروی اوندچیه سربراه
نمودند . در حالت تحریر پنجم سنگه یسر سانول سنگه مذکور
دخیل اسمی *

*** راجه دیبی سنگه بندیلہ ***

یسر راجه یهارته اسمت - پس از فوت پدر سال هفتم
فردوس آشیانی بمنصب دو هزاروی دو هزار سوار و خطاب
راجگی مرده مراحم شد . و سال هشتم با اتفاق خاندوران بمالش
چهار سنگه تعیین گردیده بعنایت نقاره بنگه آوازه گشت
و پس از مسخر شدن اوندچیه (که سابق تعلق بغیاکانش داشت
و در عهد جهانگیر پادشاه بیاس خاطر بوستگه دیو از آنها
گرفته سپردن او نموده بودند) بنام راجه دیبی سنگه قرار یافته
درانجا ماند . و سرداری الوس نوم بددیاه یار مقوض شد . و پس
ازان (که پادشاه تا اوندچیه آمده یکران عزیمت را بجانپ
دکن معطوف ساخت) از سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور
ولایت اوندچیه بپیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان باره
(که بتخریب ملک بیجاپور تعیین شده بود) دستوری پذیرفت . و در
کارها آثار نیکو خدمتی بظهور رسانید . سال دهم حسب التماس
خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندی فواخت . و سال
نوزدهم در کتاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

خلعت تسلی یافت - و یستر چون کار طلبی او از روی عوف داشت
 خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت
 و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفرج‌داری بهلسه از تغیر
 راجه عالم سنگه سرراز گردیده سال سیوم برای تندیه
 جنیت بندیده (که در نواح صوبه مالوه گرد فسان برداشته بود)
 تعیین شد - و در سال دهم بمک شمشیر خان (که بجهت
 مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود) دستوری پذیرفت
 و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه در کابل گردید
 چون بکندل خیبر رسیده بر خان مزبور راعه شکست زد و
 از آن بعد اموالش بنظر فرسیده - بیرون احاطه بلده اردنگ آباد
 مغرب رویه مایل بجنوب پوزه بنام او آباد است *

• راجه رایسنگه میسوریه •

یسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگه است - چون سال نهم
 جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهیم رانا امر سنگه نامزد شد
 و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت
 از آن بعد بهیم یسرار بملازم پیشگی شاهزاده سرانتخاب برافراخته
 در تندیه زمیندار تعلقه گجرات و محاربات اهل دکن را
 پیشکش گونگوانه تودات شایان بعمل آورده نامه بشجاعت
 و دلیری بر آورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار در نمی

بمراهی عالی مردان خان امیر الامر بتمتخیر بلخ و بدخشان
مقرر شده پس ازان بمراهی شاهزاده مران بخش روانه
آن سمت شد *

چون شاهزاده مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک
بر گرفته روانه حضور گردید از هم پیشاور آمد - ازانجا (که
مردم متعینه این یماق از عبور اتک ممنوع بودند) درانجا
توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر
بصوبه بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ ارزگان بهره
مامور شد (بخش فتح و ظفر بر جهانند - و پس از معارفت
شاهزاده از صوبه مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست
و دوم همراه شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر تعیین یماق
قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمداومت قزلباش
پیشتر شتافته مساعی جمیله / پیکار برده از اصل و اضافه
بمنصب پنجبازی دو هزار و پانصد سوار ببلند رنگی گرائید
پس تر فوت دوم بمراهی شاهزاده مذکور بمهم مسطر قرار یافته
بظاہر بیماری دو پشاور ماند - و پس از رسیدن سوکب معلی
دران نواهی درامت بار دریافتند رخصت وطن حاصل گرد
و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار شتافتند
و ازانجا بمراهی رستم خان جهمت کهایش قلعه بست
راهی گشته سال بیست و هشتم بمراهی علامی عبدالله خان

پنجهزار سوار پانصد سوار در اسپه سه اسپه سر بلند شده
 کلاه کوشه کامیابی کج نهاد - و سال دهم در کاب شاهزاده محمد
 معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳)
 هزار و هشتاد و سه هجری بمقر اصلي شتات - مانکنگه
 و مهاسنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
 فرقی مباحات برافراختند *

* راجه رام سنگه *

کچه راهه پسر کلان میرزا راجه جیسنگه اسمت - سال شانزدهم
 چاوس چون فردوس آشیانی باجمیر متوجه شد او همراه پدر
 رسیده بهلازمیت پیوست - و سال نوزدهم در حیخ (که پادشاه
 از لاهور بسمت کابل لوی عزیمت افراخت) با پانصد سوار
 از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزار سوار کامیاب
 گشت - و باضافهای متواتره بمنصب در هزار و پانصد
 سوار و مرهمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافه
 پانصدی امتیاز اندرخت - و سال بیست و هفتم باز باضافه
 پانصدی چهره عزت افروخت - در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه
 بود - پس از هزیمت او بهارگاه عالمگیری رسیده سال اول همراه
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
 و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ درم داراشکوه
 بر زبانها افتاده بود) دل بای فاده چندانه ترک آمد و رفت

و از آخر همین سال چون خبر هنگامه آشیا میان بر گواهی سرحد
 بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهبانہ دار آنجا بمسامع
 پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت
 و باضافه هزاره سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
 از آن مهم برگشته بعد آستانبوس تارک مباحث آراسم - و وقت
 صعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگه - که
 در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندسے تعینات کابل
 بود - پس از آن در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت
 بشن سنگه پسرش بمنصب هزاره چهار صد سوار مفتخر گشته
 بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عذایات دیگر چهره اعتبار
 بر افروخت - چندسے بمالش راتهوران و مدتی بقوجدارتی
 اسلام آباد می برداخت - پس از آن (که راه عدم پیش گرفت)
 سال چهل و چهارم بجیستگه پسرش بخطاب راجه جیستگه
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نامیده
 بخدمت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جملة الملک
 اسد خان بتسخیر قلعه کھیلنا کمر همت بر بست - احوالش
 جداگانه ارقام یافته *

* رشید خان الہام اللہ *

پسر دوم رشید خان انصاری سنک - چون پدرش سال
 بیست و دوم فردوس آشیا می باخترت سرا شتافت پادشاه

بر طبق حکم حضور بنو جدارعی سرکار کامروپ نامزد گردیدند
و چندسے صوبہ از آنیمہ ماند - سال نوزدہم از انجا معزل گردیدند
تعیینات یساق دکن شد - و چندسے فوجدار ناندیر ہون - و تم
صوبہ در گذشت *

• راز بہاؤ سنگھ شہادا •

یسر راز ستر سال است - کہ در جنگ متصل سموگتھ
بہراری دازا شکوہ جا یافتہ بجرأت جان در باخت - نامبروہ
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیدہ دولت باز
اندوخت - و بمنصب سہ ہزاری در ہزار سوار و عطای علم
و نقارہ و خطاب زاری و زمینداری ہوندی و غیرہ محاللات بر رویہ
نیاگان خود سر عزت برانراخت - و در جنگ شجاع با توپخانہ
پادشاہی (کہ پیش ہی چینند) تعین شد - و یس از فرار
شجاع ہمراہ پادشاہزادہ محمد سلطان بتعاقب از ماموز گردید
یس از ان (کہ لشکر شاہزادہ از بدو بہوم واقع راہ بنگالہ آن طرف
گذشت) نامبروہ بے رخصت شاہزادہ جدائی گزیدہ معارفت
نمود - و بتعیینات دکن نامزد شد - سال سیوم ہمراہ شاہستہ
خان امیر الامراء در محاصرہ قلعہ اعلام آباد عرف چاکنہ ساختہ
ملک التجار سر لشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاہ بہمنی
(کہ بتسخیر ملک کوکن تعین شدہ ہون) کمروہمت بہمت

(۲) نسخہ [ب] نامروپ *

(ماثور الاسرا) [۳-۷] (باب الرواء)

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع در داده اولین
ظفر مند شد از بختاب رام راجه و منصوب سه هزار پانصدی
و زمینداری مومبدانه و کوته (که متعلق برام سنگه نبره
مادهو سنگه هادا بون - و نامبرده همراه اعظم شاه گشته گردید)
لوی استقلال بر افراشت . و با بهیم سنگه پسر او آغاز مذاشته
نمود . پس از درگذشتن او پسرش امید سنگه ^(۲) چندسے بکومت
وطن پرداخته باو داد خود گذاشت . در حالت تحریر کشف سنگه
نبره او در وطن قیام دارد * ^(۳)

^(۴)
* رضوی خان سید علی *

در همین پور صدر الصدور میوان سید جلال بخاری است . که
احوالش جداگانه بنوک قام گذشته . چون فردوس آشیانی سال
بیستم جلوس از دارالسلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماری عارض شده بود) در دارالسلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت . که بلیابست پدر بسوانجام
تعلقه پردازد . و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بیست
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت . سال بیست و یکم باضافه
پانصدی در صد سوار چهره عزت بر اثر رحمت . سال بیست
و دوم بداروغی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلذذ نامی

(۲) نسخه [ب] ده صد سنگه (۳) نسخه [ب] داشت (۴) در [ب]

نسخه [شیر علی] *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری
تار و پود زندگی بر گسیخت *

* زندوله خان غازي *

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن به هندوستان ملتزم رگاب بوده در معارک مصدر گردنات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهراجه جسونت سنگه
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار در اسپه سه اسپه سر عزت
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار رومیه
ممتاز گشت - پستری باتفاق شیخ میر خوانی جهت سد بودن
بر راه آمد سایمان شکوه تعیین گردید - پس از آن تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق
دلیر خان دارون زئی به تنبیه زمیندار چانده شرافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجری
بصاط هستی در بیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دردم خلیل الله خان یزدی سم - در آخر سال دور
عالمگیری بصبیله امیر الامرا شایسته خان منسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهار مراد
برافراخت - و در سال ششم به خدمت میر بخش گری اعدیان

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کون شتافته
 معارفت نمود - و در سال بیصمت و هشتم بعطای نغاره
 سر بر افراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده
 محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت) رخصت یافت - و در
 آخر همین سال (که سوان شولا پور مخیم خیم پادشاهی
 بود) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ با تمامت
 احمد نگر شتافت - و در سال سیم ماه ذی القعدة (که از فتح
 بیجاپور هفته نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین
 چهار بالش میر بخشگیری گردید - و در همان ایام چون رایات
 ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدر آباد باهندواز آمد (روح الله
 خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار مورد
 مراجع ساخته بنظم اشرف صوبه برهم خورد بیجاپور گذاشتند
 و پس ازان (که محاصره قلعه استوار گنکنده بامتدان کشید)
 خان مشار ایبه حسب الطلب احراز درامت آستانبوس سلطنت
 نموده با سرور کشایش قلعه سامور گشت - و خان مذکور از
 گریز فکری بلبه و فریب در آمده بوساطت زینست خان کلان
 عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بهرانداز خان را (که
 پیش از فتح بیجاپور بزرگی درگاه پادشاهی اختیار کرده
 باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود) از راه و رسم اخلاص

(مآثر الامراء) [۲۱۳] (باب الرابع)

ایست که خدا هیچ رتبه نظر لطف از بندگان خود باز نمیگردد
مدتها بفقیری و بیفرونی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم
که هرگز در رهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پادشاه
برخه اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجماع بعد ازین فتح (که در سال سی و یکم سنه ۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجری برآو ظهور دان - و فتح قلعه گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه را به عزیمت بنظم ممالک
وسیع فسیحه بجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدارالجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان آرزانی فرمود
بصورت بحضور رسیده در مدتی سال سی و سیوم بانتراج قلعه
و ایچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی
جمیله آن حصار رسیده را مستخلص گردانیده مورد تحسین
و آفرین گشت - و بغیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم
بگوشمال زمیندار سکر و واکنکیره دستوری یافت - و در آغاز
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم درمین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیله کریمه خود عایشه بیگم مرتقی
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه ۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب آباد کنگله مرحله پیمای نیستی گردید *
۱۱۰۳

تاریخ یافته اند

* روح در تن ملک نماند *

پیرای از گرفت - و بر وفق قرار ده هزار رپیده باز داد
 از باب عفا این معامله را بے کم و کاست پیدان شاه رسانیدند
 خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور رسید - که راجه زر
 از خزانه گرفت - از بداهة عرض کرد که این مردم از خود غرضی
 بے لحاظ هر وقت آمده شلائین میشوند - و ما بندها را
 هر وقت جرأت عرض نیست - لهذا بالفعل ده هزار رپیده بمسئدی
 داده تدمه را نگاهداشته شد - بهنگام درخواست دفعات
 داده خواهد شد *

بالجماء آن امیر پسندیده مکش همت بر فیض رسائی
 و کار روائی خلق می گماشت - و ایواب انجام مطالب را
 بر روی ادائیگی و اقامی می کشود - و در امرای عالمگیری
 بیاضی و شگفته روئی یکتا بود - پسر دلانش سیف الله خان
 بعد فوت پدر بشکماة رخت هستی بر بست - و پسر درمش
 خانه زاد خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمه از
 علیکده نگارش یافته - و پسر سیوم از بیبرام خان محمد باتر است
 که در عهد فردوس آرامگاه نیز زنده و بجاگرس در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمقصد نر خور
 و خطاب خانه زاد خان سر بلند شده سال بیست و هشتم
 جاوس خلد مکان جهت آردن پرستار خاص اردن پوری محل

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار خان اختصاص گرفت و در تعمیر قلعه ستاره و قلعه یزلی ترمیمات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشیدگی دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد و بعد فتح قلعه سخر لقا باضافه دو صد سوار سر رشته حسن قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵) هزار و یکصد و یازده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که قانیا بروج الله خان مخاطب شده) خلاج مائمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیله آن مرحوم بعطای جواهر قیمهت بدجهزار روپیه تسلی بدیوقت *

* زاو دلپت بندایله *

ولد زاو سبگون پوز بهگون رای بن راجه برسنگهدنیو است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی است - یکی از اسلاف اینها از آنجا بر آمده در کهیوا گدهه کنگ سکونت اختیار نمود که بکهیوار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام (که جد بیست و چهارم زار دلپت بود) در آکائی (که الحال ببغدیل کهند مشهور است) جا گرفته دستش بندراسی دیوی میکرد - ازین جهت ببندیاه نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه بر راجه بهار سنگهد مقرر

از نون دلیر خان بیبادر گزده (که بنگاه درانجا بود) رفت
 و سال بیست و یکم فوت نمود - دار داپت سال یازدهم بمنصب
 در آمد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چند
 سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات
 پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلی و دلاسا
 نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهی از خانجهان بیبادر
 ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستور همراه اعظم شاه
 باز بدکن آمد - و بهمراهی حسن علی خان عالمگیر شاهي
 در ضاع کوکن رفته در جنگها تودعات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی
 ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی
 هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین
 خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه (که محاصره
 بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
 در آردن] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدی یکهزار
 و پانصد سوار و خطابه دار سربانندی یافت - و سال سیم
 چون امتیاز گزده عرف اردنی بتصرف پادشاهی در آمد
 اراز اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار و عطای نقاره و قلعه دارنی اردنی سر مهابت برافراشت

(۲) در [بعضی نسخه] اودلی - و در [بعضی کتب تاریخ] اودنی •

متوجه نیافت بوطن شتافته بر بوداران خود غالب آمد - پساتر
متصل لاهور رفته بملازمت خان منزل پیوست - و در عهد
فردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهگونت سنگه زمیندار
کرد جهان آباد تعیین شده در آن جنگ بمردانگی بکار آمد - یقیناً
این قوم بذوکری پادشاهی می پردازند - هرگاه اکثر مصالحت
اینها بتصرف در آردن - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بذکر سورت نمودند) چندس
در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر باره
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقایع نگار است - این گروه
نرسوایق ایام باجارت حکام گزار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
مسر می پردازند - کوه بگذر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتی بهینه قول حاصل ساخته در قاعه موسوم
بدمن و بسی در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کوه در تصرف آردند
اما در عرض زیاده بر یک کوه و نیم یک کوه نداشتند - پای
دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس املو مثل نیشکر
و انگاس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل
بے شمار مباح کای محصول آزان بر میداشتند - و از نقود مروجه

(۲) نسخه [۱] بداشتند .

و تا عمل آصف الدرله امير الممالک در مملکت دکن بودند)
 قوم انگريز کمر بر استيصال آنها بستند بر آوردند - و خون کرناٹک
 حيدرآباد متصرف شدند - پستار از بنگاله عمل پادشاهي را
 برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دريغولا
 در صوبه آله آباد و اردعه هم شريک غالب شدند - و از بنگاله
 تا اراکات و تليکوتی دکن بنادر ساخته بندر سرورت را هم گرفتند
 و در سيگانگيل و غيره سرکارات حيدرآباد دخيل گرديدند - درين
 ايام بتقريب رگنايه راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح
 گجرات هنگامه بردارند * اللهم انصر من نصر دين محمد *
 صلی الله عليه و آله و سام *

• رام سنگه هادا •

فبيره ماد هو سنگه هادا سم - چون چگت سنگه پسر مکند
 سنگه هادا سال نيمست و پنجم عالمگيري در گذشت و پسر از
 باقي نماند پادشاه حکومت کوه بکشور سنگه برادر مکند سنگه
 (که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
 شاه يمحاصره بيجاپور تعيين گردید - روزی (که امان الله خان
 پسر الله وردی بکار آمد) از زخمی بود داشت - و سال سيم بهمهانی
 سلطان معظم بهمت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم
 بعنايت نقاره کوس بلند رنگي بر نواخته پستار در گذشت

(۲) در [بعضی جا] سيگانگيل آمده (۳) نسخه [ب] آله وردی خان *

خانزمان - از امیرزاده‌های کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامه بر آورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و هفتم جان سپار خان رخت هستی بر بسمت ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از اینجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میروید) بنیابت مقرر گشت - و باضافه یانصدی پانصد سوار هزار و یانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغییر ملامت خان بفرج‌داری کوناگک بیجاپور بافرزینی یانصدی هزار سوار سرفروزی یافت - و در سال چهل و نهم از تغییر دآرد خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار^(۲) برافراخت - و از اصل و اضافه در هزار و یانصدی دو هزار و پانصد سوار پورها دولت افروخت - و در آن هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه ابن سرای کارانی بآرام جای ملک جاوردانی خرامش نمود) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و ثنیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای آورد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخون سری و خود زائی بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

تصرف می‌کشیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهددا خان (که بمصاحبت سر نخوت می‌افراشت) از حسن آغشتگی (که فاگیر عالم هم چشمی سمت) کالموه قر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید می‌دشاه دارند - آن دیوانه رش دشمن خود درست نشناس فوراً شقه بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه می‌ذوبسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اوزا در تسبیح خانه نشانده خون در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشریح دادند - و در حوالی املی محل^(۲) مشهور مدفون گردید - زنی بسخت اطراف خانه برداشته مستعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار اوزا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

(۲) در [بعضی نسخه] امین محل

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفویض دیوانی خالصه سرآمدار
 بر اخراخت - و چون این کار (که پیشدستی وزارت است)
 به تجویز قطب الملک وزیر بعرضه وجود آمده بود موجب
 برهمی حکمت پادشاه و وزیر گشت - و بحث فیما بین بطول
 انجامید - و آخر صوبه داری مستقرالخلافه بنام از توار یافت
 و بهر بلطم صوبه آله آباد سربلندی اندرخته بدان صوب رفت
 در ابتدای عهد رفیع الدرجات (که مردم فتنه جوی تابی طلب
 نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسطانت
 برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که باو ملحق
 شود - اما چون او با زمیندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت
 نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر
 حسین علی خان عزمیت تنبیه او پیش نهاد خاطر گردانید
 پیش از آنکه روانه شود او سب اول جلوس فردرس آرامگاه
 مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و یکصد و سی و یک هجری
 بغتة درگذشت - پس از برادرزاده او گردهر پسر دیا قبادر
 (که میر شمشیر او گفته میشد) بقراهم آردن سپاه و استحکام
 برج و باره قلعه آله آباد پرداخت - اگرچه توجه بر سر او بسرداری
 هیدر تلی خان تعیین پذیرفت اما آخر بوساطت راجه (سن چند)
 بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر نهاد

(۲) در [بعضی نسخه] هیدر علی خان

بتدارک آن مأمور ساخت - و بهیف الذین علی خان برادر
خود (که مریدانری برهانپور داشت) بر نوشت . که باتفاق
راجہ مذکور به قذیبہ کھدو دیہاریہ پردازن - ^۱ هر چند در مرید
خاندیس تلافی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید
اما محکم سنگھ فوجهای مرہٹہ را (که در نواج احمدنگر
بغارت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابلہ و مقاتلہ ہزیمت دادہ
تا پای قلعہ ستارہ (کہ مسکن راجہ ساہو سمت) رسانید
پس ازان ہمراہ حسین علی خان بدار الخلافہ شتافتہ بعد
کشتہ شدن خان مذکور حیدر قالی خان پھیمان امان جان
و آبرو بحضور پادشاہ برد - و بعفو جرائم و عطای منصب
شش ہزاری از اصل و اضافہ مشمول عاطفت شد - و پستور
پدایہ ہفت ہزاری مرتقی گردید - و شہ (کہ فردای آن میان
لشکر پادشاہی و فوج قطب الملک آریز و سڈیز وقوع
یافت) راجہ محکم سنگھ چون سابق نوشت و خواندہ
با قطب الملک داشت دفعہ از لشکر فیروزی بدر جہتہ
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قائم ماندہ
ظلمت شب پردہ بر روی آفتاب عالمتاب فرو ہشت
و تمام شب از توپخانہ سلطانی گولہای توپ بی در پی
میرسید ہمین کہ گولہ بحضور فیل سوارچی او رسید بر پشت

(۲) شاید کہ نرسیدہ باشد (۳) در [نسخہ] از اصل اضافہ شہزادی *

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی که نظام الملک
اصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه‌داری اوچین بقام خلف
کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت (از
بزیابت آن صوبه تعیین کرد - و پسر بحضور شتافته پیش
خضر خود بسر می‌بود - مرد غضوبه بود - بی آندیهای او
با پادشاه و زهر وقت زبان‌زد عالم است - در وقت نادر شاه
متعهد وصول زر (که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق
یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش
خواجه محمد نامر نام در عهد فردوس آشیانی بهندروستان
آمده در رفاعت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخر الدین خان
ممتاز گردید - و پس از جنگی (که مابین شاهزاده مذکور
و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رو داد - و سلطان شجاع
در بجانب بنگاله گره‌انید) مشارایه (که تعینات مصلح بود)
با چند کس از اقربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پسر
از مانده خواجه عبدالقادر نام - که بطیاس درویشی بسر می‌بود
در عهد فرخ سیر بدارالبعثا پیوست - خواجه مظفر پسر ارست
ابتدا بنوکری رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

و ضابطه دانی را فرود داشته هر که رجوع می آورد مبلغ برسم پیشکش پادشاه و اندر کوکه و تواضع خود می گرفت - و فتنه رفته صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار و قار دار غمیمة القاب از گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجری بختونکده بقا شدافس - از کمالات ظاهری عاری بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوه همت خصص خدمت فقرا نامی بخیکوئی بر آورد - اغراجات را در عروس مرشد خون (که در پانی پست آسوده است) و صرف چرانان از پادشاه دارالخلافه تا مرتد خواجه قطب الدین بختیار کاکلی زبانزد مردم است - چون بر دستار طرها بسیار میزد بل نوکرانش از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خانی اشتهاز یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قائم خان است برای دیدن همشیره خود حرم مستور نواب ناصر جنگ شهید دکن آمد - و پس از وفات قلیل مراجعت بشاهجهان آباد نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال وارد دکن شده به منصب عمده و خطاب مظفرالدوله استیاز پذیرفته جهان گذران را گذاشت - درشن الدوله دو برادر داشت - یکی فخرالدوله بهادر شجاعت جنگ که بنیای هفت هزاره رسیده سیدھی نقش بود - ابتدا بکشیکری احدیان داشت - در عهد فردوس آرامگاه صوبه دار پتند شده هفت سال درانجا گذرانیده پستتر ازانجا

نامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از راجه مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانیدن - و بوجه دل برداشته در عهد محمد فرخ سیر بااستصواب نظام الماک آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بفرکاری پادشاهی و منصب هفت هزاره امتیاز یافته بهالکی و غیره محاللات صوبه بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکری میکرد - در تعلقه پنجمه (که عبارت از پرکنه انکور و مکهل و امرچینا و کریچور و اردهان پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکپور صوبه صمد آباد بیدر باشند که در جاگیرش بود) سه کورهی دریای کشا بالای کوهچه تلعه مختصره ساخته بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس از بسیار میکند

سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب هفت هزاره و خطاب مهارجه سر اعتبار برافراشت - اما از باده درستی و بکار نوسی در خانه او همواره دان و بیدان سپاه طلب خواه بود - در عمل صلاحیت جنگ بظنیریه رشیدی او اکثر محاللاتش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شده گاه بنوکری میرسین - و گاه تعاقب میکرد - در ایام و کوه عید

(۲) در [بعضی نسخه] پنجمه (۳) نسخه [ب] مکبیل (۴) در [بعضی نسخه] امرچینا (۵) نسخه [ب] کرچور و

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزاری و قیوداری
سرکار بئر و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد
و برگشته حویلی پاتهری صوبهٔ ۲ براز سر بلند گردید . با سه هزار
سوار نوکری می کرد . سال (که نوین مذکور بر حسب حق

پیوسته بمامله چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت
و یک هجری از هم فوت نمود . پسر در ایام (که نامر جنگ
شہید عزیمت بهلچری نموده قریب مسکنش رسید) هنرمند راد
پسر از با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد
نامر جنگ مراعات سرداری از نموده اول برهم تعزیت
بمغزل گاه از شناسمت . و بیافتن منصب و خطاب ازنی و تقرر
محالات بدر در جاگیر گلشن آرزوی او هر سیز شد . در عمل
صلابت جنگ افط دهرراج بر نام او افزون گشت . در سده

(۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بذیستی سرا
در شد . پسر صغیرت (که از مانده بود) جای او سرداری
چهره برافروخت . اما چون یای دهرنده کار پردازی در میان
نبود بدن و بست محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نیست
لهذا بعد یک در سال قلیله از جاگیر بر گذاشته باقی بضبط
در آمد . در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجوانی
رسیده دهنیک (او نام دارد) محالات دیگر از صوبهٔ ۲ براز بدام

بعد فوتش اگرچه دلپست سنگه پسر ارشدش در حین
 حیات او فوت شده از پسران (که کلانی آنها کنور پسر
 سنگه نام داشت) باقی مانده بودند اما از پس خواهش او
 قلعه دارمی مزبور و جاگیر ارثی بنام اجیچند پسر دوم توار
 یافت . و نریت سنگه پسر سیوم (که هر دو با هم حقیقی
 بودند) شریک توجیه او گردید . و اولین بخطاب پدر نامور
 گشته ترقیع نمایان کرد . و در جنگ (که با رگهناشه راد بر کنار
 دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله
 آصف جاه بود . پای استقامت محکم داشته کشته گردید
 پسرانش کلانی بقعه دارمی ارثی سر بلند گشته در حالت تحریر
 بخطاب راجه گویدال سنگه هندو پست مهذو ناموری دارد . و دو
 پسر دیگرش راجه تیجمنگه و راجه پدم سنگه بمنصب رجاگیر
 و همین بقعه دارمی قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذرانند
 و در همین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه
 گردید . چندی بضبطن سوکار پسر نامزد بود . و پستتر بصوبه دارمی
 ناندیر صوبه پیدر و قلعه دارمی مهور صوبه برار سر برافراخت
 در سه سال قبل ازین درگذشت . پسرانش کنور درجستگه
 و جوده سنگه بمنصب در حور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی
 پذیرفته بتواری می پردازند *

(۲) نسخه [ب] دریای دهن (۳) در [بعضی نسخه] پدم سنگه *

نداشت (شاهجی را) که زیبا صورت بود (بهر فرزندی برگرفته
 پارچه‌های خوب و زینور طلا و مرمع بدو بخشید *)

روز سه‌بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجی
 نسبت می‌نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی
 برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید
 برگشت - اما اقوام جادو به ملامت پیش آمده مزاج او را
 برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را
 از قصبه سغد کبیر بر آورد - آنها بانگ پال بگالکر (که زمیندار
 معتبر بود) توسل جهته فوجی از همراه گرفته در نواح
 دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین
 تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت
 و شاهجی بهونسله صاحب اختیار گردید *)

چون نظام الماک جادو را بدعا گشت نامبرده از برهم
 زده سال سیوم جالوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن
 پیوست - و بمنصب پنج‌زاری پنج‌زار سوار و عطای جمدهر
 مرمع و علم و نقاره و اسب و قیل و انعام درنگ زبیده کامیاب
 گردید - و از تپاه اندیشی زود از آنجا گسسته خود را نزد
 نظام الماک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار
 کالی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیوه سرداران از کینه
 در دل گرفته در عهد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایگو مزبور را سه بصر شد
 یک شاهجی و درمین شرف جی که هر دو لاولد بودند - و سیوهین
 توکوچی که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند
 درین ضمن سیواجی (که بسن شازده سانگی (سیده بون) دست
 کار پردازان پدر را از محاللات متعلقه کوتاه ساخته خود هری
 آغاز نگاه - و باندک فرمته پایه دولت او از امرای بیجاپور
 افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را
 (که بجگیر ملا احمد نایبه بود) از فوج^(۲) (که بر طبق طلب
 جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالی دید دست و پا زده
 اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بذات
 فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بمسئلی
 گرانیده بود از جموع بآنها دست برداشته دم انا و لغیری میزد
 پس ازان (که علی عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل
 و رسائل تزییر متضمن عجز و استعفاى تقصیر فرستاده
 استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون
 خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مضالحت
 برزبان برده خان مذکور را با مردم تلیل متصل ممکن خورد
 طامب داشته خود را بیمناک و انموده لرزان پیش بالقی از
 آمد - و با کاردسه (که نهایی با خود داشت) کار خان مزبور را

(۲) یا نایبه باشد .

میگذارم - آید می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
 بعد جواب و سوال کاید همه قلاع فرستان - و خود بی یزاق
 آمده ملاقات کون - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر
 و بازچه داد - و در صوم بیجاپور همراہ میرزا راجه رفت *

چون ابن معنی باستماع خلد مکان (سید حکم طاب بزم از
 صادر شد - از مع سغها بسوش بحضور شتافت - و در
 ملازمت (که مرافق حکم اورا بپایه پذیرایی ایستاده ساختند)
 از ننگ حومالگی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
 که درد شکم عارض شده - اجازت شون - در چائے (که جهت
 فرود آمدن مقرر گردیده) بنزد - و بعد (سیدان بدان مکان
 مویع اظهار زنجش نمود - چون بپادشاه کیفیت مذکور معروض
 گشت برای خبرداری از بکنور رام سنگه پسر میرزا راجه
 فاکین صدور یافت - و پستور آمدن فولاد خان کوتوال بچوکی
 مکان مزبور تعیین شدند - از از سیر فکری با هر کس جوشیده
 دها را بیفکر ساخت - شے بافقان پسر تبدیل لباس کرده بدر
 رفت - و در عوض راه بر اسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار
 شده بمتھرا رسید - و ریش و پروت تراشیده از کاسی و بنگاله
 و او بیسه شده بصوبه حیدرآباد خون را رسانید - و سغها را
 حواله کب کاس نام برهن ساکن متھرا کرد - و بانعام شایان
 امیدوار ساخت - که هرگاه بظاہم برساند *

سیوا دعوی تركة پدر كرم - از زبان بزم كشوده در پهر شب
 با چند صد گریخته بتجار شرافت - سیوا لشكر ادرا تاراج
 نموده و چنچي و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
 و فرج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم بازید بهادر
 خان كوكه ناظم دكن طرح صلح انگیزت - بهادر خان بحضور
 نوشت - تا پذیرائی آن از در قلاع متعلقه خون غله و سامان
 درست کرده قلعه پرناله از بیجاپور بهادر متصرف شد - و با کسی
 (كه برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود)
 در مراسم مهمانداری كوشیده در مقدمه صلح جواب صاف
 داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش
 دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
 در همین سال سیوا بر مابك پادشاهی دریده پوگنه جالنده را
 ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
 گویند شاه جان الله درویش ساكن آنجا (كه در محامد صفات
 یكذائی داشت - و با وصف صنع سیوا و غارتیان بر تکیه ^(۲) درویش
 مذکور دست قاتلان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در رویه انصاف پڑھی و جزری و سپاهگری امتیاز
 داشت - اسپان بسیار در طوایف فراهم آورده بود - و نوكران
 بیش فراز بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و پرنده راس

با زنان سنبها بحضور آمد . پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی
و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار بر نواخته در گلال بار^(۲)
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتبا
بگردن او فراهم آمدند - اول بیورضه منوره آمده دزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر بیورجات
بیدرغی اورنگ آباد دست درازی کردند - بستر رفته در ستاره
نشست - و مدت مدیده زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها
راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشی و غارتگری
می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان
سرمه از حاصلات صوبه اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بقایر مخالفت
راجه ساهو و تارا بائی زن رام راجه بعمل در نیامد - بستر
در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین علی خان بدست و پنج روپیه
بغام چوتنه اضافه بران شد - و سذن بمهر امیرالامرا درین
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتنند

راجه مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) به هزار و یکصد و شصت و سه

(مآثر الامراء) [۳۵۳] (بابا البراء)

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که صوبه داری
مالوه براجه جیسنکه مفوض گردید) از بنابر جنسیت بتقویت
باجی راز کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی راز
از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او
نامزد شده بسرنج رسید - نامبرده روزبر نشده بدکن برگشت
و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز
اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت در فوج یکم بسرکردگی
اعتماد الدوله قمرالدین خان و دیگر سرداری خاندوران به تنبیه
او تعیین شد - باجی راز نیز فوجی با بیلاجی جادر (زبوری
قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هوانگر بمقابله خاندوران
فرستان - قمرالدین خان سه چهار یار جنگ غالبانه با فوج
مقابل نمود - خاندوران بفرم او طرح مصالحت انداخت
هر در طریق رجوع بیدوند - بستر حسب عرائض راجه جیسنکه
(که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بیاجی راز
مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در

سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظری
صوبه مذکور بباجی راز تفویض یافت - سال دیگر باجی راز
با فوج کثیر بمالوه شتافتند بدن و بست آنجا نموده بر راجه
بهدارز رفت - راجه بومکان صعب پناه گردید - او موضع آیتورا

عرف بهار پسر جمناجي برادر باجي زاد کارپرداز از مقرر
گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود
تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور (که سنه ۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد) اگرچه چند بار
آثار شوخی ازینها بر وقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد
فوت راجه یکی از قرائبیاں او را دست نشانده خون ساخته
کار بهار (اچ بدست خون گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت

و چهار هجری (که هولکر و جی ایا سندهیه بکهک ابوالمنصور

خان جانب آله آباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش

مغلوب گردید) در جالدری آن خان مزبور از کول و چلیسر

و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد

بتصرف آوردن - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود

و در سال مزبور بدکن بالاجی فرچه بر سر اوزنگ آباد برده

مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنجم هجری بتقریب سدن امیرالامرا

فیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بخدا

بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخه [ب] چنناجي (۳) نسخه [ب] ابوالمنصور خان که با احمد

خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد .

هندوستان شد - و اول بشهر دازاخلافه رفته قلعه را بدست آورد
 و محي الملة پسر محي السفة بن كام بخش را (كه عماد الملك
 بعد كشتن عالمگير ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته
 عوض از ميوزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطريق توره
 نشانده - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و يكصد و هفتاد و چهار
 هجري بمقابله شاه دراني پرداخت - و چون بغاير انهداد
 طرق رسد حال فوج او بعسرت كشيد چار و ناچار در چار شده
 او را بسواس زاد و جنم كثير از سوان و غير آنها ته تبخ در آمدند
 و بعضى (كه راه گريز يافتند) بهل ديهاه نگذاشتند - بلاجبي
 بعد استماع اين حقيقت سال مذكور غصه مرگ شد - پسر درم او
 مادهو را بجای او نشست - چنده فيما بين او و رگنايه زاد
 هم حقيقتش نزاع بود - آخر رگنايه زاد را گرفته نظر بده ساخت
 چند سال باستقلال گذرانیده بمرض درگذشت - و نو اين زاد
 برادر كوچك خود را بجای خود نشانیده بود - رگنايه زاد
 با مردم ساخته تر اين زاد را كشت - چون متصدیان خانه اش
 با او راضي نبودند خيما بين نزاع بر خاست - رگنايه زاد مغلوب
 شده پناه كلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالك تحزير
 بخمايت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست
 متصدیان افتاد - و در صوبه مالوه جاگير بقدر خرج لاهدي
 يافته روانه آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاش

* رکن الدوله سید لشکر خان بهادر *

* نصیر جنگ *

نامش میر اسمعیل است - نیاگانش از سکنه سرپل مضاف بلخ اند - نصیبش بمیر سید علی دیوانه (که هزارگه از درمرض پنجاب واقع شده یزار و یتبرک به و از خاندانی شاه نعمت الله ولی است) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زود درگذشت هاشم خان ادرا پرورش نمود - او در - ملازمان بهادری خاص (که عبارت از مغلان مخصدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خانی ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آراگاه در جنگ عام علی خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر ترون نمایان گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آراگاه بحضور شتافته دولت بار اندرخت) شجاعت و دلیری او ذهن نشین پادشاه گردانید - لهذا بقوچداری ائک مویه کابل چهره اعتبار افروخت یستر ازانجا مستعفی شده بدکن پیش بهادر مزبور رسید و ببخشگیری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت و چندی برای بزد و بست (راج بندری مضاف فرخنده بیابان مامور گردید - و مدتی بظلم مویه در رنگ آبان پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهاندوستان رفته در واقعات نادر شاهی

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا
 بعمل می آردن - خیرات مزا میگرد - با تدابیر ملکی آشنائی
 داشتند - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند مباحث از
 یاقی مانندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید
 ظریف خان از لاهور پیش او آمده - با هریک بسلوک
 پیش آمد - و یک مبیعه خود را بپدر جمله نام پسر کوچک
 سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجزاری
 پنجزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر
 و خدمت هراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات
 سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه موزور امتیاز دارن
 و مورد ماطفقت نوکین موزور است - و برادر کلانش رفعت الدوله
 بهادر زور آرد جنگ مدتی بیخشیکری رسالت مغان ملازم سرکار او
 می بود است - دریندولا بنیابت نظامت ناندیر چهره عزت
 بر او درخته - و بمنصب پنجزاری مریلذن - مرد بی باک
 صاف دل است *

• راجه بیهر بهادر •

پسر بهروجی سرکر است - که فرقی است از نوم دهگر
 نیاکانش در نواح انا کوندی (که بر کنار دریای بنگله)

(۲) نسخه [ب] دهگر (۳) در [بعضی نسخه] انا کوندی (۴) در [بعضی
 نسخه] تنگ بهدر *

خواجه مقصود علي هودي مردی پاک طبیعت با صدق و دیانت
متصف از ملازمان مریم مکانی بدرام خدمت در حوالی هودج
امتیاز داشت . و در سفر عراق داخل ملازمان و فاکیش بود
عرش آشیانی دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان
باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد . از بطن او
در سنه (۹۹۷) نهد و نود و هفت سلطان پوریز متولد
گودید . و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل
بدار بقا پیوست) عرش آشیانی بعزم زابلستان از دریای
سنده عبور نمود زین خان (که بمنصب در هزار و پانصدی
اختصاص یافته بود) برهنمونج الوس یوسف زئی و کشایش
سواد و بجزر (خصمت یافتند . این گروه انبوه بیشتر در قراباغ
و نندهار بسر می بردند . و از آنجا بکابل آمده دست چیرگی
می کشادند . میرزا الخ بیگ کابلی بدستان سرایی از هم گذرانید
پس ماندگان از آنجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس از آن
باستغرا بار اقامت گشودند . نزدیک صد سال است که بسواد
(۲) و بجزر برهنزی و سوتایی روز میگذرانند *

درین سرزمین گروهی (که خطاب سلطانی داشتند)
می بودند . و خود را از نژاد دخترعی سلطان سکندر می بنداشتند
این قوم نخستین پهرستاری جا گرم کردند . و بحیله اندوزی

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوهه درخواست
 کمک نمود . عرض آشياني راجه بيور و حکيم ابوالفتح را
 بي يکديگر تعيين فرمود . چون بکوکلتاش پيوستند بظاير
 هديشمي حسدهای ديبرينه يکنائي نگرفته غبار درئي برخاست
 هنگام مشورت کوهه گفت . لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه
 گردد . و من ميان ولايت را ياسياني کنم . يا شما بودن
 جکدره بر خود گيريد . و من بسزای کوه نشيفان پردازم . راجه
 و حکيم جواب دادند . که حکم بتاخت مالک است . نه
 بنگهداشت . همه را با اتفاق مالش داده روانه حضور شويم
 کوهه گفت ولايتي (که بچندين آريزه بدست آمده باشد) چگونه
 سرانجام ناکرده گذاشته شود . اگر اين هر دو شق قبول ندادند
 از راهی که آمدید بر گريد . اين نشنوده بهمان راه کراکر
 (که پرنشيب و فراز بود) روانه شدند . کوهه از مدارای ناهنجار
 سرداري يکمو نهان . که مبادا اين مقربان حربه ناشايسته بسازند
 و خاطر پادشاهي را گران کنند . تا آنکه در هر تنگ دره آريزيه
 در ميداد . و درتالها يغمائي ميشد *

چون بسمت گريوه باندري روانه شدند کوهه چنداول
 گرديد . افغانان رانده مي آمدند . ناچار به بيکار ايستان . آنها
 از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند . مردم از سراسمي
 از فراز کوه به نشيب در آردند . دران درازد قيل و اسب

پنهان راه بصواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند
و آن اِلکا مفتوح شد - هر جا قلعه غرور بود بغیان نهاده
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان
بگوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نوره یکی
پنهان در آمده تا در زبای ستلج رو بر نفاقت - همگی بوم نشینان
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگر کوک - راجه پرسرام
از کوه جمو - راجه بامو از مو - راجه انزوده ج سوال - راجه
کاملوری - راجه جگدیس چند دهه وال - رای سنسار چند از پنه
رای پرتاپ از مانکوک - رای بوسو بزرگ جهروته - رای بلهدهر
از لهن پور - دولت از کوک بپور - رای کرشن بلازیه - رای
زادنده دهبری وال - آکوچه حوار ایذان بده هزار کشید لیکن
بیاده از یک تک انزون - با پیشکشهای گران همواره کوک
دولت ملاصقت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمنصب
چهار هزار سی و عظامی نغاره سرینندی یافت - و در سال سی
و هفتم (که زمین های بیاسبانی آن روی سدهه تا هندو کوه مغرور
شد) از حواد و بصور تا تیراه رو آردن - الفیدی و آردک زئی
بایای کن دان - جلاله بولانبه کاتران بدر زن - کوک بندان ملک

(۲) در [بعضی نسخه] اکبرنامه [پنهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده
(۴) نسخه [ب] کاملوری و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [کاملور (۵) در
[اکبرنامه] بونر آمده (۶) در [اکبرنامه] بلازیه .

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور با کوه کردند ادر را
 بر خواندند - از کامردائی بمی گماری مفرط افتاده بود - بدین
 جهت لخته ازان دست کشید - (زنجوری افزود - و فرغ دیده
 و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجری پیمانه
 زندگی لبریز گشت - گویند در سانسگ (که بر ایتر برگذشت)
 کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر
 داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان
 سلیم (که بخيال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد
 ناخوشی افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکیمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت
 و شعر هم میگفت - از رسم *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشته مراد بسوزن در آرم *

گویند بضیافتی (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف
 کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چهارتره بطول
 و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست
 و پیش آن سه حوض یک از گلاب یزدی دوم از رنگ زعفران
 سیوم از ارکجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس
 بودند) دران حوضها می انداختند - و جوهرهای شیر و شکر آمیخته

(۲) در [بعضی نسخه] صورت *

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار کامیاب گشت . پستر باضافه پانصدی دریهت سوار نامه
 بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول بیگی سوئندی پذیرفت
 سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که بنا بر سوختن
 بدن از آتش چنده کسانند بود) بعزایت خاغت و جمدهر
 مرصع و منصب از اصل و اضافه در هزار و پانصد
 سوار رعطای علم و فیل درجه اعتلا یدود - و پستر بتفویض
 خدمت قوش بیگی از اقوان تفوق جست - سال نوزدهم بیست

و چهارم (حسب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
 بیماری معیه بهم رسانید - هرچند حکیم دارون تقرب خان بقصد
 تحریر نمود راضی نشد - و بهرامی جاردانی پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد
 روزی بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده
 فوستان - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت
 شما سعی مفروره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که
 سفارش لنگ و کور را می باید - بقده ازین عیبها بری است
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا بود
 بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال از جداگانه

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداری سیستان

پیمانه زندگی از لبریز گردید *

* حرف السنين *

* سیف خان کورکه *

برادر دلال زین خان کورکه است - گویند والده اش همیشه دختر آوردی - و پدر بمقتضای بشوینت آزاده شدی درین مرتبه (که در کابل بسیف خان بازر شد) پدر برآشفته گفت - که اگر این باز دختر آمد خانه داری و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکانی رفته گله اظهار نموده رخصت استعاطا حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته با وجود صغرسن فرمود - اگر باص خاطر من پیشواهی بدرامون این امر نگریدی - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمود شاهزاده را مرده غیبی دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقا سیف خان متولد شد - و والدین بوجوه پسر شغف و خرمی مغرط اندوخته بسپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشیانی زیاده بر همه عنایت بحال او مبذول می فرمود - پس از سویر آرائی هنوز آغاز شباب داشت که بنهاله چهار هزاره بر آوردند

شکافت . پادشاه از فوت چنین مخلص راضی قدم توین ناسف
و اندوه بسیار گردید - و چون بدار الخلافه معارفت فرموده
ظاهر شد (که نمۀ سیف خان بوم مدافع گوانبار است) از کمال
عاطفت بادامی جمیع آن سبکسار ساخت - و مرانش شیر افکن
و امان الله بمنصبه در خور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان بآرده *

اول کس است ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه
امارت رسید - ابتدا ملازم بیروم خان خانخانان بود - در سال
اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیومن
یقال (که پس از شکست یافتن تردی بیگ خان نخوت بخورد
راه داده با فراران جمعیت از دهلی روانه شده بود) نامزد
گردید - و سال دوم به تذبیه حاجی خان غلام شیر خان سوز
(که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد)
تعیین گشت - سال سیوم بتوسخیر قلعه چیناران دستوری یافته
آنها از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته
قویب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بیگ بخاطر گشته شدن شمس الدین محمد
خان انکه راهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه قرار نمود)

(۲) در [بعضی جا] ۵۰۰ بدرکن ذون آمده (۳) دهخدا [ج] چیناران *

باره عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی
 دریای جون و گنگ قریب پرگنده سنبل واقع شده - خان مذکور
 مرد قبیله ناز بود - بفورعی پادشاهی رسیده نامه بشجاعت
 و سخاوت بر آورد - ساده لوحی مظهر داشت - گویند چون
 عرش آشیانی او را بر سر مدهکر بندیده تعیین فرمود او تردید
 نعیان بتقدیم رسانیده مظهر و مضمون برگردید - پس ازان (که
 بملازمت سلطانی فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان
 تودن کردم - آصف خان گفت میرانچی این فتح بانجام حضرت
 شده - پنداشت مگر انبال نام یکی از اصرای پادشاهی خواهد بود
 جرابه داد که چرا غلط میگوئی - درانجا انبال پادشاهی نبود
 من بودم و برادرانم - تیغ در دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده
 او را یگوناگون عوطف بر نواخت - در روزی که از روی کفایت
 بادی گفت - که نسپ نامه سادات باره بجای منتهی میشوند
 او فی الحال در میان توده آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن
 میکنند) نازانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر
 نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت در آن آتش
 ایستاد - مردم بوزاری بر آوردند - کفش مخملی در پا داشت
 (۲) چوپان او نصوصته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال

اینجا جداگانه نوکریز کلک بیان طراز گردیده *

(۲) یا چوپان او باشد *

دستوري پذیرفت - و بتقدیم جلال خدمات مشمول التغات
بیکران گشته چهره مباحث افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد
و هشتاد هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب
دو هزاری امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از
در شناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چنور (که در نهب را
از بارت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکه دیر رسید - و در آن
هنگامه جمعی را نقد زندگی بر باد رفت) از هم گلشن جوانی
خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندی *

عبد العظیم نام خلف خواجه خواند دوست است مرید
خواجه عبد الشهد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهگان خواجه
که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون
خواجه عبد الشهد از سرقت بپند آمد عرش آشیانی پذیرد
شده باعزاز و اکرام در یافت - و پرگنه چماری پنجاب را
بطریق نذر گذزافید - خواجه مدتی در آنجا طرح سکونت
دیخته بسرمی برد - پس از هیزده سال در آخر سنه (۹۸۲)
نهصد و هشتاد و در معارفت بدمرقت نمود - و در سنه (۹۸۴)
نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز
و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار رسمی طی نگزده
(۲) نسخه [ج] جوانی را سوخت (۳) در [اکبر نامه] چیماری آمده *

(مآثر الامراء) [۳۸۱] (باب السنين)

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گرداند - درین قافله
بسیار از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بهتند - شاید
کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۴) نهصد

و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس

اکبری سر مباحث بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف

شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب

هزاری امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲)

نهصد و نود و دو باجل طبعی در گذشت - در ظاهر تلمه

مدهپور در جانب شمالی مدفون گشت - و پس از فوئش

در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال

در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب

یانصدی ترقی نمود *

در دبستان مودنی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان

بود - یعنی بآئینه (که بعرض آشیانی نسبت دهد - و به آبی

دین موسوم نمایند) گردیده بود - هنگام سفر دایسین پادشاه

وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم از

در قبر با چراغی در آورده شبکه بمجاذات نیر اعظم گذاشتند

که نور او ماضی ماثم است - اگرچه امثال این حکایات را

بذایر عدم شواهد از کواویج متعارفه در نظر اخبار سنج رقیع نبود

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر ماکمی
 چنانچه موی هر میگذاشت - پس از مدتها (که اراده ستردن
 نمود) گفت که التزام این امر بنا بر تالیف هندی نوان بود
 الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هر چند در تعظیم
 علماء و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنا بر وسعت
 مشرب با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان
 می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت - پس ازان (که
 بکفر و زنده شہرت گرفت) برای نوربذ عوام اعلان لغت
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزم و حج
 و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجالس مولود جناب ختمی
 (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود - و در سال بیست و سیول
 باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
 امر خطابت شده در مسجد جامع قندھور بر منبر برآمد
 چون مراد عربی نداشت یا بوجه دیگر این آیات شیخ فیضی

بطریق خطبه برخواند *

* خداوندیست که ما را خسروی داد *

* دل دانا و بازوی قوی داد *

* بهمان و دان ما را زهنمون کرد *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه ما را *

(آثار الامراء)

نوشته یگبارزه

به مین ایبات

ر میخواندند

ن و مذهبها

مخالفت امور

برخی علمای

بود (در سال

ت علما اتفاق

مجتهد اسمی

بمهر سائر فضلا

فاته گذشتگان

سته اتباع آن

عبدالذبی صدر

مائل و مذاهب

شاهی مجمع

و نعل فرام

ملوک میگوشت

ق در مفرقه هر طایفه بلا تعصب مذکور میگردند
 باوجه هر طریقه بی تکلف بیان میشد - و هر یک
 ش دیگرست میکوشید - یهودی با نصرانی و سنی
 مجوسی و برهن با اسلامی مناظره و مجادله
 نمودن بآله بی معایب انواع قبائح و شغائع بذرات
 عظام و ائمه کرام نصیحت میگردند - طرفه هنگامه
 کابره بجائز انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم
 ر یکدیگر می نمودند - حکیم ناسفی میگفت که عفا
 موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس
 و صیغ و حاکم است میان حسن و قبح (باید بود
 و انسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است
 دشتی را از ایران طلبیدند - از آتش یا خود
 ز انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
 که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد
 (۳) ^(۳)
 با اندر کیوان (که سر آمد مجوسیان ایران دیار بود)
 از عذر خواست - و نامه از مولقات خود (که
 مجرمان و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
 حمل بر چهارده جز - هر سطورش پارسی بحت بود
 آن عربی - و چون قلمب میگردند آوکی - و باز

[در کیوان]

(مآثر الامراء) [۳۸۷] (باب السنين)

جمعی از ارباب تعلق و تجمود گردیده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز با امر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفة الله خوانند و چنان بر سرایند که از مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفة الله گویند *

آردند اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۳۹)

نهمد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده بیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در تصدّقوا نوشته اند که بعضی در زیبا ملهم شده اند - که رب الفیض انسانی (که آن را در ترکی کشخان گویند) در عالم معنوی متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب معنوی است) بتصرف قدسی آبستن گردانید - چنانچه همه ارلان بوزنجر قا آن را که نیروی نامذ فرشته نژاد میدانند *

و قوی از الهیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خلق و اصلاح بود - روزی در یقطه بدون مثالی از سموات برگزیده روح او یواحد اکبر (که باصلاح آن طایفه ذات الهی باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرست نمی گنجد - و مامور شد

شیخ گوید با آنکه این در تقصیر از مردم تقه شفیقه بودم اما از آن عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بفرزین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جزاب دان - که رالده میگفت حق اسمی و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جلو گرفت - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آفتاب در نقاب موایید لایق شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بزرگانی آن آشرخان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور انزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هرکس را توت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافست این دقائق فی - و ظاهر است که این نیست اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزست دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله *

در راقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
او است - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر است ^(۲)
و هم صاحب دیستان موبدی گوید - که از احمد تونیایی (که
نوکر عمده خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طوق باطله اهداث یافت میرزا
کوکبه بتلیور تعصب دینی در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
بآستاندوس رسیده بدین آیهی در آمد - از انجهت که شیخ
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه
پوسست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و از خداوند
و معینا عزم معارفت نداشتن - قضا را شیخ در راقعه دید
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه اینچنان - لطیفه از نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفته - چون از
پرسیدند گفت در بزرگی از سخن نیست - اما ابو جهل اکبر
بالجمه چون الهیمان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

نیر اکثر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
 یا در پسر خود آئین الهی اختیار کرد (ازین جهت این فرقه
 درین زمانه نسبا منحصبا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این
 مقدمات را شیخ علامی با دفعه آن باب و کتاب در اکبرنامه
 در سلك تحریر کشیده - مجملی ازان نوشته میشوند - طایفه
 آن یگانه بنده ایزدی را (که زاد برزان روشن دودمان است)
 قیمت آلود دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز ایذا آن بود
 که چندی از پیش قدمان یکجتهی (که بر مشرب نصیر بودند
 یا ذوق حسین منصور) خدیو معنی را مظهر حق دانسته
 سخن مرا گشتند - و از رنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل
 بیصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
 سرزنش فرمود - برخه را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
 سفارت داد در بی همال سرابای دل میگیرد - و دستاریز تخیل
 اینها آنکه شهنشاه حکمت پزوه همواره آئینهای شگرف
 در میان آرد - و در سخنان شک آمد پیشین ناخنها زد
 چون از الخائی این دو گورده بمسامع شاهنشاهی درآمد بارها
 فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه در آید - که
 امکان حدوت آورد در مانده ظناح نسبت الوهیت بگردد دهد
 و کرده از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

(۲) نسخه [ج] - استع .

* بیانی که باشد بحجت قوی *

* ز نافرخی باشد از نشوئی *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتره بدان روش زندگانی نمایند) افروزیته بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پرشیده ماند - گروهی آن تافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله براهمه دانش اندوز را در بساط قرب جا دادند - و طوائف هندو را بحجت مصالح ملکی و فزونی حقیقت پایه افزودند و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردند - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز شد - نخستین از فزونی شناسائی بازگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خرد دارد) هر کدام نصیبه آفرین برگرفتند - و از غوط انصاف گزینی نگویندگی هیچ طایفه پرده بانف نیگوئی آن نتواند شد - درم هنگامه صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروهی گروه مردم با گوناگون احوال کام روی صورت و معنی گشتند - شیوه کجگرایی فرمایگان روزگار - اندهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا است - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - ثابت توجه آنست

و دندوتقه بعد فروش سید میوان و پس از سید حامد
در افطاح مقرر شد *

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت
خون آمده انداک استانبولسی نمود - و بغوازش کامیاب گردید
و پس ازان (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز
(۲) کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده (خصمت
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میروزایان بحراسک احمد آباد
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوتقه
تعلق بار گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان
بجانب کهنایک شرافت - سال بیست و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر
همین سال به همراه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان
(که ایمان آن الوس از وحشیت فطری و برگشتگی بنصت
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم میروماندند)
تعیین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را مظالمه نمود) سید مذکور نیز بدستور
دیگر هواگیر داران آن ضلع از محضوران لاهور بود - پس از
وصول بکومک سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

غزیم نمود - او از بیخوردنی یا بد خواهی اندک و پراکنده
ظاهر ساخت - بے آنکه زرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز
نبرد تیرے بار رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش
اسپ او بگوسه در شد - و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نصد
و نود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خوبشان
او را برادر مردی (روزگار بمرآمد - منصب در هزاری داشت
یستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او
با چندان پای همت افشوده نگاهبانای شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش آشیانی هفتصدی منصب داشت
پس از جلوس جنت مکانی بهزاری نوازش اندرخت - و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید
یستر همراہ شیخ فرید بخاری بتعامت خسرو (که رایت
بغی انداخته پنجاب رویه رفتہ بود) مامور شد - و در جنگ
خسرو سرداری جرانغار بار تعلق داشت - چون کار بر سادات
بازہ (کہ مراد شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیہ
بائین درسمت بکمک رسیدہ چپقلش برای مردانہ بظہور رسانید
و مورد مرام خسروانہ شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
ہزار و پانصدی ہزار سوار رسیدہ سال دوم سلطنت اعلیٰ حضرت
بہ نیستی سرا شتافت *

(مآثر الامراء) [۴-۱] (باب السین)

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعیین شد (خان مذکور بهمرادیش بصوبه مذکور کھیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرنگودی در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته بودن بظهور نرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان (که باایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان در رتبه (که نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بذشیب پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته ترمیم سه صد کس را روزگار بآخر رسوند - خان مذکور در همان صوبه به بیماری تب سال سی و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجری رخت سفر بعدم آباد بست *

(۲)
• سمانجی خان •

قرغوجی - از امرای همایونی سمک - در عهد عرش آشیانی بمنصب هزار و پانصدی رسیده - اواخر سال پنجم اکتبری همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعیین گردیده و مصدر تردد شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشابوری بتعانت عبد الله خان ارزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میرمنشی بر سر قلعه زنتپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نیاثر محمد سلطان میرزا (که

(۲) در [بعضی نسخه] سمانجی خان •

و بحکم پادشاه بمالوه برگردیدند او را با جوق درانجا گذاشتند
 دستور لعینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصره قلعه
 احمد نگر چون برخی از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده
 بچارا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
 مقابل گردید - و با چذده از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
 هزار و سه هجری بمردانگی فرود شد - جاگیر بفرزندانش
 باز گذاشتند *

• سعید خان چغتای •

نیایان از درین دردمان تیموریه خدمات شایسته و پرستارهای
 شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
 جدش ابراهیم بیگ چایوق از امرای جنت آشیانی است
 که در یوزش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
 یوسف بیگ دران هنگام (که از ارده به بنگاله میشتامند)
 در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهسایم شاه ایلغار کرده
 بر سرش ریخت - او مردانه شربت راهبین در کشید - پسر
 دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
 بوده - خان مذکور بیارزی طالع سعید و دستیارش شجاعین
 و بهادری در عهد مرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دربار
 و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانیدند

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاکیر سعید خان قنخواب فرموده او را بر سر میرزا تعیین کرد - چون سعید خان ببهر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده برهنمونگی خسرو خان (که وکیل و افسقال آن دولت بود) آمده خان را دید - و با سعد الله خان یروش (که خالی از کمال نبود) صحبت میرزا کرک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهی دریافت *

گریزه در عهد جغتو مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتهاز داشت (که خواجه سرایان ستم پیشه او انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می رسانند) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان بچالکه بگیرند از نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گردید اختیار مهمات خود بچتر بهوج نام سپرده خون بکارها ندیرسید - شیفته خواجه سرایان بود - یک هزار و دریسک خواجه سراوی خوش چهره مقطع جمع کرده - و سه کس را از آن میان برگزیده تابین باشی قرار داده - هر یک چهار صد خواجه سرا را بزیب و زیلت آراسته در شب چوکی خون حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکی مقرر کرده بود - که در هر چوکی چهار صد

دامتداد زمان دولت و آسایش (رافع شده - که در دولتمدنیها
سهل انگاری و عجز پرورائی (که معنای او بلند همگنی باشد
نه بیخردی) خالی از لطف نیست - والا درین مرتبه هم اگر
محرور طبیعت بوده زلال تعیش را غبارآلود دنت و کنج و کارش
نمایند دیگر امید فراموشی و آسودگی بکدام روزهاست *

غریب قرآنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت
تمام دارن - که خواجه هلال نام خواجه سرائی (که در ابتدا
غلام قاسم خان تمکین بود - و پس ازان در ملازمان جنک مکانی
انسلاک یافته) در اوائل سلطنت سیرتزرک گشته در اهتمام
تشدت تمام بکار می بود - و قصیده رنگینه شش گروهی آگوه (که
در جاگیرش بود) باساس قلعهچق و سرای پخته آباد نموده
بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه
عمارته عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بصفایمت
دوریاکوتی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید
و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت بیشکش
است - سعید خان بر خاسته سه تسلیم بجای آورد - و مردم
و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبیت پادشاهی
سر بفلک داشت) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بچهر
و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده سعید خان گفت - که

(۲)

* سید قاسم و سید هاشم *

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبری
 همراه خان عالم بنعاقب محمد حمید میرزا (که از خان اعظم
 کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نازد گردید
 و در همین سال بیست و یکم باتفاق (ای رابستگه جهت تاییه
 سلطان دیوهره حاکم سرهپی) که با از دایره فرمان برداری
 بیرون نهاده بود) تعیین شده در تهنیو سرهپی بتقدیم کردن
 پسندیده تارک ناموزی برافراشت - و سال بیست و دوم
 هردو برادر همراه شهناز خان باستیصال رانا دستموزی یافتند
 و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر
 مالدیو بعرض (سید سید قاسم و سید هاشم) که از اقطاع داران
 صوبه اجمیر بودند) با جمع دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرو
 مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آریزش نهوده آبله پای
 بادیه ناکامی ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان
 خاندانان به تندیه مظفر گجراتی (که سرشورش برداشته بود)
 نامزد شدند - پس ازان (که میرزا خان بخواجه احمد آباد
 پیوست) روز جنگ هردو برادر در مثل هراتی جا داشتند
 بیکار معب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را فثار آرز
 ساخت - بمنصب هراتی سرورازی داشت - و سید قاسم بگلگونه

(۲) نسخه [ج] هاشم بارهه *

محفل همایون بود - پس ازان (که نویت سلطنت وی شد
 و سال اول جلوس خسرو قرار نموده هنگامه آزا گردید) شیخ
 فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهور
 جنگ زد داد - او در هرادیجی خان مزبور بوده در زن و خورد
 تودد کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم
 بر بدنش رسیده بود - بنابراین بمنصب دو هزار سوار
 چهارم عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل
 شادمانی نواخته بقوجدارجی حصار کام دل برگرفت - سال پنجم
 بعنایت علم رایسته امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی
 سلطان خرم بمهم رانا امر سنگه تعیین گردید - سال دهم بعیای
 نقاره کوس بلندرتبگی زد - پس ازان بتعییناتی پادشاهزاده
 پرویز سر بلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال
 یازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنجم هجری درانجا
 بعزت هیضه بمناط زندگی درنوردید *

• سردار خان خواجه یانکار •

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی
 بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعیای علم لوای
 کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب قومدارجی جونه گذشت

(مائوالامرا) [۴۱۳] (باب السین)

(که بخدمت جزوی بلده مزبور می پرداخت) جرأت نموده
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مصطور برآورده خان
مزبور را بمسلمه جفائی حق نمک طرف خود کشید - پس از
انتقال پادشاه در ایام (که اعلیٰ حضرت از جنبر کوچ کرده
عبور فریده نمود) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده
بملازمت پیوست - و قرین زکاب پادشاه بمسئولان خلفه آمده سال

اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار دو هزار پانصد

سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و قیل
چهار استیاز افرخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم

در ایام (که دکن مورد زبانت خسری بود) از گجرات
ببارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده

باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بمنصیر ولایت سنگمبهر دستوری
بندوبست - و سال چهارم از انجا بتعیناتی اعظم خان (که در

نواح پرینده بود) نامزد گشت - و پست رخصت تعلقه قدیم
برافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۳۲) هزار و چهل و دو

هجری داعی حق را لبیک اجابت گشت - سید حسن
پسرش بعقبه خلافت آمده در وقت باز اندرخته بمنصب در خور

مشمول عاطفت شد - تا سال سیوم بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل

منصب پانصدی در صد سوار داشت - قیل سفید (که

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ابعای خالد مکان
از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور
مقید گشت از بختاب خانپ سربلند شده (خصمت صوبه
گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی
در صد سوار داشت *

* سید وزیر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکانی
همراه شاهزاده سلطان خرم مهم رانا امر سنگه تعیین یافت
و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال
هیزدهم در رکاب سلطان یزدن دعوتی شاهجهان دستوری
پذیرفت - سال (که آن پادشاه برحمت حق بیوست)
در رکاب و در جنگ شهریار همراه همین ابدوله بود - تا آخر
آن عهد بمنصب سه هزاری در هزار سوار سربلند گردید
سال اول جلوس فردرس اشبانی ملازمت در یافته ببحالی
منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب
کابل (که نذر محمد خان رالی بلخ در آنجا مصدر فساد
شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگام (که دکن معسر
پادشاهی بود) همراه همین ابدوله بجانب بالاگهات پای جلالت
پیش گذاشت - سال یازدهم بانفاق خان دوران نصرت جنگ
بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

(ماآثر الامرا) [۴۱۷] (باب الصین)

ولی نعمت جان میورد - پاداش نیکو خدمتی او نه این است ^(۲)
که از برادرش (که بضبط و ربط آن ولایت می برد از) تغیر
کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گردا آن صوبه را
از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معنی از حد
گذرانید بهاس خاطرش ملتتمس از پیرایه قبول یافت - عبدالله
خان و فادان نام خواجه سرانی را با معذرت بجز است احمد آباد
تعیین کرد - میرزا صفی دولت خواهی پادشاهی را مصمم
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر برآمده
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وانمود که بخدمت
شاهزاده میروم - و در باطن با زاهر خان و سید ناصر خان
و دیگر بندگان درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
ترتیبی مقدمات نمک خوارگی نموده در انتظار فرصت نشست
محمد صالح قوجدار ^(۳) پلان مکنون ضمیرش در یافتن بفرصت
آنکه مبادا دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد با قریب
به یک رویه روانة خدمت شاهزاده گردید - و کهنه داس ^(۴)
نیز برده مرصع را (که بدو لک زرین تیار شده بود) همراه
کرده راهی گشت - اما تخفیه (که بده لک زرین مرصع
شده بود) بجهت گرانی نتوانست برداشت - میرزا صفی

(۲) نسخه [۱] نه است (۳) در [بعضی نسخه] بنامه و در [بعضی]

بنامه (۴) نسخه [ج] کهنه داس (۵) در [کثر نسخه] برده *

سوار بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب سیف خانی
و مرحمت علم و تقاره و صاحب صوبگی گجرات فرق عزت
بآسمان بود . و در تطفه زمین (که فتح یافته بود) دانه
طرح انداخته بچشم باری موسوم نمود . گویند چون از تغییر او
خانجهان لودی با احمدآباد رسید خان مذکور بضمایق طلبیده
در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد . از خزان تا لنگری همه
از طلا و نقره بود . خانجهان میگفت که بعد از امقجاهی
باین خوش روزگاری دیگره نیصفت . و چون خانجهان بجای
مهابت خان بهمراهی شاهزاده پریز تعین شد سیف خان
مجددا بصوبه داری گجرات علم استقلال افراشت . درین هنگام
رائعه ناگزیر جنب مکانی زد دان . سیف خان بوهم کردار خویش
هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر می نگاشت
درین ضمن اعلی حضرت از حقیر بناهر خان (که خطاب شیرخانی
داشت) برنوشته که احمدآباد را متصرف گشته سیف خان را
نظر بند نماید . چون ملکه بانو زرجه از همشیره کلان حقیقی
صنایز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت بزمعت
خان مامور گشت که بر احمدآباد شنافته نگذارن که آسیب
جانی بهسیف خان رسد . و با احتیاط بحضور بیازن . در وقت (که
اعلی حضرت از دربان فریده گذشته عازم احمدآباد بود)
خدمت بزمعت خان سیف خان را (که بیماری معین داشت)

چهاردهم ملکه بانو نیز بقباب مات رو پوشید . اعلیٰ حضرت
بتعزیه او بخانه یمین الدوله تشریف فرمودند - برادرش
سلطان نظر است - که دیوان خانقایی و انوری و مثنوی
و حدیقه سرزبان داشت . ابتدا بخشی رو قانع نویسی آگوه
بود - پس ازان در گجرات از برادر زنجیده بخانه جهان پوری
(که صوبه دار شده بود) پیوست - و باو صحبت برار کرده
چاگیر جید در دکن یافت - در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب
هزاری رسیده *

• سرفراز خان چغتای •

نبیره صاحب بیگ همایونی است - که احوالش نوک ریز
خامه سوانج نگار شد - عرش آشنایی ادرا بخدمتش میخواند
چندت مکانی در اراکل جلوس نظر بر قدم نیالانش مشغول
عواطف فرموده بمنصب درخروز و خطاب سرفراز خان برنواخته
فوجدار پان مضاف صوبه گجرات نمود - سال درازدهم
بمنصب در هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بجای
سه هزار سوار مرتقی گشت - پس از اردنگ نشینی
فردوس آشنایی سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار قایل شد - و سال چهارم دولت ملازمت
در بانه برخصت تعلقه کامیابی اندوخت - و سال درازدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری دیده

تعیین گشتن - و سال دهم (که بقومدارزی جوانگنده سرفروازی
داشتند - و فوجدارزی اسلام آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه سوار از انجمله دو هزار و پانصد
سوار در اسپه سه اسپه مباحات اندوختند - و پسر دیگرش
دلدار است - که تا آخر عهد فوردوس آشیانی منصب هشتصدی
شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خالد مکان بخطابه
خانی سرفراز شده *

• سید شجاعت خان باره •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان
باره است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات
باره بود - و در امرای عمده انتظام داشت - از ملازم شاهزاده
ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بیژن قریب
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس واقع
حوالی بخارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان
شکست فاحش خورده معارفت به ننگاله نمود) چون مشیت
الهی بران زفته بود (که شاهزاده چندسده بقدم حرمان دیگر
باریه ناکامی پیماید) سامیه همتهای رادمردان گردیده اکثر
دست یکار نمودند - سید جعفر (که سردار فوج التمش
بود) نیز بی جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده
از ناسک دکن عزیمت گنجه نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

شاهزاده سپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهی گفت
 کشته میشوی - راست اینگه. امسال این مهم بانصرام نمی‌رسد
 و از گذرانیدن برسات درین نواح مساکر پادشاهی پی سپر نعلت
 و غلا میگردن - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد
 انجام کار نوشته دهید ما تا اکل مینت هم رفاتت می‌کنیم
 هرچند مهابت خان خواست وجوه رفاتت را زجگان دهد
 شاهزاده نثاره کوچ فرمون - بے اختیار مهابت خان شاهزاده
 گفت - که این فتح بتمام حضرت بود - بگفته این سادات شب
 جمعه وقت از دست دادند - اما آنچه از مطاوی پادشاهنامه
 و مخلص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم برینده با آنکه
 سادات غله برتبه نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
 مسرت در نمرود مگر گاه و هیمه تابیبست گروهی نماند - و موسم
 برشکال بر سر رسید - خون مجوز توقف نشده سلطنت جقدان
 کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده سامرز بود که از صوابدید خانانان تجارز
 نغماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
 با سپه سالار ببرزهان پور رسید - اعلیٰ حضرت از همین جهت
 (که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از ناسازی او
 با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب
 فرمون - در در سال دهم شجاعت خان بصریه داری آله آباد

دعوي کهال آگره بدریای جین ملحق میشود - بشرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر درمش سید نجابت بیایه هزاروی پانصد سوار رسید *

* سپه دار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا مقوی است - که در عهد جغت مکانی بقعه داری احمدنگر می پرداخت و بمنصب پنج هزاری رسیده در سال سیزدهم بیار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چاره عزت بر آوردخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بیایه در هزاری و تفویض قلعه داری احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراجعت عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند از لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن قوی دل شد بر آمده اهل محاصره را برداشت - و در مد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهی بکمک ملا محمد لاری سردار عادلخانیه (که با ملک عذیر حبشی نزاع داشت) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف ار افتاد

از انجمله سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه کام دل برگرفته
 بصوبه دارمی احمدآباد از تغیر باقر خان نجم ثانی نامیه بخت را
 نورا کین گردانید - سال هشتم از انجا معزل شده بخبردارمی
 اینچودور مرخص شد - سال نهم در ایام (که پادشاه متوجه سیر
 قلعه درامت آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب
 ملک عادلشاهی تعیین یافت - و درین یسان همگی و خدمتینها
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگنده صاحب
 صورچال بود - چون نقتی (که از مورچال او سرکرده بودند)
 بیارت آنهاشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پدید او
 بهامردی شهابت درین دفته مقهوران را له تیغ آردن - پستو
 بهراسمت قلعه جنیر مضاف صوبه دکن مأمور گردیده سال
 هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
 جهان گذران را بدرود نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا
 مضاف احمدنکر دهن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت
 عقل و درستی زای مرموف - و بدلیبری و شجاعت منصف
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
 توأم آزرده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثره
 منصف دار بودند *

• سعید خان بهادر ظفر جنگ •

چغدا سم - پسر احمد بیگ خان کبابی - به نسب جدش

برجوشیده بودند. اطراف شهر را فرد گرفته هر سو (که
 بجلافت کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار برمی آمدند. و بآب تیغ
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفریزی بر می گردیدند *
 روزی آنها با اتفاق بجای سپهر تختها پیشرو گرفته در حصار
 نهادند - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر بهرت و البهرت
 آن ادبار پورهان نیفکنده جلوریز تاخت * و نایب تنگال
 مشتعل ساخته بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاب فرار بر فرق روزگار
 خون بیخیزند - پس ازان بغتاق برداخته تا پنج شش کرده
 هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید. و در جایزه این کلانامه
 بمنصب چهار هزاره سر برافراخت - و در سال چهارم چون
 قطان صوبه کابل (که حنقی مذهب اند) از سلوک لشکر خان
 صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طوره مجرای نمایان بنمود
 آورده از تهاغه داری هر در بتنگش بصاحب صوبگی آن ولایت
 و اضافه سواران ولذد مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت
 ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت
 چینه سعادت بر افروخته رخصت معاودت یافت - و بلطائف

(ماکرولامرا) [۴۳۳] (باب السین)

سعید خان بوردق فرمان پادشاهی روانه آنصوبه گشت . چون
بظاهر قلعه قندهار پیوسته آگهی یافت که سیدوش قزلباشی^(۲)
با تربیب هفت هزار سوار قزلباش یک کوهی قندهار رسیده
مقابله طلب است . سعید خان میوزا شیخ^(۳) یمر کلان خود را
با علی مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
سوار عرصه نبود اراست . و بتعصب یکدیگر جنگ سخت
برگرفت . و داد دلیری و دلوری از طرفین دادند . آخر کار
قزول در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرکودند .
و تا بقگاه خون عنان بکران هزیمت را دور تا نساختند . در
جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزار
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار
اندر خدمت . و میوزا شیخ بخطاب خانه زان خان سواقراز گردید
چون ولایت قندهار بقلیچ خان تعلق گرفته بود سعید خان
تا رسیدن خان مذکور به بدو پیوست آن ممالک برداشت . در سال^(۴)
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسوس اتزان
گشت . و درین سال هاست کابل مطوح الویه پادشاهی گردید
از انجا (که از سه پزائی جنم مکانی خلایق با مور ملکی
راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخیز از ازیماقات هزارجات

(۲) نسخه [ب] ساروش - و نسخه [ج] سیدوش (۳) نسخه [ب]
محمد شیخ (۴) نسخه [ب] مه الک .

هفت هزاری ذات پایه امتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی
 شاهزاده محمد اوزنگ ز سپ بهادر متوجه بلخ گشت - و در
 جنگ هفت روز با بلخ که مشهور است انتظام میسر بهر
 او مقرر بود - در نواحی آنچه بخشی خود را با جمع
 فرستاد - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است)
 ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدی از آن بگذرد - معدوم
 از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی یا پیش گذاشتند
 جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بی باکانه از آب
 گذشتند - و بتدریج در آمدند - در سه راه سر شده بود
 که فوج گران اوزبک از کمینگاه بر آمده هاله وار گرد گرفتند
 ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانزاد خان و لطف الله
 خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای
 خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا
 فوج کلانی دیگر از مخالفین (که از مقابل بهادر خان
 در هله عمان گردانیده بود) در چهار شده بجنگ در پیوست
 سعید خان باوصف ضعف بیماری چون شیر زبان بر قلب
 آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
 هر دو سو ترازو شد) پای اسب سعید خان بگوسه در شد
 و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخه [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ج] بوده است *

سعید خان سردار شاهی وضع در وقت نقش بود - و اطوار
 مضبوط داشت - تا زینست در درامت و اعتبارش خال نه افتاد
 و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت
 دو پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند)
 در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او
 عبدالله پسرش از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پنجاه
 بمنصب هزار و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه
 منصب سرانوازی یافتند *

* سردار خان شاهجهانی *

در ایام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت
 هنگامی (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازی
 انداخت) او از وفا سرشتی و حقیقت دوزی اعتمام بحبل
 متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید
 و چون شاهزاده از بنگاله بر تو معارفت بنواح برهانپور افکن
 راجه گوپال سنگه کور را (که در ادان غیبت شاهی مسامح
 چینه در نگهداشت قلم نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود)
 نزد خود طلب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین
 رخصت فرمود - و پس از سریر آرائی بمنصب سه هزار
 دو هزار موار و نوازش علم و تقاره و انعام می هزار روبیه
 چهار بخت برانروخت - و چون استیصال چهار سنگه بندیده

مذکور بفرزندی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
 بمنصب در هزاری هفتصد سوار چهارم عزت برافزینخت - پس
 ازین در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان
 (که درخواست نموده بود) تعیین گردید - و از اصل و اضافه
 بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت
 و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلی شده بود) مرخص
 گشت - سال ششم با اضافه هزار سوار و عطای علم و تقارن
 و موجوداری لکھی جنگل از تغیر جان نثار خان بلذذ آرازه گردید
 سال هشتم از تعاقب مزبور معزول شده سال نهم هنگامی که
 دکن مورد ایات سلطانی بود (با خاندوران بتخریب تعلقه
 عادل خان شدافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی
 جمیله بکار برده در جلوری آن سال دهم با اضافه پانصد
 سوار تحصیل کامرانی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار دو هزار و پانصد سوار در همکنان تفوق
 جست - سال یانزدهم در کاب سلطان از رنگ زیبی پنهان
 از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پذیرفت - و همواره سلطان
 داراشکوہ (که بعزیمت نیرود والی ایران برفتن جانب قندهار
 مامور شده بود) کام جلالت بدانصوب بر نهان - سال هفدهم
 بتفویض قلعه داری جابر از انتقال سپهسالار خان استیجاز
 پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر یار هم شده

بدان سر شرافت - پستتر چندسے معائب شدہ سال بیست و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرآزگی دوم اعزاز پذیرفت
سال بیست و نهم - رحمت بدار البقا کشید - رحمت الله بسر او
بخلعت مائمی مشرف گردید *

* علامی سعدالله خان *

از شیخ زادہای قصبہ ^(۲) جہنوت مضاف صوبہ لاہور است
و اصلش از بنی تمیم نوش - صاحب ذہن رسا و فکر مایب بود
در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اراذل
حال بتحصیل علوم عقلیہ و نقلیہ پرداختہ بحفظ قرآن مجید
و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بعرض
فردرس آشیانی رسید از انجا (کہ پادشاہ قابل درصت و جریابی
آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - کہ برای
ملازمت بوزار پس از بازیابی استعداد کارنایی و کارگذاری
از نامیہ حالش دریافتہ در زمرہ بندگان اتساک بخشید
و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقہ عرض مکرر (کہ جز
بمعمدان نبرد) سر بلند ساخت - سال پانزدہم از اصل و اضافہ
بمنصب وزاری درصت سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی
در لٹننٹانہ خاص (کہ در لٹنٹ خواہان صادق العقیدت بدان
وزارازند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بعض نسخہ] جہنوت (۳) نسخہ [ج] صادق الامتقاد *

معرفت خون در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت
 خرامین بخط خود می نویسند) از تغییر اسام خان و از اصل
 و اضافه بمنصب چهار هزار سوار و عطای تلمدان
 مرصع نامیه بخت را نور آگین ساخت - و بقاضی قلیل بدرجه
 والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع
 با بهو و اختاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پانصد
 سوار پایه قرتی را از حد گذرانید - سال نوزدهم ^{باصافه} پانصد
 سوار و مرصع نقاره طبل کامرانی برخواست - و پس از آن
 باضافه هزار و عنایت فیل با براق نقره و ماده فیل در ایران
 تفوق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتستخیر بلخ و بدخشان
 تعیین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف
 از راه طول (که سه فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر
 پامدادان یساق و بعد آن سوزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که
 سه ماهه بمنصبداران نقدی و احدیان و تیراندازان و برق اندازان
 سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاگیرداران (که
 داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است) چهارم حصه وصول
 جاگیر آنها (که آن هم سه ماهه میشوند) برسم مساعدت از خزانه
 بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور
 نیافته بودند] توقف داشت و علاوه آن طفل مزاجی پادشاهزاده

و کثرت کارها جدائی از صورتی نداشت (بدانصوباً روانه ساخت
که پشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفا
آن صوبه نادم نگردد - ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
از راه خنجان^(۲) با آنکه دشوار گذار است بنابر قوب مسامت
در یانوده روز ببلغ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خون بانجام امور -
از کلی و جزوی موافق ارشاد پادشاه پدید آید در عومله چهار روز
بعد طی بیعت و باذن بسیار از بلخ بکابل رسید - از آنجا
(که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده رفت و بیعت
صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب شهزادگی
پنج هزار سوار درجه اعتلا پدید آمد - و پستری با هزار
سوار ذات و تابیدانش مساری گردید - و بانندک فاصله در جشن
وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار سوار
و عطای اسمی عربی با زمین طلا باعینی مراتب نوکری تضاعف
نمود - سال بیست و یکم در جشن جاوس (که در امکان
نوویار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد) از بغایت خلعت
بانادری و تقوی یک هزار سوار از نایبگان از دو اسپه سه اسپه
چهاره عزت بر انور خدمت - - سال بیست و دوم (که پادشاه
منوجه شکار بصوبه سفیدون سه گروهی جهیز گردید - و هنگام

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
پادشاهزاده محمد اوزنگ زینب بهادر بتمسخر قندهار تعیین
یافت . پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از کنار
دریای سنده و چنچه و چدالی و فوشنج و قندهار باشد ^(۲) ^(۳))
و بحساب جریب یک صد و شصت کروزه می شود) متوجه
گردید . و از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار
دو صد و هفتاد و پنج کروزه می شود) روانه شد - و پس
از وصول دران سرحد در کرد گرفتن قلعه و درآیدن نقبها
انواع سعی و تردد بظهور آورد - چون استخیر آن مکان صورت
قبضت سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگزیده
دولت بار اندرخت *

سال بیست و هشتم چون بمساع شمردی رسید [که رانا
راجسنگه بصر رانا جگت سنگه (با آنکه قرار داد از وقت
حاصل کردن رانا کرن جدش - لازمست جنم مکانی را باستصواب
اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم
قلعه چتور نپردازد) به تیاری بعضی دروازاها و بکن برج پرداخته]
بنابراین خون عظیمی زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
(رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسف [ب] چدالی - و در [بعضی جا] چدالی یا چدالی باشد

(۳) نخه [ج] فوشنج *

(مآثر الامراء) [۴۴۹] (باب المیزان)

می کوشید - و در اخذ رجوع سرکار پادشاهی (در دار نبوه
که بر عمال و رعایا حیث و میانه رود - هندوستان در وقت
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود
اما شکایت او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی
گذرانید - و القاب از علامی فهامی جمله الملک مقرر گشت
و بمقتضای مراتب فایز شده بر حمت حق پیوست - و نام دیگر
یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آذر شده احوالش جداگانه
نوگیز کاک اخبار سنج گشته *

* نکته * دیانت امریست محدود - و پاسبان ملک
شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)
پاس اینها داشتن اهم دولتخواهیست - چه اگر درینصورت
یکل نقصان رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر^(۲)
بحال او کای نقصان جز مضمون نقصان کل است - فتمام *

* سید منصور خان باره *

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب
منصب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر
وایسین (خت زندگی بر بهت مغارن فوت از بی ظهور باعث
بتخیلات باطله و توهمات لطایفه سر بصعرا زده آزار داشت قرار
گردید - اعلی حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعه

(۲) نسخه [ج] رود (۳) در [بعضی نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

و جوی بمیار بآن بے شعور (که با در رفیق با محنت بمیار
 هوالی سرخند رسید - و اسپان را بصره یا گذاشته زینیا را
 در چاه انداختند - و خود بزی فقر در باغ حافظ ریخته
 بگوشه در خزین (نشان بردند - یادگار بیک او را گرفته مقید
 و مسامله بدرگاه پادشاهی آوردند - بتدابیر خانۀ زندان برنشاندند
 سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اردنگ زینب بهادر
 هنگامی (که بیساقی باغ صبرمت) اگرچه از حبس بجات یافتند
 اما بشاهزاده سپردند - که در ساک ملازمان خود منساک ساخته
 ببلخ بیرون - بعد از آن پالغز او بصقم مقرون گشته ببحالی
 منصب اختصاص گرفت - چون طایفت او با آب و خاک عصیان
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یک مستوجب
 نکال و عقوبت بود) می گشتند - و از پیشگاه خلافت نظر
 بر خدمات پدرش اتمام و اعراض مبذول میشد *

دوران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات
 دستوری یافت) او را هدایا کردند - که از آنجا بمکه معظمه رفته
 استغفای گناهان خود نماید - شاید که از میان آن از کردار
 ناپسندیده و اطوار نعوذیه برآید - در سال سیم از آن سفر
 سعادت نموده چون آثار ضراحت و ندامت از تاصیه هالش
 پیدا بود بر طبق اکتساب شاهزاده مذکور بمقصد هرازی
 چهار صد سوار بفرستاده داخل تمیغاتیان گجرات گردید - و پیش

(مآثر الامراء) [۳۵۳] (باب العین)

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بهصفت قلعه مزدور
دستوری یافت - سال بیست و ششم نوبت سوم همراه شاهزاده
دارا شکوه بههم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون
طوی مهارجه جسونت سنگه با برادرزاده او توار یافته بود
بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سییم همراه معظم خان نزد شاهزاده
اوزنگ زیب بهادر بصوبه دکن کام سعی فرخ زد - و در جنگ
عادل خانیه تردد نمایان بظهور آوردن - پس از آن بهشور رفته
همراه مهارجه جسونت سنگه بمالوه رسید - و روز جنگ
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و هفت
و هشت هجری بکار آمد - بصرش قلع سنگه نام در ذیل
منصبداران بود - در همین نوکری رانا گذاشته سال بیست
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدی چهارصد سوار
لوائی بخدمت افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه
بمنصب هزاروی پانصد سوار اعتبار اندرخته همراه شاهزاده
محمد اوزنگ زیب بهادر بصوبه تندهار کام قدیمت بر نهاد
سال بیست و سوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه
دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور
بههم مسطور قدم جلالت برکشان - سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب در هزاروی هشتصد سوار و سال بیست و هفتم
باضافه دو صد سوار چهارم عزت را آرایش داد - سال بیست

سال اول بدهالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراهِ خانخانان
 بیست کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ (که در
 فواج صوبه مریوز بمقام فساد یواقراشته بود) تعیین گردید - سال
 سیوم بعلای خلعت و شمشیر و اضافه یانصدی دربیست
 سوار بلند رتبه گشته همراهِ زمین الدوله بصوبه بالاکهاک هزار
 نامزد شد - سال ششم در زکاب پادشاهزاده محمد شجاع
 بهم پیونده شتامت - شاهزاده آدرا با یانصد سوار بطور
 تهاه جهت محافظت راه در جالنده پور گذاشت - سال هشتم
 در هنگام معارفت از لاهور بمستقر الخلافه و اتفاق اسلام خان
 جهت تنبیه مفسدان میان دو آب گم عقیدت برداشت - بیست
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بوشتگره می افواج
 متعینه بمالش چچهار سنگه بندیده تعیین شده بود) همراهِ
 گزید - سال نهم در ایام (که ملک دکن نویت دوم مقر لشکر
 پادشاهی شد) از در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونه
 و تخریب ملک عادلخانیه بتعیفاتی خان زمان بهادر اختصاص
 گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمغصب درهزاری هزار
 سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهِ پادشاهزاده
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان
 بهمراهِ پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتامت - سال
 بیست و نهم همراهِ شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

برافروخت . و پس از جنگ سموگنده چون موکب عالمگیری
در فناء معتقر الخلافه رسید او حسب الحکم بافاضل خان^(۲)
میر سامان در بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور
پادشاهی و یک تبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عذابت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت . و در اراذل
سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیر او بمیرک شیخ هرری
مقرر شد او ساله چند بانرا گذرانیده آنجهانی گشید .

* سید صلاحیت خان باره *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندلی دال مشهور
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و اقربان اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیرتک موته پنجاب مقرر گشته از ابل
و اضافه بمغصب در هزاره چهار صد سوار و خطاب صلاحیت خان
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجوز
شاهزاده به نیابت موته آله آباد قرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلاقیت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در بند و بست
آن موته کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر
و میدگان محروای خود سوجی را بمالنگ انقیاد بر بست - سال

(۲) نسخه [ج] افضل خان .

و اغتال بر شیشه خانه جمعیت و اقتدار دارا شکوه انداز بعضی
 بعد صف آرائی و قتال با عساکر عالمگیری شکست (که هرگز مؤثر
 جبر آن در آئینه خیالش نبشت) (و داد) . سلیمان شکوه
 (که پس از آذاره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک
 پدر شتابان میروست) ازین آگهی خیران کار خود گشته بآله آباد
 بزگشت - و با سران و معنبران پدر مجلس کنکاش برآرامت
 کرد فرقه ازان مصاحبت می اندیشید - اما از رحمت نوری صواب دیده
 که وجهی همتا نمی گشت - تا آنکه سادات باره (که عمده
 لشکر و متوطن میان دو آب بودند) امر او را ورزیدند - که
 بسمت چاندپور مدینه رفته از آنجا سواره بقوایم پرنیه
 و سهارنپور باید کشید - و از آنجا متوجه پنجاب گشته در لاهور
 دیدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت
 تا آنکه از کهنه گذشته جمع بر سر کرده برگشته مدینه (که باطاع
 بیگم صاحب تعلق داشت) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل
 رسانیده باشد از برستانند - او در خانه خود متحصن شده
 بمداومت و ممانعت میبگشت - لشکریان باشاره سلیمان شکوه
 یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با سزوش
 دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست آغذی و اطارد
 بمال و ناموس او و دیگر سکنه آن برگشته دراز کرده باش
 و همی برداختند - در خلال این حال میزد صلاحات خان

گشته پستری بقلعہ دارمی چخادہ از تغیر خواص خان کام دل
برگرفت . انجام احوالش معلوم نگردیده *

• سعادت خان •

بزرگفرخان بن زین خان کوکک - کہ احوال ہردو جدا جدا
درین نسخه زینت تحریر پذیرفته . نامبرده تا آخر ۴۶۴
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفرازی
داشته در سلک تعیینان صی۴۰ کابل منتظم بود . ^۱ سال پنجم
چلوس فردرس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار رایت - کامرانی برافراشت . سال نهم باضافہ در صد
سوار و سال دہم بافرزنی ۳۰۰ صد سوار دیگر تابینانش با ذات
مساری گردید . سال دوازدهم از اصل و اضافه پیدایہ دو هزار
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت . سال نوزدهم ہمراہ پادشاهزادہ
مراد بخش بصرہ بلخ و بدخشان نامزد شد . و بعد تسخیر بلخ
بقلعہ دارمی ترمذ سر برافراختہ سال بیستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و اعزازت نقارہ
بلند آرازه گردید . بہتر حسب تحریر جملة الملک سعدالله خان
بفرزنی پانصدی کامیابی اندرگشت . و در حراسک ترمذ شہ
(کہ سبحان نلی خان حاکم بخارا گروہ اوزبک و المانان را
فرواہ نموده شبخون برقلعہ مذکور آردن) از مہتابہا افرختہ
با منصبداران متعینہ و کابینان خود از ارک بیرون برآمده

سال سي و يكم بصيانت حصار كابل از تغير فتح الله ولد سعيد خان نامزد گردید - پس ازان (كه امور سلطنت بقبضه اقتدار خلد مكان در آمد) سال دهم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری شوالله پسرش بزخم جمدهر اورا كشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حكم حضور اورا محبوس گردانید *

* ميادت خان مير زين الدين علي *

برادر اسلام خان مشهدي است - در عهد اعلى حضرت ابداء بعنصب در خور سرفرازي يافته سال ششم بداد فرنگی داغ و تصحيحه منصبداران امتياز پذيرفت - پس ازان (كه صوبه بنگاله باسلام خان مفوض شد) صومعي اليه همراه برادر بانصرا شتافت و خان مذکور فرجه بسركردگی ميوس مذکور بجانب کوچ هاجو و آلکای مورنگ از توابع صوبه مرزور فرستاد - و بمرات پای قتل و جدال با سرتابان آن سرزمين بميان آمد - و بند و بست قرار واقع صورت گرفت - سال يازدهم از سابق و حال بمنصب هزاري دريومت سوار و خطاب ميادت خان چهره عزت برانروخت سال سيوزدهم (كه اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گردید) نيابتي صوبه دارى بنگاله برى متعلق شد - سال چهاردهم باضافه دو صد سوار و سال شانزدهم بافزونى پانصدى ذات (جمدهي اندرخص - و سال نوزدهم (كه اسلام خان بصوبه دارى

(مآثر الامراء) [۴۶۵] (باب السنين)

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیری
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداورغی جواهرخانه
می پرداخت - ^(۲) پستری بتعلقه میر توژی سر برافراخت - سال
دوازدهم [که دلداز ولد الفب خان محمد ظاهر نبیره درامت
خان بغا بر نقاض خاطر با ملتقم خان در وقت (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] از بچالاک
چوبه بر سرش زن - پس ازان بوجه معاتب گشت از منصب
افتاد - سال بیستم ببحالی منصب تعیینات بنگاله شد - بعد
چند سال دران صوبه نوکری بوزم جمدهر ارزا گشت *

• سید مظفر خان باره و سید لشکر خان باره •

بمران سید خانجهان شاهجهانی اند - در ازان فوت پدر هر دو
سید شیخ زمان و سید منور مفر سن داشته اند - برادر کلان
سید منصور توهم بخود راه داده از درگاه پادشاهی روگردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه (که بران خان متوفی داشت)
هر یک ازان در خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزارری ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردیدند - و چون سال بیستم
موکمب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل
رکضت نمود آن هر دو جوان حدیث الصن را با سید علی خویش ^(۳)

(۴) نسخة [ب] فصل الله (۳) نسخة [ب] بیست و

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش
بنظر نیامده - و نامش نه در جریده ایدیا و نه در ذیل اموات
مثبت است .

اما سید صفیر (که ملقب بپرستاری حضور بود) روز جنگ
دلراشکوه در فوج جیرانگار از (که جمیع سادات و اهل جابر
همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکن
خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیستکوه
(که در مہم سیوا و قاضی و تان ولایت بیجاپور مساعی
جیبیلہ بطور رسانیده) بکرات با مخالفان آریخته لوای غلبہ
و استیلا بر فراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دہم
در ساک همراهان پادشاهزادہ محمد معظم (که بغض دکن
اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و پستہ جبہ ساجی
آستان خلافت گشودہ سال دوازدهم بفرجدارتی گوالیار نامور
شد - و در سال بیست و یکم از تغیر مہکرن بتدبیر بفرجدارتی
رائہ مہویہ و جلال پور کہتدرسہ شتابی - و چندسے بصربنداری
بکبرایان پرداختہ بسبب دزدی و داکہ شہر متہم بید عملی
شدہ بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برہانپور رخصت یافت
و پس ازان بخطاب لشکر خان درجہ ناموری بدیود - در سال
ہجری و دوم باایالت بیجاپور از تغیر ^(۳) ہود عبداللہ خان بارہ

(۲) در [بعض نسخہ] رائہ مہویہ (۳) نسخہ [ب] سید ملی خان

دارا شکوه مرگرم بود - سال بیست و نهم بالتماس شاهزاده
 مذکور حصول ملازمت اعلیٰ حضرت نموده بنوکری پادشاهی
 امتیاز یافته بمنصب در هزاره سوار افتخار اندر خدمت
 سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عنایت علم مباحث
 پذیرفته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر (که دفعه دوم
 بیست و نه ماه مامور شده) تعیین گردید - سال بیست و ششم
 با شاهزاده دارا شکوه باز بهم مسطور شتافت - از پادشاه نامه
 معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آید - هیچ
 مستفاد نگردید - مگر از زری عالمگیر نامه بدریافت می آید
 که در یاق اشام با معظم خان خانناتان بود *

• سرفراز خان دکنی •

(۳)

در دره و نسبه از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسبه
 قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمده
 بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید
مشارالیه بدستاری بخت ارجمند بظطاب سرفراز خان
 یاب ازای امارت گشته فرق ناموری بر افراسخت - و بعد از
 ملک عبیر بمرداری و سرفوجی (سیده) هر لشکر ملک تلنگانه
 گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس
 مردوس آشیانی نصیحه قلعه قندهار (که بمقام و دشوارکشتی

(۳) در [صفا] بود *

خوش - که مالوف و مشغوف خاطرش بود) خصص یافته
 دیگر با ازان ملکیت بیرون نگذاشت - برگفته بوه گانوں مضاف
 ناندیور در جاگیر داشت - سرحد ازان بلوچی نام (۲) را وطن
 اختیار نموده باعدای مسجد عالی و ابائی رفیعہ مزین تمام
 بر قضایات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال
 درین دولت ابد مدت بسربرد - هر چند مصدر کار نمایان نشد
 اما از رتبه هم نافتان - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت
 به مواجی شاهزاده محمد ارننگ زیب بهادر سرگرم تقدیم
 خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور بازاده جنگ
 نارا شکوه رکضت فرمون اوزرا بوالا پایه منصب بیجاپوری
 بر نواخته با وصف مبالغه خان مذکور در وفات و همراهی
 بیوتکی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میوزا راجه
 بیستگه ناظم دکن بزمپ و غارت ملکیت بیجاپور سگالش
 نمود قلعه منگل پیرا (۳) که بر کفار در دای بیبورا و از بیجاپور
 شازده کوره چربی واقع است) بتلاش نیتو سر لشکر سیوا
 متذرع گردید - میوزا راجه از بیستگه بهدوریه را بهراسم
 قلعه و سرگراز خان را بقوجدری مضافات آن معین ساخته
 پیش شناخت *

(۲) نسخه [ج] بلوری (۳) در [بعض نسخه] منگل سرا - یا

منگل پیرا باشد *

(مآثر الامراء) [۴۷۳] (باب السنين)

مشاورانیه آخرها پویشانی بسیار کشید - ثواب آصف جاه بعد
از جنگ عالم عامی خان (دو روز) پند بداروغگی داغ و تصحیح^(۲)
دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راتم بسیار محبت
داشت - در اورنگ آباد باجل طبیعی درگذشت - قمار بود
بارصف مفاضة برادر (۳) قصه بلوئی ^(۳) بآنها بحال بود - الحال
آن هم رفت *

* سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان ^(۴)

برادرزاده و خویش سید خانجهان باره شاهجهانی ست
در حین حیات عم خود پیاپی هزاری چهار صد سوار (سیده پس
از درگذشتن او سال نوزدهم باضافه پانصدی شصت سوار
سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار
برای رسانیدن بیست و پنج لک (دویزه نزد علامی سعد الله خان)
بدیخ شتافت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بدیخ
در هزاری هزار سوار و عطای علم رایت سر باندی برافراشت
سال بیست و دوم بخطاب خانی افتخار اندوخته بهبراهی
سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیضاقت فذهار نمر عزیمت
بست - وقت رخصت بعد از خلعت و اسب با زمین نقره
اختصاص پذیرفت - و از آن جا با رستم خان بکمک قلیچ خان

(۲) در [چند نسخه] تصحیح ۱ ده (۳) در [بعض جا] باوری آمده

(۴) در [بعض نسخه] یعنی فیروز خان *

سنه (۷۷۰) هزار و هفتاد و هفت قهری مردانه جان در گز

پادشاهی در باغی *

* سید عزت خان عبدالرزاق گیلانی *

(۲)

ابتدا با محمد دازا شکوه توسل داشت - سال سیم
 بنوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب
 عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت
 سال سی و یکم از تغیر یوادر خان بهراسن **السلطنة** لاهور
 چهره عزت بر افروخت - چون محمد دازا شکوه مقصلا اکبر آباد
 از عالمگیر پادشاه منبرم گردیده بلاهوز شدت و در آنجا هم
 پامی او قائم نموده بملتان رفت او نیز همپائی کرد - و چون
 شاهزاده مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت
 او از زمامت تغلف ورزیده پس از وصول سوکب عالمگیر
 بملازمک پیوست - و بمنصب سه هزاری پانصد سوار چهره
 عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمرازی (کاب)
 پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر منجر خان
 بهفوجداری بهکر لوی اختتام بر افراشت - و سال دهم بصوبه داری
 گتبه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و پانصدی دو هزار سوار سومانه مباحات اندرخت
 (۳)

تتمه احوالش بقطر نویسنده *

(۲) نسخه [ج] است و سیم (۳) نسخه [ج] سه هزاری و سه هزار سوار *

مرجع باعلاقه مرورید و اسمی عراقی و فیل خاصه و از اصل
 و اضافه بمنصب پنج هزار سوار از انجمنه یک هزار سوار
 دو اسبه سه اسبه را این امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معارفت
 موکب پادشاهی از کشمیر بلاهور حسب اطلب خون را بحضور
 رسانید - و بعد چندی رخصت تعلقه مزبور یافت - سال
 هشتم باز درم حسب الحکم خود را جریده بهایه سرور دولت
 رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معارف نمود
 سال یازدهم از انجا معزول گردیده - بحضور رسید - و بوجه
 از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال
 سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجری داعی
 حق را لبیک گفت - چون اولاد بود برادر زادهایش پسران
 شیخ میرخوافی بخلاف تعزیت از ماتم برآمدند *

• سریند خان خواجه رحمت الله •

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات
 خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایه روشناسی در پیشگاه
 فردوس آشنائی داشت - سال بیست و پنجم بخدمت
 میرتوزکی چهار عزت برافراخت - سال بیست و ششم همراه
 پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعیین گردید - سال بیست
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار سوار و پنجاه سوار
 نوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه

از تغیر همک خان بیخشیگری دوم و بانضمام سرزشته دفتر
والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعی خان
بعد انداز خان در میهم یوسف زئی بکار دلی نعمت در آمد
نامبرده با جمعیت شایسته پیشارز تعیین گشت - سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و هزار و پانصد سوار
کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر
شیخ میر خروانی در جنگ افغانه جان نثار گردید (۱) با فوج
گران و مصالح شایان به تنبیه آنها تراز گرفت - و بوجه
مرد عذاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چندی
پنجالی آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون
(۲)
آئی بیگم والده اش (که مبیة میرزا شاهرخ بود) چادر محات
بر رخ کشید نامدار خان او را بعضور آرزو بهنامت خلعت
از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانزاع جودهده پوز
از دست راهبران (که مصدر نافرمانی بودند) پای همک
پیش گذاشت - سال بیست و سوم مطابق سنه (۱۰۹۰)
هزار و نود هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل
باخرت سرا گرفت *

• سیف خان •

سیف الدین محمود معروف بفقیر الله بصر تربیت خان

(۲) نسخه [ب] الهی بیگم - و نسخه [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد .

الامرا (

دولتیه

نیوازش

مذنب

مبارزه

صنپ اد

و چون

صوکب

ر جمع

پسندید

از خیل

آن روز

پ هزار

گشت

اعتبار

بیکی

سنگه

مانشی

لام خان

گشت

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقاً در عین گرمی هنگام ستیز و آریز فیل سواروی اسلام خان بصدمة بان زم کرده انتظام آن فرج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره معدرده قدم همت افشوده کوششهای مردانه نمود - در پس ازین فتح (که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر) اراده کوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات بدین آمد - و پس از چندس بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دهم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه ددار الخلاقه رسید سزیدن نقش همتی او باهتتام سیف خان بیعت و یکم ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلمه گوالیار برده بخارسان آن قلمه استوار سپرد - و خود بمستقر الخلاقه معارفت نمود و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که به بنگاله تعیین یافته بود) قیام ورزید - چون تعد مزاجی و استغناء فطری با نازش کارکردگی و یندار سپاهگری داشت اعتنا بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشید - بجا بر تقصیر از نوکری برطرف شده در قصبه سرهند

(۲) نسخه [ب] و نه (۳) در بعضی نسخه [تصحیرات] *

بسکه عالمگیری زیارت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود
و پیشگامی با کاید - طلا (که اشارت به سپردن آن ولایت است)
ارسال نمود *

و چون در سمت اندریشی خان مذکور کرسی نشین شد از
پیشگاه خلافت باضالع سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در
سال نهم بحضور رسیده بظلم مویه ملتان مأمور گردید
و سال دهم معزول گشته اندراک در امت ملازمت نمود - و در
سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تعصیل گمایابی کرد
و در سال چهاردهم بقابری اعدالی (که لازمه مزاجش بود)
از منصب بر طرف شده انرا گردید - و در سال پانزدهم باستعفاء
ملازمت و بحالی منصب چهره اعزاز اندوخت - انرا بیادری
طالع طریقه نقش نوکری در سمت نشسته بود - که با حرکات
خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (که از قرط غیرت غرور بسفند نمود
چه امرای قدیم و جدید بانداک خویشین داری و خود بینی
از تیره افتاده از عرصه روزگار بدر رفتند) انرا معزول منصب
متغیبه ساخته در این حال نمی گذاشتند - عجب نیست که خان
مزرور اگر این اوضاع ندانده نداشتیم بمنتهای مراتب امارت
قایل شده *

بالجمله بعد چاندس باز مورد عنایت تصورانه گشته گوشه

ہزار و سہ صد سوار بمشار الیہ تولا گرفت - بعد از ارتحال
 خلد مکان - ہا شاہزادہ محمد کام بخش بملاقہ استادی (کہ
 در فن تیر اندازی داشت) رفیق شدہ صاحب طویل و علم گردید
 و چون آن شاہزادہ دیوانہ و رش از تہ ہوشی و بیخردی بسعابت
 بدگویان خون غرض از بزرگی امرای فدویک کیش خصوص
 امسن خان مہر ملنگ (کہ سر فوج و صاحب اختیار بود)
 بد مظاہر گشت و بتعذیب و عقوبت ہر یکہ وبال و نکال
 اندر غمت سیف خان را بعانت اخلاص مقید نمود - و بدستاروی
 رقعہ او (کہ در وقت آمدن حیدر آباد در جوابہ ستم دل
 خان ناظم آنجا نوشتہ بود - کہ آنچه از طریقہ سلوک ہا ہمراہان
 ولی نعمت استفسار رفتہ ^(۲) ملتزم استرضای خاطر امسن خان است)
 بحضور خون قطع بہ فرمود - آن بیچارہ ہر چند بعجز ظاہر کرد (کہ
 مضمون این رقعہ دلالت بر ہوا خواہی حضرت دارن) ناپودہ
 نیکشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیدہ بے تہاشا
 زبان بر کشاد - کم اصلی ست کہ از جانب مادر داری - بہمین
 دست (کہ بے تقصیر بردی) تعلیم تیر اندازی نمودہ ام
 آن سفاک بے پاک گفت زبانش نیز بر آرد - بہمان زخمہا
 در گذشت *

(۲) در [بعض نسخہ] مستلزم *

و در محاصره حصار کوهیلنا از کار طایبی و کام بزرگی در مرزها
 کام فراخ زده اخبار می آرد - مطرح انظار مکرمت شاهلی گردیده
 بعطای خطاب بدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتقویض
 خدمت میر بصیری کل آب رفته بجوی آمد - و پس از آن
 بمیر توری ممتاز گردیده - روز فتح قلعه راناکمیره زخم بذوق
 زبور دستش شده بمرحمت بمکصد اشرفی مرهم بها برنواختند -
 و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سیکسری بکار بوده ^{بجای الفقار}
 خان امیرالامرا در آریخت - از اینجا (که پرکاهی را در هوای
 همصری کوه بلند شدن باطمینان تاز و بود وجود خود را
 دریشان ساختن است - و قطره آبی را با پهن دریا به او سائیدن
 بموج خیز فنا آبروی خویش را فروریختن) دران بالغ سربا
 خورده گوانبار خفت و خوارمی یا در دامن فراز بیچیدن - و از
 شوریده سوری نام و کالمت شاهزاده کام بخش (که بدو بی سلطنت
 در حیدرآباد طبل مخالفت می گوشت) بر خود بسته ^(۲) براج
 چیسنگه و راجه اجیم سنگه (که از حضور گریخته سوراقتان
 و لنگه برداشته بودند) پیوست - و با آنها داز و مدار نمود
 که اگر شاهزاده از راه گوندوانه ازاد این سمت نماید پانزده هزار
 سوار راجپوت تا نوده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
 بهبلیت مجسوی همراه رفته در دار الخلافه بر تخت می نشانیم

(۲) در [اکثر نسخه] فراز (۳) نسخه [ج] نهاده *

(مائذالامر) [۱۵۸۹] - (باب السین)

داشت بخصت و نکبت زندگی بسر می برد - و بس از آن
در حضور دینجوز آن نورئین فیاض بدارنگی داغ و تصحیح
رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خانان زمان هم چندی بدان
امر می پرداخت - بوقت مرود در گذشت - برادرش ایانت
خان میزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز
با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی
خوش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن می نمود
و تعصب می درزید *

* سید عبدالله خان باره *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه
روح الله خان بجهم گوکن ^(۳) تعیین شد - سال بیست و ششم
جاوس عالمگیری بمنصب هزارگی شش صد سوار ملازم پادشاهی
گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت
تغیبه ابوالحسن والی هندوستان دستوری یافت - و دران جنگ
مصدر ترددات نمایان گشته چهارم زاد مردی را بکلگونه زخم
پیاراست - روزی (که بهنداولی اختصاص داشت - و نبرد معب
رودان) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم
یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بغدادی نام
دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته قیل او را پیش

(۲) یا بحیث باشد (۳) نسخه [ج] دکن *

باشند) و چند کس از آنها از چنان محبت گویزند نام برده
سال مذکور از صوبه بیجاپور عزل پذیرفت - سال سی و سوم
از تغییر سردار خان بتقرر فوجدار علی ناندیو رایست اعتبار
برافراختند - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسیار
بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - یکی قطب الملک
عبدالله خان - و دوم امیر الامراء حسین علی خان - و از بقیه
سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه در این نامه
سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باتی خان قلماق چوله است - که
احوال او رقم سنج خاصه گشته - مشارایه بیاروی طالع در زمان
عالمگیری مورن نوازش خسروانی گشته بمنصب در خور و خطاب
اهتمام خان درجه ناموزی پیمود - هنگامی که وزارت عالمگیری
بصوبه محسن ابدال (ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه
داشت - و پس ازان بقرتوالی اردوی پادشاهی جمعیت در باز
بست - و مدتها بدین کار چه در هذدوستان و چه در دکن که
دوام سفر بود مضطرب و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش
کوسی نشین گردید - و چون بلده از رنگ آباد بقدم پادشاهی
درتی آگین گشت چلندس بتاسیس حصار شهر پناه آن مصر جامع

خان را باضافه پانصدی بمغصب هزار و پانصدی و خطاب
سردار خان برانواعیته بیناه داری شاهزاده مأمور گردید *

گویند بعد از چند روز بمردار خان حکم شد بشاهزاده پیام
رساند - که انتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر
گناهش در گذریم - شاهزاده جواب داد که من بجذاب آری
و در خدمت پدر سربا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب
استغفار باشد از من سرتزده - عذاب بر عتاب افزون - و در مراتب
قید کشدن رفعت - و قاشش ماه از سرتراعی و ناخن چینی
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلیٰ حضرت نظر

بیر تقدم خدمت جرات حرف داشت - درین مقدمه مبالغه
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت
غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید) (۲)
مرارا ادعیه ماثوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده
برساند - که باین وزن اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین
دل مارا متوجه رهائی او گرداند - و ار را از رنج مفارقت ما بربان
در ضمن این روزی: خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن
اختیار حضرت است - فرمودند بله لیکن از حضرت مالک الملک
مارا فرمان فرمایی مانده گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی
قلم میزدند امیدوار می نشد که ظلم بما خواهد بود - و بدان

(۲) یا غریزی باشد (۳) د [به نظر نسخه] تیره

رشادسیح خلد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال
 بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چاره
 امتیاز برادر خست [] و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن
 عرائض از بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر
 مذکور باره قلعه راهبری را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم از در جلدوی
 رسانیدن این مؤده بعزایت قیل و یسار بخطاب سیادت خان
 سرمایه امتیاز اندرخت - سال بیست و نهم از تغییر اطف الله
 خان بتقریض خدمت دادرگئی عرض مکرر درجه خصوصیت
 پیمود - از راه عنایت دولت سنگ یشم بار مرحمت شد
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما دادرگئی
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه
 (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجری بعرض ویا (که در
 لشکر پان شاهی جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقلم
 خرامید - پسرش بخطاب بدر مخاطب گردیده سال چهل
 و سوم دادرگئی عرض مکرر اقرایش قدر یافت - سال چهل
 و هفتم از اصل و امانه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار
 زایت بلذد پائیگی اقراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم
 شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بیذائی

بیجاپور با مرصحت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی
 مذکور بمکومت آنجا نامزد گردیده قلعه دنداراچپوری را (۲) که
 نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است (مسکن خود قرار
 داده بود - در عهد خلدسکان پس ازان [که سیوا بهونساه بیجاپوریان را
 ضعیف دیده دست ترمذ دراز گردانیده ابتدا قلعه راچ گذشته را
 ماری خود ساخته پستری قلعه راهبری گدجه را (که بغاصله بیست
 کرده از دنداراچپوری سمت) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت
 و بعضی قک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بود بدست آورد]
 فتح خان مرعوب اد گشته دنداراچپوری را گذاشت و پناه
 بقلعه جزیره (که اندرون آب بغاصله کردهی سمت) برده در فکر آن
 شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سنبل
 و سیدی یاقوت و سیدی خیرود (که هر سه غلام افغان مذکور
 بودند) باین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در
 پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر
 صوبه داز دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز
 با خلعت و پنج هزار روپیه نقد فرستاده تجویز مناسب چهار مدی
 در صد سوار برای اولین و سه مدی صد سوار بجهت درمین
 و در مدی صد سوار بنام سومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل
 متصل بندر سورت تلفواذ کرد - آنها مستظفر گشته کمربند

(۲) در [بعضی نسخه] دنداراچپوری (۳) نسخه [ب ج] ساهول

بقیه این قوم در دندارچه پوزی تصرف دارند - و با مرهقه
تکج دار و مریوز بسر می برند *

بالجملة خان مذکور - یا جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از مدح تا یکپاس
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می نصرت - پس از آن درون
مجلس سرا رفته یکپاس دیگر بهمان تیره می گذرانید - پستری
کمر را کرده بضروریات می پرداخت - اواخر ایام سلطنت
پادشاه ارا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت
خان بدربار پادشاهی شنافته خود را پیش شعل و شان مردم
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمازش کشید و بهمی
سیدی یاقوت خان از آنجا برآمده بود نامبرده اندیشه مند
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازین تکلیف
را رها نمود *

* سوزقراز خان مید لطیف *

ابتداء سلسله نوکری بیجاوریان داشت - سال بیستم جلوس
خلد مکن باستصواب دایر خان داوزی آمده پابند نوکری
پادشاهی شد - رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سوزقراز خان
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصره
بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعیاضی قبل از اوج
عزت در آمد - پستری در کابله محمد کام بخش [که جانب سکر

سلطنت بقضه افتداز خلد منزل در آمد و میان راجه جيسنگه
 سوائي و جيسنگه برادرش (که در کابل از همراهيان شاهي
 بودند) نزاع برخواست پادشاه (که بخاطر داشت هر يك مجبول
 بود) رفع نزاع دران انديشيد که آنبیر را در سرکار پادشاهي ضبط
 نموده خان مزبور را بقومداري آنجا تعيين ساختند - درين ضمن
 خلد منزل بعزيمت مقابله محمد کام بخش لوامي توجه جاتب
 دکن برافراشت - و راجه جيسنگه و مهاراجه اجيت سنگه
 بے اجازت خسرواني از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پيش
 گرفتند - و پس از وصول بارطان باجتماع جمعيت پرداخته اکثر
 تهايه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهده اين مقدمه سيد
 حسين خان گردآزوي نوج قدیم و جدید نموده با سه پسر از
 ابوسعید خان و غيوث خان و حسن خان و یزنه از مهابست خان
 و در همشیره زاده محمد زمان خان و سيد مسعود خان در آنبیر
 مستعد بيگار شد - اما از بسکه راجه پوتيه مثل مور و ملخ از
 هر چهار طرف جوشيده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید
 سيد حسين خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان
 مزبور با جمعيت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درگا داس
 راجه ر دراميدان کاه دوره برداشت - راجه پوتيه مغلوب شده طريق
 قزاز پيمودند - اما بهر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

جا گرفت - و بصحبت ستمده آنجا گيذهب مهندريان برآمد
 سيد الياس بدکن شرافته نوکري حکام بيجاپور اختيار نموده
 بخطاب شروزه خان نامور گشت - و برآيه سوزاي فائز شده
 سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهي (که
 بسوزاي ميرزا راجه جيسنگه جهت تاديب عادل خان و تضرع
 ملک او تعيين گردیده بازها زن و خوردن بميان آمد) بغزل (سيد
 نام برده بجای پدر بسوزاي فوج و خطاب شروزه خان کامياب
 گشته زاي به بلذرتي برآرد - و چون استقلال و ضبط
 و ربط در کارهای بيجاپوريان نموده بود مدتها بکامرواني بسوزيد
 و سال سيم چون بيجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
 در دست بار اندرخت از تيز تارک عقيدت بر استان ارادت
 گذاشت - و عطای خلعت و شمشير و خنجر مرصع با علاقه
 مرواريد و اسب با ساز طلا و فيل با ساز نقره و منصب
 شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتياز
 برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار
 سوار درجه ارتقا پيمود - پس ازان با خان فيروز جنگ تعيقات
 شده بتسخور قلعه ابراهيم گنده منصف حيدرآباد (که دريغولا
 باهنگده معروف است) دستوري پذيرفت - پس ب حضور رسیده
 روز بوزن بر کلنده چهره و دريغ را بگلگونه زخم بياراست
 پس ازان جهت حفاظت بگشت و سيم اطراف ستاره مامور

گذرانیده باشد) از بود - از بود شعور امارات افزایش درامت و آثار
 ترقی شوکت از ناصبه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن
 هم استقلال و اقتدار همزه) بخدمت خانسماغانی نواب قدسیه
 زینب النساء بیگم سرمایه افتخار اندر خدمت - و بذریعه التفات
 آن عقیقه گواهی نمودن بخطاب خانی سرفرازی یافته مویه
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعد از دراجش
 در آرزوند - و در عهد خاد منزل چون خانسماغانی پدرش تقویض
 یافت دیوانی خالصه و تنی (که والد از از عهد خاد مکان
 بهم جمع داشت) بدر تعلق گرفت - و چون عذایت الله
 خان بصاحب صبغی کشمیر (خصت یافت نیابت خانسماغانی
 نیز بان کار دان کار شداس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط
 رفتن بر روز نامه حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید
 در تعیین دیوان اعلیٰ بسبب استنادگی ذوالفقار خان امیرالامرا
 اجمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه
 سهمت ملکی و مالی باگهی و دیده رقی پادشاهزاده عظیم الشان
 بهادر در زمین پوز سلطنت سر بر او نماید - بعیای دیوان مرع
 و مرصمت بالکی جهالت در تحصیل اعزاز نمود *

(۲) در [چند نسخه] بر متن (۳) در [بعضی نسخه] نسبت استغایگی

(۳) نسخه [۱-ب] باگهی ورزید پادشاهزاده *

بسیارے از مقامان بباط روزگار مہرہ جاں در باخته شہادت
کشت ممان گشتند . خان مذکور را ہم بعد از ورود موزک
فرخ سیری بدار بخلانہ شامچہاں آباد در کچہری خانسامانی
مقیم نمودند . و پس از چند روز بر طبق رقعہ نواب زیب النسا
بیگم (کہ دران وقت پادشاہ بیگم مخاطب ہوں) حکم استخلاص
شد . اہل رعایاش سامان جمعیت از سر گرفتند . و منتقلین او
شادی و خرمی اندوختند . ناگاہ آن شب (کہ بزم او ابستہ
ہزار امین ہوں) جانگزا خانہ دیگر زان . چند مغولہ (کہ
بیتسمہ کچی شہرت یافتہ ہوں) رسیدہ با بلاغ حکم قتل
ہوش از سرش زدند . و آن بیگناہ را با ہدایت کیش خان
جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دہلی برسم اختلاف
از ہم گذرانیدند *

دچی (کہ موجب قتل او تواند شد) بدو نہ پیوست
جوہ ہوانند کہ چون حکم رہائی او شرف نفاذ یافت سادات
اشارہ کردند کہ او را از پا در آورند . و برہے گویند کہ از باب عدان
(کہ در استیصال او سعی داشتند) از جانب بیگم صاحب
رقعہ منجول (کہ در افغا و اعدام او یاد افتد) از نظر پادشاہی
گذرانیدہ بعیاسم اقدام نمودند . و مقوی این روایت است
کہ بیگم صاحب ہانگم ملاقات محمد فرخ سیر شکوہ بیجا کشتن او
(کہ ابا محمد از متوسلان بیگم ہوں) بمیان آورد . پادشاہ ذکر

ازان باز کشید . گویند در نگاهداشتن سپاه قسمه صلاهی عام داده بود که بایوی خود و اسب کهنه ننگ گوش بگوش همچنان تازی بدرجه قبول بیوسست *

روز جنگ (که سر منلی هرزلی بدو تعلق داشت) بی باکانه قدم جرات پیش گذاشته زن و خورده عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد . در گرمی بازار آریزو سدی زخمهای کاری برداشت و یک چشم از آن رسیدن آسیب آن از کار رفته استگیر گردیده بزند انخانه انتقام نظر بند شد . صبیح نه ده ساله او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل بر آورده بخانه مغنیه میزانی پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محلات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بجزر و الحاح قطب الملک (که گاهی بر سادات بارگاه این ماجرا نگذاشته) موقوف نمود . صبیح مذکور بخانه خان مزبور رسید . سال مقام بشفاعت مبارز الملک سر بلذند خان از محبس زمانی یافته بصرامت امیر سر بلذندی یافت چون سر بلذند خان صوبه ارگجرات با همه آیان رسیده بخابره هنگامه مرگته (که قافهای بلده می تلخت) سد ابواب شهر نموده محصورانه می گذرانید خان مزبور حسب الصکم خسروانی بکمک از شدت با غنیمت لایم طریق مدارت بیمود . و سرچنگ

(۲) نسخه [ج] خان زمانی یافته .

پیوسته بمصعب عده سرفراز شد . و در هنگامی (که معارفت
 پادشاهی از متنان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت)
 تعیقات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت . چون مزاجش
 سرایا بقتله مجبول بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی
 برداشت . از آنجا (که پادشاه را وقایع عظیمه مثل مقابله
 شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود)
 افاض عین نموده ازان عزمیت باجمیر سبکرن بدیدله باتفاق
 راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت . و بعد قراغ
 از کار شوکای سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگه باستیصال
 از مرخص گشت . نام برده مرعوب شده هرروز جائز مخفی
 میشد . راجه سجان سنگه (که خود در کمپیان بنگاله مستظم
 بود) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع
 مهره بوطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده . بغایران بطالب از
 شنافتن . مردم آنجا خائف گردیده سران اجل رسیده از تن
 برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند . پس ازو سترسال (که
 منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهونهله رفت . از
 رخصت معارفت بوطن دان . پستز بوطن رسیده برویه ازنی
 سر هنگامه بردازی برداشت . لهذا سال بیست و دوم راجه
 جسونت سنگه بدیدله بتنبیه از شنافت . پس ازان بخوکوی

• سعادت الله خان •

از قوم نوابیت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان بمتصدیگری ضلع کوناک حیدر آباد سامور شده با استقلال بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل با خود و بزرگ آنجا سلوک نموده نامر بزرگی بر آورد - و چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاه عزیزست آن ضلع نمود از بمقتضای درجه بندی با استقبال پرداخته زره های موجود گذرانید - و توبین عزت و اعتبار (خصیصه تعلقه یانت - و مدتها دران مرز بوم به نیکنامی داد و دهش بمبر برده مطابق سنه

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را گذاشت - پس از دوست علی خان بواندر زاده اش بحکومت آنجا سروراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد او بمقابله پرداخته با اتفاق پورش صفور علی خان مقتول گردید همین درسمت خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله خان است که در قلعه تورچنایلی می بود - زگو بهونمله بمحاصره پرداخته قلعه را محظور و ارزا دستگیر ساخت - مدتی محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصی حاصل نمود - و در ضلع بیجاپور شتافته و زمیندار آن نواح گوسل جوسف *

درین ضمن (که فیما بین ناصر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشتر)

(۲) نسخه [ب] علی دوست خان (۳) در [بعض نسخه] نواب چندا صاحب

داشت - يك با ار منصوب بود - و يك در خانه اعتماد الدوله محمد
امين خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگيري وازد هفدهمستان
شده ابتدا بمنصب چهار صدي سرفراز گرويد - و در عهد
خالد منزل به هفتصدي ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده
(که پسران خالد منزل باشند) با نذر الفقار خان توسل جست
در کشتن سلطان جهان شاه نورد بلخ بظهور آورد - و در
جاندري آن بمنصب عمده سربلندي اندرخت - و در عهد
سلطان محمد فرخ سير بمنصب پنج هزاري پانچ هزار سوار و خطاب
دبير جنگ و تقرر صوبه دارى لاهور لوى افتخار پز ابراهيم
وزيرى انصرام مهم قوم گرد (که از وقت خالد منزل دران نواح
انواع فساد و ظلم بر مسلمين و هندو آنديار برپا نموده بود
و دران وقت خانخانان منعم خان با هي هزار سوار جهت
تنديه او تعيين يافته در لوهنگهه اوزا متخاصمه نمودند - و پادشاه
خود هم متوجه آن سمت شد - و از قلعه بدر وقت - پس
ازان محمد امين خان با فوج کثير در نهي از مغرز گشت اما
کاره نداشت) **قومان رفت ***

کيفيت قوم مذکور اينست که سابقاً نانک رام فقيرى دران
ملک شهرت بهم رسانيد - و مردم بيمار خصوص کهنر وهاي
پنجاب را بپادام عقيدت در آورد - و معتقدين دى را بکفه نامند

(۲) در [بعض نسخه] مرقوم :

سیف الدوله چهارم عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه
 بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند
 و این راتعه در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و بیست و هفت
 هجری زد داد - و سال یفجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
 صوبه داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایه زمینداری
 بنوکری پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیري میزد)
 بتغصیل (که در احوال صومئ الیه اندراج یافته) مقتول گشت
 و چون حسین خان خویشگی تعلقه دار قصور (که از لاهور
 هیزده کوهی ملتان رفته واقع است) سرکابی بنیاد نهاده خیال
 نفوس می بخش در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمع به پیکار او
 شتابت - و پس از تلافی فتنین زد و خورد بسیار در داده
 کار او با تمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرمگاه
 بحضور رسیده نعمت باز اندوخت - و سال هفتم چون
 صوبه داری لاهور بنام زکریا خان بسر او (که یزده اعتماد الدوله
 قمرالدین خان میشد) مقرر گردید از بنظم صوبه ملتان مامور
 گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا
 زد کرد - سردار جری خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم
 ولایت خود بیش از پیش منظور داشت *

• سیف الدوله سید شریف خان بهادر •

شجاع و جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

یکروزگی گنج لشکر معلی تعیین گردید - و بظهور ارزانی
 نیکدامی اندر خدمت - دستور بتحصیل جزیه هر چهار صوبه
 دکن (که از سابق تعلق بپادشاه داشت) دستوری یافت - اما
 شجاعت جنگ اواخر عهد خلدیمان امانت جزیه صوبه برار
 داشت - پس از آن رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
 (که نظم بعضی بلاد بچند کس گمناهم تعلق گرفته بود) به نیابت
 یکی از آنها بصوبه لاری اکبر آباد سورقرازی اندر خدمت - و از
 عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرانیده رفعت آصفجاء
 گزیده بدکن آمد - و به قبول از صوبه برار و بخشبگری سواران
 عز امتیاز اندر خدمت - و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه
 و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار لوامی بلذد رتبی
 برافراشت - و دو سه گدھی مفسدان را که محاصره نمود و بذاخت
 و تاراج رسانید عمل او در آن صوبه خوب نشست - و پس از
 انتقال آصفجاء ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ در القاب او
 افزود - و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت
 مطابق سنه (۱۱۶۴) یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری
 سفر آخرت گردید - مرد خوش ظاهر و خلیق بود - و گفتگوی او
 دلچسپی - لوفات بقرائص و سنن معین داشت - و نغمه و رقص را
 در مجلس او راه می - بشجاعت متصف بود - اما با معاملات

عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده در زخم برداشتن
 و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار ری در هزار سوار
 و خطاب بهادر و عطای علی و نقاره فرق امتیاز برافروخت - چند
 ثبات موبه داری ارزنگ آباد داشت - پس از آن بقومداری
 بهانه نامور گردید - آخرها بخطاب و ستم جنگ مغایب شده
 بنظم موبه بهجاپور نامزد گشت - در آنجا درق هستی برگرداند
 در همین حوز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن (که نظام الملک
 امپراطور بهایه وزارت رسیده جانب دکن مغادرت نمود) همراه
 آمده در جنگ مبارز خان شریک گردید - و از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار ری سوار و خطاب بهادر و عطای علی
 و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلمه داری و قومداری
 ماهر و کثرت بعد اوابی بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفروزی
 اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای علی جهاتردار
 امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود

مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و یک صد و شصت و هفت
 هجری بشور بقا شکان - اولاد نداشت - سیوهین طالب
 معنی الدین خان بهادر - از ابتدا در هندوستان بود - بقومداری
 جنوب موبه لاهور (که موطن بیابان بود) می بزرگداشت - بافق
 برادر خود حوز الله خان بهادر بفرمان نظام الملک امپراطور
 وارد دکن گردهیده پس از کشته شدن حوز خان بقومداری سرکار

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاه بدار
دقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق
گرفت) از انجا (که فیما بین هر دو از سابق مقاتله نبود)
افواج ادهام بر خاطر طرفین قاحت - مظفر جنگ بجمع سپاه
پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین
خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد ~~چهل~~ ~~و~~ ~~پنجاه~~
و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه
ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شدافته کار
بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان بهلچری (که
کمال استظهارش بانها بود) واقعه بخاطر راه داده جدائی گزیدند
ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت از درمیان آورده بود)
درین وقت طلبداشته بزاریه نظر بندگی بو نشاند - از انجا
(که قلم تقدیر بران زند بود که او چندس بریاست دکن برسد)
بهانر خان یغی با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان
نزد همزیانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ
بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردم (که درین قضیه متفق
بودند) مظفر جنگ را از گمقاروب عمارت نیل بر آورده مبارکباد
گفتند - و از بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون زاده
و متعلقات خود را در بندر بهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

ملایک خان و بمنصب شایان و خدمت داروقگی توپخانه
لوای بلند رنگی برافراشت. (دوست) که سادات بارهه محمد
فرخ سیر را گرفتند. سادات خان عرف سید حسین خان
با پسران تا چاندنی چوک رفته بودند و خورد پودانه با یک پسر
بقتل رسید. سه پسر از باقی ماندند. یک خان مزبور و سیف
خان و سید حسین خان - جایگزین آنها بضبط سادات بارهه درآمد
پس از آن خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگ (که
بآزورگی سلطان ابراهیم (ردان) شیوه همراهی داشتند)

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری
عقد فردوس [رامگاه با صبیبه محمد فرخ سیر (که از بطن گوهرنسا
بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لگ لگ رویه نیاز
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد
علاوه آن صبیبه خان مزبور هم بحباله نکاح فردوس [رامگاه درآمده
بصاحب محل مخاطب گشت. بدین جهات او بعفایت خاص
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزار و ثعلفه بخشیدگی
احدیان و پستر بخشیدگی چهارم از انتقال حمید الدین
خان عالمگیر قاهمی و بمنصب شش هزار و ثری نمود. و از آنجا
(که از هر دو بیگم فردوس [رامگاه را ارلان نبود) میرزا احمد
بیادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

تغییر از بهروز جنگ بهادر یسر کلان نظام الملک اصفجاء
مقرر گردید - در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش
هجری باز باجوبیز مفیدر جنگ بختیگری بدلم از قزار یافت
اما چون مفیدر جنگ نتوانست با قایم نمود و روانه تعدده
موبداری موبه ارنده شد خان مزبور هم همراه او رفت
و درانجا درگذشت .

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طغر جنگ *

یسر انورالدین خان بهادر شہامت جنگ - که پدرش حاجی
انور بصیغه پیشتمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیالانش
تصبه کویا مؤ موبه ارنده - و نام املی شہامت جنگ شیخ
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور
خلد مکان رفت پادشاه تغیر نام از کرده جان جهان مقرر ساخت
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و کانیبا امانت
جزیه سرکار سنگمذیر سرفروزی یافت - و دران وقت خواجه
محمد امانت خان فوجداری سنگمذیر داشت - صحبت
مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدی
بذکر سوزت شد) ناصبرده امانت جزیه بذکر سوزت و داروغگی
دارالضرب انجا گرفته درانجا رشده بهم رسانید - و در عهد
خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

(۲) نسخه [ب] کویا سوز (۳) نسخه [ج] یافته *

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود . و از علم
تصوف ماهر . با فقرا اعتقاد داشت . پسر کلانش که در وطن
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده . و پسر دوم او
محمد محفوظ خان بهادر . که در عمل صلابت جنگ بخطاب
شاهنشاهی جنگ امتیاز یافته چندسے بفرجدارئی کوهپیر مضاف
حیدر آباد می پرداخت . و مدتی در اوقات بود . برادرش
سراج الدوله لک رویه سال بار میداد . و تقریب سفر حجاز
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سوری رنگ یکن
شتافت . و فوجی از بر سر قلعه تورچانپای (که تعلق بسراج الدوله
دارد) برده در جنگ گرفتار گشت . و مدتی در قلعه مزبور
نظر بند ماند . در سه سال پیش از حانت تحریر فوت نمود
بمقدمت علمی آشنائی داشت . سیومین سراج الدوله مذکور
نام اصلی او محمد علی است . بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد . و پس از
شهادت ناصر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاه پوشان چینایان
(که قوم انگریزند) گردید . و بعد چاندسے [که آنها بر کلاه پوشان بدکن
بهاجری (که از قوم فرانسویس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایه
مروج برآمد . و از سیر فکری راهی یا پادشاه انگریز (که در ملک
فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

(۲) نسخه [ب] انواب حیدر علی خان بهادر .

* حرف الشیخین *

• شمس الدین محمد خان آنکه •

یسر میر یاز محمد غزنوی است - که کدخدایی در پیش مدش
 بود - مشار ایبه در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماهه
 در بغل درآمده - صورت راقه بیدر باز نمود - تعبیر کرد که
 درامت عظیم بتو روز نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد
 در بذر حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شده
 چون مرتبه ثانی جنت اشیانی بجنگ شیرو خان سوز از آگره
 متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفعت نیافته جمع را همراه
 گذاشته خود بلامرور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه یون
 چون دهم محرم سنه (۹۴۷) نصد و چهل و هفت در نواح
 قزوچ بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی
 افتاد امرا به جنگ زر گردانیده خود را بآب زدند - و عالی
 بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه بر لشکر
 مخالف تاخته بالکاح در لتخوان ازان معرکه درآمده فیل سواره
 از آب عبور کرد - و بنگار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد مشاهده
 (۲) نموده [ج] در بیست سالگی بخواب دید •

شد) آنکه خان بکوهت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سردر خلافت بجایوس عرش آشیانی زینت یافت آنکه خان با دیگر امرا بجهت آوردن مریم مکنی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت و هنگامی که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بدام خان مذکور (که در قبول خود بهیچ خوشاب بود) حکم صادر شد که لاهور را ببردگان خود میر سعید خان سپرده امرا حضور بآیدند - و بعد ملازمت علم و تقاره و تومان و توغ بیرام خان عذابت فرموده حکومت پنجاب بدر مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکنور به پنجاب بطریق یعنی مشخص شد آنکه خان را بطریق مذکور روانه نموده پادشاه خود هم از دهلی برآمد - هر چند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جهته در موضع گوناچور برگشته دادار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر مغول آنکه خان برهم زدند - اما *

* برای نعمت از بودن آئی *

* گر سپهری که سرنگون آئی *

آنکه خان بر قلب بیرام خان حمله برده متوهم ساخته بفتح و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندرز قدمبوس

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود . و ادوم خان را قبح

(که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش سال دیگر شهید شده *

۱۷۰

* تا شده سال فوت خان شهید *

از ساوج این واقعه آنکه خیل مسلح شده سر راه ادوم خان گرفتند

هر چند کشتن ادوم خان می شنیدند بفاخرت و رتبه ماهم آنکه

از ارجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند . تا آنکه

از آنها آمده بچشم خود دیدند . آشوب فر نشستم . عرش آشیانی

در تسایه و تسکین فرزندان و نوادگان خان شهید و تربیت

این طبقه و ارتقای مدارج این سلماه توجهات عظیم فرمود . آنکه خیل

جم غفیر بودند . از پنج هزار تا صدی منصب دار ملک در دست

دینها تظواهر میشد . هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران

وقت نبود . دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری

بمنصب عمدت پنج هزار و چهار هزار رسیده . معلوم نیست

که این همه هم نسبتان رضایی در عهد هیچ پادشاه بوده

و هر کدام بدین پایه بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلی خان نارنجی *

از امرای عهد جانت آشیانی است . در سفر و حضر ملتزم

رکاب ظفر انصاری آن پادشاه بوده . مصدر خدمات گردیده

در عهد عرش آشیانی سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد (بابه عذاب) صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهی (خصمت) یافت و پس از آن بتولدارى سارنگپور نامزد گشت - و مدتها وایالت ماند چراغ داد پورسئي هي المروضت - تا همان جا رو بهمت حیات بسپرد - و درون قاعه جانب جنوبی متصل دیوار حصار عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیکنگه نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده *

* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل *

* که شاید یکدم صاحب دل آنجا کند منزل *

رائه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکری نامی تخلص بخط خود این رباعی دران سنگ کزده * (رباعی) *

* چغندر دادم نشسته در صبح بگاه *

* هر کنگره مقبره شران شاد *

* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جا *

عمارت مذکور طرفه فضائی دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش (۳) که این گل زمین بنزول زیارت جهانگیروی رونق دیگر گرفت (جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعضی نسخه] نیکنگه - و در [بعضی] نیکنگه (۳) نسخه [پ ج] و شش شهری *

استخوان ریزه چند با کف خاکستری ظاهر نشد *

• شیخ کدائی کنبو •

پسر شیخ جمالی دهلوی سمک - نام از جلال بود - و جلالی تخلص می کرد - باشاره پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از ندمای سلطان سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت و در شعر و سخن در سطح سلیقه - و چاشنی کلاش بسیار راست مزه - از سمک *

* مازا ز خاک کویست پیراهنی سمک برتن *

* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق به حجاز رفت - و پس از آن سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین میرزا دارن هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی عبدالرحمن جامی (قدس سره العالی) صحبتها نگاهداشت و چون بهند معارفت کرد با غرض من مکانی مضامین گشت و از جذبات آشیانی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه کلیه درویشانه او را بوزن خویش مقرر ساخته - در سنه (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو همدان بوده تاریخ یافته اند - سیر العارفین از موافقات او سمک - در دهلوی

(۲) در [پیغمبر جا] مولانا آمده *

در محافل و مجالس بر جمیع سادات صحیح النصب ترجیح
 و تقدیم داد - و عظمت شان شیخ بموتیة رسید که سواره
 بعروش آشیانی مصلحتی می نمود - اما زرد از باده مرد افکن دنیا
 از جا رفته نخوت و تکبر (که بیخ یوکن قدیم دولتان است
 تا بنو دولتان چه رسد) پیش گرفته باحوال مساکین و شعفا
 مطلقا نمی پرداخت - چون تفرقه بحال بیرام خان راه یافت
 از حیوات جدا گشته بملازم عروش آشیانی رسید از آنجا (که
 مظنون و متیقن و متبع و شویف دربار منشأ و منبع این همه
 فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بیرام خان شیخ بود)
 ارکان خلافت او را مستوجب انواع سیاست شمرده در سعادت
 و آتش افروزی خود را معاف نداشتند - اما عروش آشیانی
 از کمال عاطفت و مهربانی بعنایت پدش آمد - لیکن آن رتبه
 و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد
 و شش در دهلی بعالم بقا شدت *

* شیخ محمد بخاری *

از امرای در هزاری و اکابر سادات هندوستان است - و طغانی
 شیخ فرید بخاری میشود - بدانش و حسن عقیدت ممتاز
 بود - مدتها در خدمت عروش آشیانی بحر برده خصوصیت
 بهم رسانید - فتو افغان خامه خیل (که تابعه چنار بنصرف داشته
 پناه گاه خود قرار داده بود) چون الواج بتسخیر او تعیین شد

مشار الیه از ملازمان بیروم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او
 بود - هنگامی (که جنم آشیانی بمسخر همدوستان نهضت
 فرمود) بیروم خان (که قندهار بجاگوش مقرر بوده) باهتمام
 شاه محمد تقویض نمود - و او حکومت آنجا را من حیث الاستقلال
 سرانجام میداد - و چون بهادر خان شیبانی برادر خان زمان
 (که بریاست زمین دار) از بد نهادی خدال گرفتن
 قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود
 - تفرق ساخته در کمین نشصک شاه محمد آگهی یافته آن جماعه را
 بیاسا رسانید - بهادر خان (که در حمله اندرزی کاره نیساخته)
 بزمین دار شتافته لشکر فرام آورد - و آماده جنگ و جدال
 گردید - شاه محمد چون کمک همدوستان در تصور کرد
 بفرماندای ابرو شاه طهماسب مقوی ملتجی شد - و نوشک
 که جنم آشیانی بآن والا دردمان فرار داده بود که بعد از فتح
 همدوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه
 جمع را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شون
 و هم قندهار بایشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان
 از جاگیر داران سیستان و غزاق و گرم سیر بفرستاد علی یار بیگ
 افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبری نداشت - ناگهانی
 بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان

اگرچه در اینک صاحب عالم آرا با این حکایت فی الجمله
توافق دارند (چه او مرزوم شاهنامه اخبار طراز خود ساخته - که
بدرخواست شاه محمد قلاتی اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین
میرزا را با ولی خلیفه شاملو بمعارضت تعیین کرد - چون شاه وردی
پسر خلیفه شاملو با فوج غافل بوسر بهادر خان ریخته او را
و هکرای بادیه هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حیله پیش آمده
بقلعه داری پرداخت - امرای قولباش زمین داور را محاصرت
شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (۹۶۵) نهصد
و شصت و پنج علی سلطان ثانی اغای ذوالقدر را با لشکر جوار
بمسخر قندهار نامزد نمود - و ایالت آنجا را بسطان حسین میرزا
تفویض فرمود - شاه محمد قلاتی تا شش ماه بلوازم محاصره
اشتغال داشت - چون مدد سه از هیچ طرف بار نرسید دست
در دامن استیمان زده پس از معاهده در پیمان قلعه سپرده
رزانة دیار هند گردید) یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان
هر کدام جانب خود نگاه داشته جرح جنابانیده باشند - و اگر
تطبیق دهند بین الرایتین هم مرزگی می گیرند که لایحقی »

بالجمله شاه محمد قلاتی در آخر سال سیوم بمقررت
عروش اشیانی استسعاان یافته مشمول عواطف پادشاهی گشته
بتدریج بمنصب در وزارت و خطاب عالی اختصاص گرفت
سال دوازدهم بهاسبانی قلعه کوچه و حکومت آنقدر در سر بلندی

زنده بقادل هم رسيد . چهار ماه بر بستر زنجبوري افتاده
جان بجان آفرين سمورد *

گويند از اژ شيوه بے حفاظتي با زن ديوان پدر خون تعلق خاطر
داشت . زن بعبث منشي تن در نميداد . پدرش درين باب ارزا
منع ميکرد . و نصيحت مي نمود . او روزي از موعظت پدر
بهم برآمده شمشيرت خوارك نمود . سبحان الله زهر سنگين لي
و غريب بے مروتي . شاع را با اصل تيزه کردن تيشه بر پاي
خود زن است . و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را
بچاه مذلت افکندن *

* بيست *

* از مکافات عمل غافل مشو .

* گندم از گندم برويد جو ز جو *

پسر درم از قيام خان است . در عهد جهانگيري بقطاب خاني
معزز گردیده مدتها بخدمت قراولي قيام داشت *

صغفي نماند که از تدبير الايام قلعه تذهار متنازع فيه
سلسله عايله مقويه و خاندان عظمت بنديان تيموريه است . گاه
اين ناحيه بفرمانرواي آن طبقه منظم بوده . و گاه بارليانی
اين دولت متعلق . باعتبار آنکه فو درس مکاني از ارغونيه انتزاع
نموده در انتساب آن بسلسله چغتائي شکی نيمست . و بذابوان (که
در سواف ايام بسلطین خراسان تعلق داشته و جنم آشياني
بشاه ايران و عهد پيشکش آن کرده) اگر سلاطين مغويه دموي

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزی چند حصار شده آن
 مملکت را بدو گذاشت - و او باز زمام ایالت آن آنگه را بکف
 کفایت ارضیاری داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطه
 تصرف شاه اسمعیل مفوی در آمد شجاع بیگ بشاه ساسله جفایان
 اخصاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه باز گشته
 می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را کبیر گرفت
 شجاع بیگ بدرومیش خان شاملو بیگلربیگی هرات استفاده
 نمود - او در خدمت بابری التماس کرد - که شجاع بیگ
 اظهار بندگی شاهی می نماید - مذاقت فیما بین مقتضی
 عدم تعرض حال اوست - فردوس مکانی بکابل نوای معارفت
 بر افرخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمد در قندهار
 گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اتمدان مملکت
 بتصرف فردوس مکانی داد - و پادشاه آن را به میرزا کامران
 پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائی شاه
 طهماسب سنه (۹۳۱) نهصد و چهل و یک نام میرزا
 برادر شاه با افریروز خان شاملو (که بیگلربیگی خراسان و لکه
 میرزا بود) بی استغنا و استیذان شاهی بر سر قندهار آمد
 خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکانی بود - و از

(۲) نسخه [ب] بهر منقش - یا بهر پیش باشد (۳) نسخه [ج]

میرساندم - و باز سوانجام بوزش قندهار نموده روانه شد
 و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که
 بطرف آذربایجان با سلطان دم - مقابله دارد) کمک متعذر است
 ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو
 استحکام داد، بلاهیز برگشت - و چون هندوستان بعامت
 آسیای افغانان محل سکونت چغتایه نماند میرزا کامران بکابل -
 شتافت - و میرزا همدان از جنت آشیانی جدا شده قندهار را
 متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکر فرام آورده تا ششماه
 گرد قلعه نشست - میرزا همدان از بے آذوقی به تنگ آمده بعهد
 در پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری
 برادر دم خود داد بکابل شتافت - چون جنت آشیانی
 در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک
 درخواست رده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمین
 شاهي بپردازم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید)
 به بوداغ خان قاجار (که سردار لشکر قزلباش و لایع سلطان مراد
 میرزا کومک جنت آشیانی بود) حواله فرمود - لیکن هنوز
 مهمات پادشاهی سرانجام نیافته بحسبت زه و زائد امرای چغتایه
 ماهی نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان
 (که دولتخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بغیر مغایرت

* ز بالا و پائین دژ می نمود *

* چو آتش تزیینش و هندی چو درند *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هندی گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهی ایران ضعیف تر گردید میراریمس ابدالی (که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود) آن قلعه را بقصد آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدومت خان مغزول ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمک ذکر یافته - پس ازان بشه پادشاه انتقال نمود - و در دیولا گویند بحکم آن پادشاه ذری الاقطار آن ولایت رونق دیگر یافته و در حوالی قلعه معمور و طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

تذرهار مملکت سی و سبع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا (۲) تا غور و غرجستان سه صد گره - و عرض از سند تا قره درهست و شصت - شرقی سند - و غربی قره - شمالی غربی غور و غرجستان و شمالی شرقی کابل و غزنون - جنوبی سیوی - تلمه قندهار بدشوار کشائی شرقی عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سی و سه درجه - بنگاه بیشتر روس افغان و پارچ و ابدالی - بیست و چهار مجال اسمت بجمع هفت کورز نام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

(۲) نسخه [ب] تا غرجستان *

و هفت هجری جنک مکانی متولد گشت - و بهمنامی شیخ

شاهزاده سلطان محمد سلیم مصری گردید * * *
 ۱۷۷

* در شہوار لجه اکثر * تاریخ است

و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع

شد و نفس شیخ گپرا گردید) سیکری را مصر جامع ساخته

عالی اسامی و خانقاه رفیع بنا با مدرسه بصرف پنج لک ریبه
 ۱۸۲

مرتب گشت * و لایری فی البلاد ثانیها * تاریخ یافته اند

و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و هدائق نظر قریب

اطراف شهر - صورت ابداع بندیرقت - چون در اثنامی آزادی

آن معمره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موصوم نمایند - بفتح پور زہانزد خلق گردید - همین نام

مطہوع پادشاه افتاد - شیخ در سنہ (۹۷۹) نصد و هفتاد و نہ
 ۱۷۱

هجری رحلت نمود * شیخ مدنی * تاریخ است - بذایر اغلاس

و اعتقادے (که مرش آشیانی را بشیخ بهم رسیده بود) پسران

و خوبشان و نبائر و احقاد ایشان - بمنام علیہ و مراتب عمدہ

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیہ شیخ برضاع و فطام

شاهزادہ سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او

به نصبت کولکاشی سرمایہ افتخار آندوخته اکثرے بیایہ پنجہزاری

برآمده صاحب طیل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعلقیان روزگار بسا خوبیهای گزیده

خان و مير ابو تراب (که همواره بتوسيل عوائل مستعدای مهم
 گجرات - مي نمودند) کسبل فرمود - موصی الیه در اثنای راه
 با مير ابو تراب برخوردند پيش اعتماد خان بگجرات رفت
 و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه
 آورد - بستو در کومکيان خان اعظم کوکه تعيينات صوبه گجرات
 گشت - پس ازان بتقریب کامياب ملازمت حضور گردیده در ذیل
 امرا (که در سفر اباغار گجرات پيش پيش روانه شده بودند)
 بدان سمت گام جلادست برزد - و پس ازان بحکومت اوچين مريلند
 گشته نوای اعتبار برافراشت - و بخطاب تقابلی خانی چهار
 امتیاز برافروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون
 محمد خان بحکومت پتن گجرات سومایه انتظار اندوخت
 از امرای در هزاری ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خراهرزاده و خویش ترمی بیگ
 خان است - بدولت عواطف جنم آشیانی بخطاب مقیم خانی
 سر برافراخته بین الامثال و الاقوان امتیاز بهم رسانید - در ایام
 هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بمیرزا عسکری بیوسمت
 و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعه
 تندهار محصور بوده مراسم پامپانی و تحصن بجا می آورد
 چون میرزا زینهار می گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیون را

دولت ناشایسته اندیشید (سرزنش ژوانی (که اصالت منشان را
 زخمش کاری تر از شمشیر ابدار است) فرموده نون خانخانان
 فرستان - که بهر چه سزایار داند از عفو و انزقام بعمل
 آرد - خانخانان ازین عاطفت بسواس برداخته در اعزاز
 و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست صفح جرمه او
 نمود - ملتس او پذیرفته بطلب ممتاز فرمود - در سال
 بیست و دوم بمذنب سه هزاری و حکومت مالوه و سپه سالاری
 آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه
 (۹۸۸) نهمد و هشتاد و هشت لغت امرای بد سرشت
 بتک در بهار عرصه فتنه و فساد برآراستند از حسب اطلب
 پادشاهی از سارنگپور یک منزل برآمده بود - عوض بیگ
 برلاس با جمعه از سلازمان او از سخت گیری و بد سلوکی
 (که موجب سپاه بیخساری باز داشت - و بنگریده دشمنها
 سرزنش نموده) اخلاص کزنی و خیرسگای از دست فرهشته
 در کهن بد اندیشی بودند - هنگام کوچ (که بیشتره همراه
 بقه دیار سردار (نوریده - و در کج گریه شغل کوچ داشتند)
 حاجی شهاب نامی را بصراری برداشته هنگامه آرای ستیزه
 گشتند - غوغای عظیم برخاست - قوم خان بهرش جوئی آگهی
 شده بگزید جان فرسا نقد زندگی در باخت - شجاعت خان از

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث منذ عالی داشت - و باوصف افاده علوم باشغال سلسله علیّه چشمت مواظبت می نمود - حبس نفس بجائز رسانید که تا یک پیر دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دهم جلوس عرش ایشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلیٰ بمنصب مدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمروز ایام جلالت امور سلطنت نیز بصوابیدین از بازگردید - و در قرب منزلت پادشاهی بمنوبه رسید که باستماع حدیث شریف عرش ایشیانی بخانه اش میرفت - و چون در آن وقت اکبر پادشاه پتروغیب شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر فراران جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزدن روزی بتقریب سالگه در ملیوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه عرش ایشیانی رسیده پاره شد - همواره تنگی کرد - نزن واده شکایت کردند - که بایسته در خاوت شیخ منع می کرد مرتب مکانی گفتیم برقم گران خاطر نشوی - باعث نجات اخروی ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادت منتهی متحمل شد و چون هر روز شیخ و مضمدم الملک باهتمای بر تعصب

فرض و سزا نباشد - و سبب ترقیه عالمیان گردد (مخالفت آن موجب خصوائی دنیوی و سقط اخروی است - چه مرتبه پادشاه عادل زیاده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکرات نوشته بهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملک سلطانپوری و غازی خان بدخشی و حکیم الملک و دیگر علمای وقت رسانیده * و کان ذلک فی شهر جمادی سنة (۹۸۷) سبع و ثمانین و تسع مائة * و چون از شیخ عبد النبی و مخدوم الملک حرفهای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما باکراه و جبر مبر کرده گرفته اند عرش آشیانی در همین سال شیخ را قافله باشی حاج کرده زرت (که بشرفاد از باب استحقاق آن امکنه شریفه مفرستادند) حواله فرمود - و یا مخدوم الملک دستوری یافت - و بدین تقریب اشراج ایضا از ممالک محروسه بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد بر ریاضت مشغول بوده بدون طلب عود بدیاز خود نمایند - چون بهسبب آمدن میرزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و نکاله یک گونه هرج و مرج در هندوستان افتاد ایضا (که مترصد چنین هنگامه بودند) مع شیخ زائد مسموع نموده عزیمت معارفت مصمم ساختند - و با رمق تهنیت شریف مکه از مخالف حکم پادشاهی بدریا نوردی در آمده در سال بیست و هفتم با احمد آباد کجرات بار اقامت کشوند - اگرچه بیگمان محل

سیالکوت مضرب خیم بادشاهی بود (شیخ در منزل حکیم ابوالفتح سرگور هرزه گوئی شده از شورش جنون جمدهر حکیم را برخود زد - مردم قراهم آمده از دست او باز کشیدند - و زخم او را بحضور عرش آشیانی بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند پادشاه بدسمی خود زخم او را بضمه زد - و هرچند حکیمان آزمون کار امراز داشتند که این جوارحت مرهم پذیرفتنی نیست و بعد از در ماء حالش بجائز کشید که نبض شناسان قاروره دان - هم دسمی باز داشتند لیکن پادشاه همواره از دلدهی نوید رسان بندرستی بود - چون هنوز در اجل از تاختیرت رفته بود در کمتر زمانی بحال خویش آمد - پس از آن بوقت موجود گرد هستی از دامن درگار خون برافشانده در وطن بیاسود *

گویند برهن زنی کشا نام در خانه داشت - آن مائت درگار پس از فوت شیخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب احداث نموده و دیهات اطراف را باجازه گرفته در رونق افزائی باغ (که شیخ در آن مدفون بود) می کوشید - و از پنجهزاری تا سپاهی هرکه از آن راه می گتشم فراخور احوالش بغفاست شیخان می کشید - و با آنکه کبر سن دریافته و بصارت رفته بود شیوه مریضه را از دسمی نهاده تا شصت سال کنابیش احمای نام شوهر خود نمود *

* ع *

* نه هر زن زن استی و نه هر مرد مرد *

بیٹھا دان - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت
 آشفته تر شده - او را در زندان خانہ برنشانند - پس از چندست بغیر
 جرائم مشمول عواطفہ بیکران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات
 تحصیل سعادت می نمود - از انجا (کہ بمیکساری خو کرده بود)
 آخر کار رخصت ہم رسانید - سال سیم (کہ عزیمت زابلستان
 در پیش بود) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودھیانہ
 توقف گزید - در همان سال مطابق سنہ (۹۹۳) نصد و نود
 و سه هجری یا بعدم خانہ در کشید *

• شہاب الدین احمد خان •

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار
 امتیاز داشت - در اوائل جلوس بحکومت دارالملک دہلی
 اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الثوری سنہ (۹۶۷)
 نصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی پیرام
 خان را بجهت مہمات در آگرہ گذاشته بعزم شکار برآمد و تا
 سکندرآباد شکارگان رسید مہم انکہ انحراف مزاج مریم مکانی را
 (کہ در دہلی تشریف داشت) تقریب ساخته بوسم عیادت
 ترغیب رفتن دہلی نمود - مہائم مزاج پادشاهی افتاد - چون
 شہاب الدین احمد خان (کہ با مہم انکہ خویشتی و درستی
 داشت) باستقبال رسید عرضداشت کہ این آمدنہا (کہ بے

(۲) نسخہ [ب] مہمات آگرہ

ميرزاان باغيه (كه پيران ديار بتغلب بستيللا یافته بودند) تعين فرمود . آن ناسپاسان ثبات از دست داده پيش از جنگ بگجرات بدر زدند . چون سال سيزدهم طلب حضور شده مظفر خان دوران اعلى از كثرت اشغال ملكي و مالي بخالصت پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد . آنرا بدر نامزد نمودند او از جزيري و كاروباري نعتي شايسته و انتظامي گزيده دان سال بيست و يك بمنصب پنج هزاري سر ~~مختار~~ برافراخته بسپهسالاري مملكت مالوه تعين گشت . و سال بيست و دوم چون از وزير خان كارهاي گجرات باقتلا آمد حكومت آنجا بدر تفويض يافت . و در سال بيست و هشتم چون اعتماد خان از تغير او بايالت گجرات دو رسيد خان مذكور بعزم حضور از احمد آباد برآمد . ملازمان ب حقيقت از سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (كه در پناه كانهيا روزگار مي گذرانيد) طلبيده بسري و سرداري دستمايه آشوب گردانيدند . شهاب الدين احمد خان بالقباء ابن ناره همت گماشته كار برده آراشي كشيد . پيش ازآنكه آريزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالفان پيوستند . دوران سواسيمگي يكي از نوكران زخمه هم رسانيد . چندان و فاكيش خان را

(۲) نسخه [ج] ثبات قيم . (۳) در [بعض نسخه] و ميرم (۴) در بعض نسخه [كاپتها] *

خودان وقت بوده - و در قصبة سیکوری (که چهار کوره‌ی
اکبر آباد است - و عرش آشپانی در آن جا قلعه و شهر بنا
یذا کرده بفتح پوز مخاطب ساخت) کنگ عزمت گزیده
برداشت (۲) و مجاهدت می برداشت - چون اولاد عرش آشپانی
زنده نمی ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نمودند
روی التجا بشیخ سلیم هم آردن - در همان ایام مادر شاهزاده
سلطان سلیم باز در شد - این معنی موجب مزین حسن ظن
گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکانی برای جامله مذکور
اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت
نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ
درین دولت بهدراج ترقی رسیده *

شیخ ابراهیم مدعی بتعییناتی شاهزادگان در دار الخلافه

(۳)

اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس
با برخی مبارزان بتهانه داری لادائی و تنبیه سرکشان آنقدر
مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی از فزغ
استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر
مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکرمک خان اعظم
کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاه تودعات شاهان بتقدیم
رسانید - پستتر با رزق خان در دفع قتلو (که در آدیسه

(۲) نسخه [ج] بریاضات و مجاهدت (۳) در [بعضی نسخه] اکبره .

و درز جنگ با صیرزا دستگیر مردم پادشاهی شده بیاسا رسید
 یحییوش شیرویه ملازمک عرش آشدانی دریافتند ابتدا در کومکدان
 منعم خان خانخانان تعیین جنگه گردید - و در جنگ دزدان افغان
 (که در حدرد آدیسه رودان) جوهر مردانگی بر روی
 روز آرد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهین شاهزاده
 سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - بهمنو همراه
 صیرزا خان خانخانان بمسکت کجرات نامزد شده سال سیم
 بانفاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمو خدمت بست - و سال
 سی و دوم با مطلب خان بهتغیبه جلاله تاریکی سامور گردید
 و سال سی و نهم بخطاب خانی سرپادزی یافتند بیاسدانی
 اجمیر سرمایه مباحات اندوخت - از امرای هزاری سم *

* شیخ عبدالله خان *

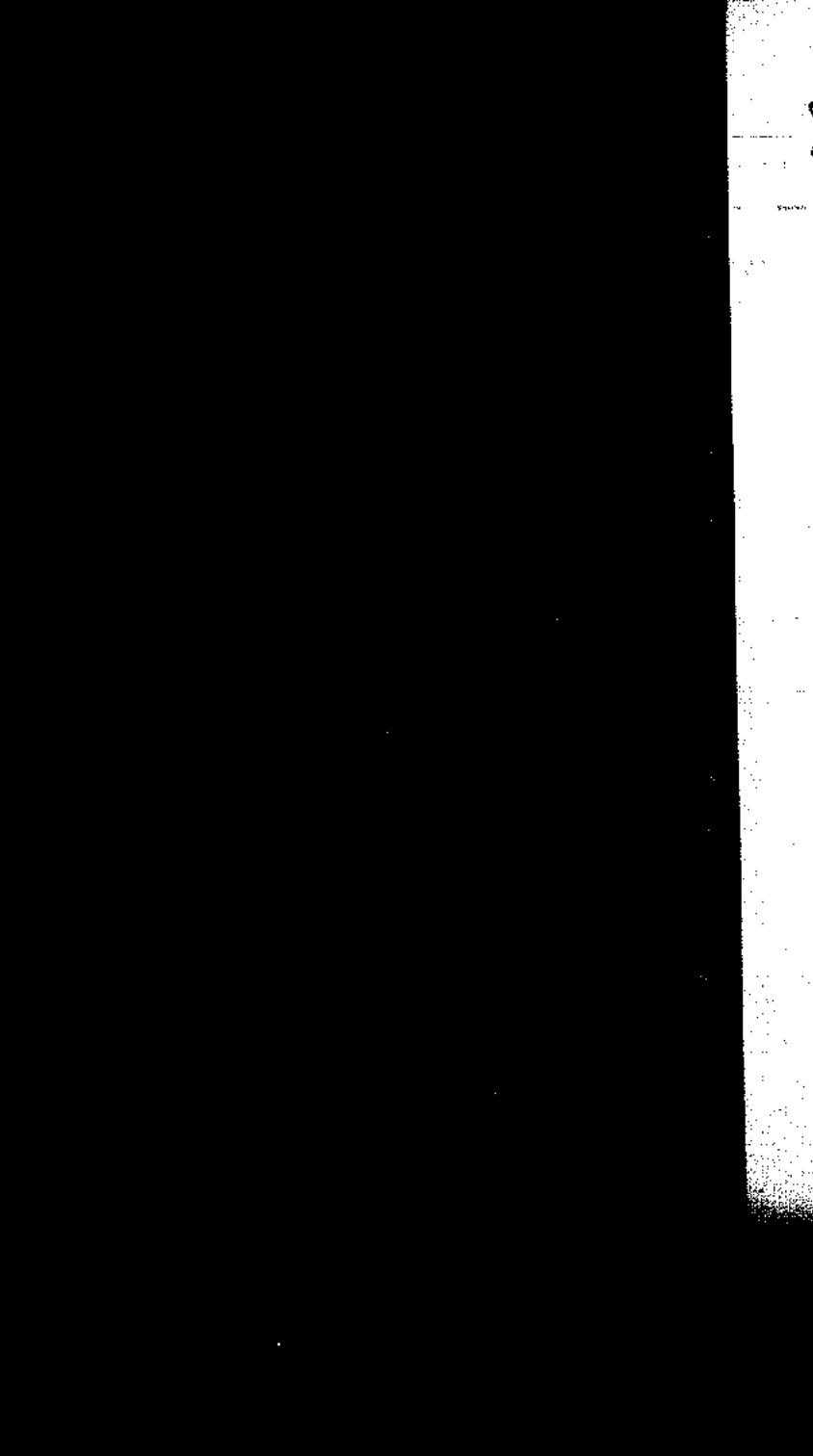
خلف ارشد اسرؤ مشائخ الشطار شیخ محمد غوث
 گوالیاری سم - از بصران آن بزرگوار شیخ عبدالله و شیخ
 ضیاءالله بمزید اشتها اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری
 معروف - در علم دعوت و تکلیف شاگرد رشید پدر رالا بمقدار
 و در اهدا و ارشاد خلائق جانشین والد گرامی مفاوت بود
 بسرموشت تقدیر یا نشه فقر و درویشی نوکری پادشاهی اختیار
 نموده در سلکت امرای اکبری انتظام یافت - پیوسته در یساتها
 بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانید - و همواره

آمدند - روزگ پادشاه فرمود که شیخ صیاء ببله یان ما نکرد
علامی شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خورد را
بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چندسے یکے از حرماهای شہزادہ
دانبال حاملہ ہوں - پادشاه فرمود کہ وقت رضع حمل
بمزل شیخ برند - هر چند شیخ عذرہا برانگیخت پذیرا
نہ افتاد - آن عقیقہ را آوردند - چون شیخ را تفرغ نفس الاموی
بود از زندگی ستوہ آمدہ بعد از ہفتہ جان بسپرد *

باقضای مقام مجملے از احوال والد ماجد این ہر دو
برادر نسبت می کردند - شیخ محمد غوث و برادر کلانش
شیخ بہول از فرزاد شیخ فرید عطار اند - و از مشاہیر مشائخ وقت
بودند - ہر دو در دعوت اسما کمال مہارت و نفس گیرا داشتند
شیخ بہول مرید شاہ قمیص است - کہ در ساندھورا آسودہ
جنت آشیانی را بدر اخلص و ارادے بہم رسید - با آنکہ
باخواجہ خارند محمود نیریہ خواجہ ناصر الدین احرار بیعت
داشت خلع ربقہ مریدیہ او نمودہ بشیخ بیعت کرد - خواجہ
بر آشفت - و ترک وفات کردہ از ہند بوطن شتافت - در این
بیعت بزخواند *

* ہمای گو مہکن سایہ شرف ہوگز *
* دران دیار کہ طوطی کم از عن باشد *

(۲) در [بعضی نسخہ] ہول - و در [بعضی نسخہ] اکبرنامہ [بہلول (۳)
نسخہ [۲] فیض *



گذرد زه - شیخ محمد غوث * تقدیمات شهیدان * تاریخ یافته
عمرش در ظاهر قلعه بیان است - بالای کوه *

جنم آشیانی از نقل شیخ ^{قرین} کاسف و اندوه گشته
طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک
و مرعی داشت - او مرید حاجی حمید گویاری غزنوی است
که او مرید شیخ قاضی ^(۲) بنگالی و او مرید شیخ عبدالله
شکاری است - نامش ابوالمرید محمد - و از جانب پیر
بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چنانچه مرید بهار بحکم
پیر بسر بوده و چند سال بجهل نشینی گذرانیده در سنه
(۹۲۹) نهصد و بیست و نه جواهر حسنه را (که تصدیه است

مشهور) دران خلوت نشینی از سواد به بیاض آورد - و درین
هنگام عمرش بیست و در سال بود - چون شیر شاه در سنه

(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت
شیخ بغیر اشتهار ربط خود با همایون پادشاه اذن شد تا که گشته
بکجرات شتافت - و در آنجا خانقاہ عالی بنا نهاد - فراروان
مردم آندیار را بفراوند مغربی برخواست - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و یک زایمان همایونی در دیار هند افراخته شد
شیخ از کجرات اراده معارفت تصمیم نموده در سال (۹۶۳)
نهصد و شصت و سه (که آغاز سلطنت اثنی عشری عرش آشیانی است)

(۲) در [بعضی نسخه] ثانی (۳) نسخه [۱] ب [خود و همایون]

از آگره برآمده عرصه گوالیار بقدم پادشاهی رونق پذیرفت
ظاهر شد که گاران قبیاق همراهِ شیخ محمد ثوث از کجرات
آورده اند - حکم شد که بیهای دلخواه از سوداگران بگیرند
درین میانه معروض کرده که شیخ و کسان او بهتر ازین گاران
دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآنکه
شیخ آنها را پیشکش خواهد کرد - چون عرش آشیانی تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهی را معتزم شمرده حرز آفت بیروم خانی
اندهشید - و جمیع گاران را (که بمردم شیخ ماهر بود) یا سایر تحف
و هدایا د نوادر کجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات
حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت
دست ارادت بکس داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست
خود را دراز کرده دست عرش آشیانی گرفت - و گفت ما دست
شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه
نقل می کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده
ترتیب داده سرگرم نشانی نشاط بودیم - و بر طبق گرفتن گاران
و طرز دراز دستی شیخ خنده داشتیم *

* بزیر دلق ملمس کینسدها دارند *

* دراز دستی این کوته استخوان بین *

پس از آن مرد ساده بود آرا در هنگام عوام باین روش
مباهات می نمود - و این حکایت از افاضه هفت تحریر

بجانب آنها آورده) با جواب شیخ درین جا بصورت مقام
ارتسام می یابد * * صحیفه شاهی *

بعد از عرض ادب دست بوس . معرض آنکه غایت
قدیر لم یزل از گروه دشواری تقدیر به بدرقه توجه و دعای
ایشان و جمیع درویشان باسانی برآورد - و از سوانح روزگار
ناتکه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومین ملازمت باعث آزار
خاطر و سبب تیوگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام
خیال در گرد این اندیشه بود - که آن دیو سرشت مردم بآن
ذات منکوت مفات چه سلوک کرده باشند - چون شفید (که
در همان نزدیکی حضرت بذبار کجرات فرمودند) دل از آن
آندوه گرفتاری ندرت رهائی یافتم - و پیوسته از صدق عقیدت
اصیدر آسمت - ^(۲) که فیض فضل کودگار همچنان که از تنگنای
آسمت بیرون آورده از بند آندوه نائی مذکور آزاد ساخت
از محنت مفارقت صوری نیز خلاصی بخشد - سبحان اله
چگونه سئاس و شکر گذاری بیفین باطن نشین آن رهنامای
حقیقی بتقدم رساند - با اکثر اسباب پریشانی (که بظاهر قالب
مور پیچیده است) در جمعیت رعدت سرای سویدای قلب
باندازه یک ذره قصور و نادرست راه نیافتد - راه آمد و رفت
باندازه تامله دعای خیر پیوسته مسلوک باد * جواب *

و عالم علوم ظاهر بود (مرید وی است - بیکه بعینه گفت
 که یا این علم و دانش دست انانیت بشیخ (که چندان علم
 ندرون) داد - مزمود جای شکر است - که پیغمبر من امی
 است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارفین
 بدیزید بسطامی ملقبی میشود - و لهذا در روم ابن خانوده
 به بسطامیه شهرت دارد - و چون یک از وسائط این سلسله
 شیخ ابو الحسن عشقی سمت (قدس سره) در ایران و توران
 عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند
 که در سلوک از مشائخ دیگر سلسل نیز تری و گرم تر اند
 و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و حجه بافاضه سالکان
 شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
 هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاری است - که در نسب
به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 میرسد - و در ازادت بهرقت واسطه بدیزید بسطامی (قدس سره)
 و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ
 نجم الدین کبری (رحمه الله علیه) میرسد - در مآثر مالویه
 سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هشت صد و نون در گذشت
 همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب
 هندوستان بازشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

در عهد سلیم شاه بریط شیخ علائی مهدری بمهدومت شهرت
گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد
آغاز اکبری (که امرای چغتای بیشتر در عرصه بودند) بطریقه
نقشبندیه خود را دانمود - و پس ازان بمسلسله مشائخ همدانیه
منسوب میگردد - چون آخرها مراقبه دربار را فرو گزمتند بونگ
ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتها یافت - تفسیر
موسوم بمنبع العیون - مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته
و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش آشتیانی
(که بگواهی علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تحریر یافته
در ذیل آن مرقوم نمود که این امر سه ست که از معالمنا منتظر آن
بودم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمذخر هم امتیاز یافت
اگرچه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانیده
در سنه (۱۰۰۱) یک هزار و یک در بلده لاهور زندگی سپرد
۱۰۰۱
* شیخ کامل * تاریخ فرقی یافته اند *

شیخ فیضی در سنه (۹۵۴) نهد و پنجاه و چهار متون
شد - بدقت طبع و حدود ذهن از جمیع علوم بخشه زافر
برداشته - در حکمت و تربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش
فرا پیش گرفته و نجوران تپی دست را چاره میکرد - ابتدا
بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزی بهمراهی

(۲) نسخه [ج] شیخ ملائی *

افتاده بهجازه اخراج يافت - و آخر جان و مال بخوارزي
و ذلت در باخت *

و چون شيخ حسين شعر را باعلی مرتبه رسانيده بود
در سال سيم بخطاب ملك الشعراء مورد مباحم گردید - و در
سال سي و سيوم خواست که زمين خمسة را جولانگاه طبع خود سازد
برايو مخزن اسرار مرکز ادرار - بسه هزار بيت - و مقابل
خسرو شيرين سلیمان و بلقيس - و بجای ليلي و شهجنون
نلدن - که از ديويين داستانهای هندوستان است - هر يك
بچهار هزار بيت - و در وزن هفت پيكر هفت کشور - و در
بهر سقدر نامه اکتبر نامه - هر کدام به پنجهزار بيت بر سخته اند
در کمتر زمانه عنوان پنج نامه با برخه داستان برشته نظم
کشیده دل نهاده اتمام نگشت - ميگفت که هنگام ستردن نقش
هشتي است - نه نگارن ماخون بيشطاق بلند نامي *

در سال سي و نهم عرش اشخاني بانجام تاکيد بکار بردند
(۲)
و حکم شد اول افسانه نلدن بترازي سخن برسند - در
همان سال پديان رسانيده از نظر گذرانيد - اما چون از
ديرباز تلپائي دوست داشته و راه خموشي سپردے با گوشش
يادشاهي خمسة انجام نگرفت - در سر آغاز اخجوزي (که
صديق النفس داشت) بر سخته بود *

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که
تا حال هیچ کس از محول علما با ولوع آنها در علوم تقسیم
بے نقط نوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه (که
ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل
فضیلت خواهد بود *

گویند از متورکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح
نقیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و شایسته
شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم
پادشاهانها مامور میشد - بمفازت هم نوز حکام دکن شرفیه
زیاده بر چهار صدی منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه
برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار
و پانصدی شده - و آخر بعضی مراتب منصب و دولت رسید
جمع (که آفتاب پرستی را بعرض آشیانی نسبت دهند)
این قطعه شیخ را استشهاد دارند *

* شعر *

* قسمت نگر که در خور هر جوهری عطا است *

* آئینه با سنگد و با اکبر آفتاب *

* از می کند معاینه خود در آئینه *

* این می کند مشاهده حق در آفتاب *

اگرچه شکر نیست که این نیرو اعظم و فروغ بخش عالم از
اعظم آلاء قدرت الهی است و بقدر بهمت جهان کون و قصاد

گرددیده از مدعی منصب برقیه امارت فائز گشت - و بخدمت
میرتورگی اختصاص یافت - در سال شانزدهم (که لشکر
خان میربخشی معاتب شد) مأموب او بشهباز خان مقروض
گشته پس از چند سال میربخشیگری نیز ضمیمه گردید - و در
سال بیست و یکم به تفضیه نمودن منشان (آهور علی الخصوص
کله پسر زای رام نبیره زای مالدیو و آسخر قلاع سوانه
متعلقه جوده پور دستوری یافت - جمعی از سرکشان آن ناحیه
در قلعه دیکور سواستکار میخازیدند - نقضتین همت بکشایش
آن گماشت - در کمتر فرصتی فیروز مندی رو داد - گریه
انجوه بگونیهستی نگونصار آمدند - و پس ازان قلعه در تازه کشوده
روی همت بتمسخر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است)
آورد - متحصنان بزهار در آمده قلعه سپردند - شهباز خان
بعضور رسیده بالطائف پادشاهی اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (۹۸۳) نصد و هشتاد
و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گچیتی تعیین شد
او از زمینداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر
پادشاهی همراهی گردیده در کشایش بنگاله خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده - و بتخلیه راهی رخصت گزیده گرفته بولایت
خون آمد - و از شورش طلبی بهنگام آشوب بنگاله (که پس از
فوت منعم خان برخاست) بخضال قیام در شده رهزنی

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده (گرد گرفت - رانا سراسیمه شده نیم شب بلباس سانسین بدرزده بخفایای کوهستان خزیدن - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلننده و قلعه اردیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقه از تاخت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پندجاه تهانه درون کوهستان د سی و پنج بیرون از اردیپور تا پورماندل نشاند و دودا دسورای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش برانگیخته) رهگرای فرمان پذیری ساخته همراه بحضور آورده بعواطف خسروانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صریحه اجیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرتاب (که بنه و بار او یغمانی شده بود) ملک او از بدگوهوان پاک گشته سپه نهین گردید . و دیگر سرتابان قمر گرا در ^(۲) بیم نگی افتاده هر بامدان و هر شام دم راهمین می شسروند *

چون هنگامه امروای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز خان را بدان طرف کشیل کردند . اما از خود سری باخان اعظم کورک (که او نیز به تنبیه باغیان ادباز پوزه تعیین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال قلعه اندرزان بهار کوشش بکار برد چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده رو بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرزند می

(۲) در [بعضی نسخه] در دواو بیملکی *

افتاده هنگام بستش خویشتن فروشی کرد - و همان ایام (که
 شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تعظیم چوکی بخشیان اوزا
 از میوزا خان خاتم جبرام خان پایان داشته بودند - چون
 شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای
 سبک بر زبان راند - عرش آشیانی برای پند پذیرش او
 برای سال درباری سوزاند - چون در سال بیست و هشتم
 شان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای
 خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بیاساتی آندینار با امرای
 بسیار رغصت یافت - و چون بدان مملکت پیوستند به پیکار
 معصوم خان کابلی بگهزده گهات رو آورد - پس از آرزوش
 سخت شکست بران ناسپاس افتاد - قیل پورشاد و دیگر غنیمت
 بدست در آمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهائی
 بوده) رهگوا گشت *

آن ولایت سمه نشیب شمالی قانده تویب چهار صد
 کوه طولی - و نزدیک سه صد کوه عرض - چون بنگاله از
 بلندتر اسم بدین نام خوانند - چون این سرزمین بی شهر
 قاضی و تاراج عساکر گردید و بگتوا پوز (که بنگاله برصی آنجا
 سوز) یغمانی شد و سنار کافرون بدست آمد و ساحل برهم پوتز
 (که بزرگ دریا هم سک از خطا می آید) معسکر گردیده
 آرزوها رو داد عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهی

باز بسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بڈن و بست
آن ملک عمت پرگماشت . و بهار سے سرتابان را برانداخت
فوج بر ^(۲) بهائی فرستاده زمیندارش را بایلی در آردن
و جمعہ پولایت کوکوہ (کہ میان ارتقیہ و دکن آباد ملک سمت)
تعیین کرده فراوان غنیمت اندوخت . مادھر سنگھ بومی
انجا مالگذاری پیش گرفت . چون در سال سی و دوم آرامی
دوران نایب بدید آمد و سعید خان از بهار بدان ^(سعید)
شہباز خان عازم حضور شدہ در سال سی و چهارم بکوٹوالی
اردوی پادشاهی مامور شد . پس از ان بمالشی افغانان
سواہ رخصت یافت . چون از انجا بے حکم برخاستہ آمد
زندانی ساختہ پس از دو سال ^(بہائی) یافت . و ہاتالیقی
میرزا شہرخ (کہ باہالت مالوہ نامزد شدہ بود) اختصاص
گرفت . و پس از ان باتفاق میرزا با شہزادہ مراد بمہم
دکن تعین گشت . در محاصرہ احمد نگر چون مردم شہرنو
(کہ موسوم ببرہان آباد بود) بقبول امان شہزادہ طمانینتہ
داشتند شہباز خان بتعصب مذہب بہانہ گشت و سیر سوار
شدہ ^(کہ بلنکر درازدہ امام شہرت دارد . و سکنتہ آنجا)
بتشیع مشہور . بیک اشارہ او غارتگران لشکر بعمانی ساختن
چون امتنان قول مغول بدکذبان نماند بیشترے جلاوطن

قصر لحدیه نکرد - و خمر نه بیمود - و در نگیین لفظ مرید نکند
 تہجد و اشراق تا سنت عصر قضا نشد - و بے رضو نمی بود
 و همیشه تسبیح در دست بردن میخواند - چون ما بین عصر
 و مغرب حرف دنیوی نمیگفت روزی آخر وقت عرش آشنایی
 بنار ناداب فتحپور کسب هوا می کردند - و دست شہد ز
 خای گرفته مشغول حرف زدند بودند - او هر ساعت نگاه
 باقداب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی (که بتفاتیق
 استادی بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
 میدانیم که واقعی بیندار است - چون وقت نماز تکب شد
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را آنجا
 میگذارند - شہباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و درین
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
 پادشاه هر لحظه دست بپوش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
 گفت ائصال نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
 عرض کرد که این همه لطف آنجا بیان مرد حساسی ندارند
 دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه ارزا گذاشته
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرمود -
 که در هر گونه پوستاری و سربراهی سپاه کم قیمتا بود - اگر
 تقلید پوستی داشتند و زبان را بهنجار کشودند طراز

(۲) نسخه [ب] در جلد - و در [بعضی نسخه] زدا شد .

راحم بدیهی داشت . اگرچه آن معلوم والاتیاس بجائی
نمیوسد . پسرانش ترقی نکردند . الهام الله نام پسرش در
عهد اعلیٰ حضرت واقع نویس بگلانه شده عمره در آنجا
گذرانید . اما کوم الله برادر شهباز خان رشده داشت - سنه
(۱۰۰۲) هزاره در در سورنج باجل طبعی درگذشت *

*** شریف خان انکه ***

برادر خرد شمس الدین محمد خان انکه از امرای
سه هزاره سیست - پس از برهم خوردن مقدمه بیرام خان چون
خلاصه پنجاب به تیرول انکه خیل تذخراه شد او نیز بجاکیر
فراخور حال ازان صوبه کاهرنلی اندرخت - و باثفاق میر محمد
خان برادر کلان خود بتقدیم نیکو خدمتی مصدر جانفشانی بود
سال سیزدهم جلوس چون امرای انکه خیل از پنجاب تغییر
یافتند شریف خان بنیولاری سرکار قنوج اختصاص پذیرفت
سال بیست و یکم یا جمع بقصبة موهر تعیین گردید . که
از احوال رانا باخبر بوده اگر آن شقاوت بژوه از تلکنای
خمول (که بنا بر آمد آمد پادشاه گزیده) پا بیرون نهد
بسیاری اعمالش رساند - پس ازان در تصخیر کوتاهلمیر لوازم
دولت فراهی بظهور آردند مورد عاطفت خسروی گشت
و سال بیست و پنجم بتفویض التالیقی شاهزاده سلطان مراد

(۲) نفع [ب] موسی - و نفع [ج] موسی *

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلق مزبور
می بود اوست - پسر فرزین از تغیر او بشاه بیگ خان معز
شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در
صوبه گجرات جاگیر یافته داخل کومبیاں آنجا بود - سال
بیست و پنجم (۲) جلوس اکبری بتعییناتی پدر سرفراز شده
در سالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیانی
بنفس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید) از یادگار
امرا بمحاصره قلعه مذکور بیشتر روانه شده - و پس از آن
بجانب احمد نگر تعیین شده در کومبیاں دکن قرار یافت
و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم فلنگانه گردیده
چون علامی شیخ ابوالفضل بافتضای وقت طرح صلح قرار داد
و دستگیران طرفین رهائی یافتند از هم مستخلص گشته
بلشکر پادشاهی رسید *

* شاهم خان جلایر *

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلایر
دربین دردمان خدمات شایسته بجا آورد - جنگ آشیانی
حکومت جونپور بوی تقویض نمود - در آن هنگام (که هوای
ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابرام
مشورت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب تسلیم شاه

باز داشتند - در یماق آسور دکن حصص فرسان سامان نموده
چست و چالاک در رسیده بتازگی محفوف عرافت پادشاهانه
گشت - و در همان ایام محاصره آن نامور حضار سال چهل و پنجم
ذی الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجری باسپاه از درینده
هستی بر آمد *

* شاه قلی خان مصر *

بهارلو نوکر عمده بیروم خان بوده - در جنگ هیمو (که
نضتین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت مرش آشیانی
گردیده) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در انذامی گوردو
تیرس از کمانخانه غضب الهی بهمیو رسیده کاسه چشمش
شکافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا
شده راه گریز سپردند - شاه قلی خان بمر وقت هیمو
در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیلبان را
بطریق آلتجا از جماعه غنائم خود سازد - فیلبان از بیم جان
خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلی خان ازین نوید
مننون طالب خود گشته فیلبان را از معرکه برآورد - و هیمو را
دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و سرود نوازش و الا
گردید - و چون بقبول خان نام پسرش (که فنون رقص
دانستی) علاقه خاطر بهم رسانیده پیوسته ازرا با خود داشته
مرش آشیانی [که امثال این حرکات را (که هر چند بیجاک بازی

بیسیم (که خانجوران ناظم پنجاب بریاست بگانه نامزد گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلی خان تقویس یافت . و همیشه مصدر خدمات شایسته شده متظر نظر پادشاهی می بود *

گویند عرش اشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون محل بردند - بخانه رفته خورد را متعجب شگفت - چون پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سی و چهارم هنگام معذرت زابلستان از درباری بهت گذشته روزی (که متصل هیلان مضرب خیام پادشاهی گردید) در راه (که نوبت قیل منول رای بود) با عریزه کاری و بد مستی که داشت پادشاه خرواست بر ماده قیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که با بگلاره استوار شود) آن عریزه ناک بر ماده درید - عرش اشیانی بزمین آمد - اگرچه قیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لطفی به بیوشی گرانید و سخت دردمندی زد داد - بتجهیز خود خون گرفتن نمودند آمد - در ممالک قلعه اندرزان نافر جام سفیدها بر ساخته - بصیارت برگذات دور دست بتاراج رفت . زاجپوتان شجارت با آنکه سران آنها در حضور بودند خورد تباہ گشته بیزارت را یغمانی

(۲) نسخه [ب] ملان (۳) در [بعضی نسخه] دول رای (۴) در [بعضی

نسخه] با تبه کاری و بد مستی (۵) نسخه [۱] شجارت .

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفید پیونده دان - و باندک تمامه مبدأ و منتهای هر کدام دریافته باندازه آن مصوریه مربوط نگاشته بر بیاض بود - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد) در مقابله درجه تغییر بالمرادف و سه چهار جا ایران بالمقاربه شده - همگان بشگفت افتادند - از پس (که مزاج عزیمت گزین و تجرید دوست بود) از باز تعلق سبکدوش میریزست - و آزادانه میخواستست بسر بود - بکشود آفتاب مکاسب نمی گزاید - بنگلیف دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی هنگامه (که عزیمت پادشاهی بیورش دیار شرقی تصمیم داشت) بتقبیل عقبه خلافت استسعاان یافته تفسیر آیه الکرسی نوشته گذرانید و پس از مراجعت بفتحپور باز دوم بازار یاب ملازمت گشت آرازه فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود مشمول عواطف بیکران پادشاهی گردید - و هنگام انحراف مزاج اکبری از علمای متعصب این هردو برادر (که با رجحان عام و فضل خالی از مزاج شایسته و خداوند سنائی نبودند) کرة بعد اخری و مرقه بعد اولی بشیخ عبد الغنی و مستخدم الملک (که با علم و دانش رسمی عمده سلطنت بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده پیشم گرمی عرش آشیانی بالزامهای مسکک خفیف تر ساخته در عرصه اعتبار

در چهل و سیوم سال الهی بآوردن شاهزاده مراد دستوری
 دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نکهت داشت آن ملک
 بعد از خون گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - والا شاهزاده را
 روانه نموده بیارزی میرزا شاهرخ کارها سربراه کند - چون
 ببهانپور رسید بهادر خان مرزبان بخاندیس (که همشیره شیخ
 بخانه برادرش بود) خواست بخانه برده بمواسم ضیافت
 قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهی همراهی
 گرفتید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخه کالا و خواسته
 دارمغان فرستاد - شیخ برگذارن با ایزد بی همال پیمان رفت
 که تا چهار چیز فراهم نشود از کس بر نمانند - نخست
 درستی - دوم دهش را بزرگ بشمرد - سیوم خود بداده
 آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائی دارد
 چهارمین را چه چاره بر سازد - که شاهنشاهی تواخت نقش
 خواهش برورده *

چون شاهزاده مراد (که از ناکام برگشتن از احمدنگر
 بدر از اندوه در شده و فوت هتم میرزا پور از سر باری گردید)
 بدسازی طبیعت پرستانان بداده بیمائی افتاده بصرغ انجامید
 از اوزار طلب روانه احمدنگر شد - تا این بورش را دستمایه
 نازنین حضور سازد - نزد یکا بدبازی بر ساحل پورنا رسیده
 در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بعالم بقا خرامید - همان

(مأکولات) [۶۱۳] (باب الشیخ)

بغایرین بیهم نگاشتهای شاهزاده بشیخ رسید که کاربزرگی
آن دولتخواه دانشین دیر و نزدیک است - خواهش آنست
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خون را ازان آهلیج
باز دازد - و چون شاهزاده از بوهان پور راهی گشت شیخ
حسب فرمان میرزا شاهرخ را با میر مرتضی و خواجه ابرو الحسن
بر اورد گذاشته خون بعزم آستان بوس زدانه شد - چهاردهم
رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد کرگانون بیجاگده بهسجون قدسی عتبه ناصیه بخدمت رسید
بر افرودخت - بر زبان عرش آشیانی گذشت * * بیت *

* فرخنده شمع باید و خوش مهتابی *

* تا با تو حکایت کنم از هر بابی *

شیخ با اتفاق میرزا عزیز کوه و آصف خان جعفر و شیخ فرید
بخشی بمحاصره قلعه آسیر تعیین شده حکومت خاندیس
بدر مفوض گشت - او مردم خود را با دستر و برادر همواره
داده بیست و دو جا تهانه برنشاندند در مالش سرتاپان
همت بیست - و در همین ایام بمنصب چهار هزاره لوی
ناموری برافروخت *

روز شیخ بدید بانج مورچال رفته بود - یکی از درویشان
(که باهل مورچال پیوسته) راهی باز نمود - که ازان بر دیوار
مالی گدهه توان بر آمد - چه در کمرگاه کوه آسیر باختر

راجو منا و بحری برگرفتن پور شاه علی عم نظام شاه بمیان آمد
خانخانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک
دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه علی مردم بسیار
هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان هو باز گردیده باتفاق
خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور
به هندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانهال در برهان پور
طرح اقامت ریخت - خانخانان با احمد نگر سکونت گرفت
سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز
و آرز با پور شاه علی عهد و پیمان موکد ساخته بمالش
راجو منا رد آورد - و چالنه پور و آن نواح (که متصرف
شده بود) برآورده تا گهائی دولت آباد در روضه بدنبال شتافتند
و از کتک چتوارة فرود آمده با راجو مکر در آریخت - هر بار
فیروزی رو داد - راجو چندی در پناه دولت آباد گذرانیده
باز هجوم کرده رسید - و باندک آرایش فوار نمود - نزدیک
بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افکند - بفره
و بارش یغمائی شد *

در سنه چهل و هفتم (که که) زاج عرش آشیانی بسنوح
لخته امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت ()
شیخ را ازیں رهگذر (که خدمت اندوزان حضور) باز گشته

عاز غراز بر خود نه بستند بده مردانه نقد زندگی در باغیت *

جذبت مکانی خود می نویسد که چون شیخ ابوالفضل بود در من
 ذهن نشین کرده بود که جناب ختمی یغاهی (علی الله
 علیه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قرآن کلام اوست
 لهذا وقت آمدنش از دکن به یرونگه دیو گفتم که بقتل آرد
 بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشتند و بظاهر ضابطه قدیم سلسله
 چفته (که فوت شاهزاده مریم بهادشاه نمی رسانیدند
 و وکیلش رمال نیلی بدست بسته سلام می کرد - ازان معلوم
 میشد) چون که را از مردم حضور جرات نشد که راجع شیخ
 جعفر (سند وکیلش همان ضابطه بعمل آرد - عرش آشیانی
 زیاده بر فوت پسران متأسف گشته پس از استفسار فرمود
 که اگر شاهزاده را هاجه پادشاهی بوده مرا کشته - و شیخ را
 نگهداشتم - و پداده این بیعت خواند *

* شیخ ما از شوق بیعت چون سوی ما آمده *

* ز اشتیاق پای او بر سر و پا آمده *

عقاب اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعبیه یافته * ع *

* تاریخ اعجاز نبی الله سر باقی برده *

گویند شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من

پدده ابوالفضل است - چرا در کارخانه حق حیران مانده

فضل او وسیع است - کتب تو میمیشود *

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسيع مشرب است
و عقل حکما مقدم عالم گردند - و انکار حشر و قيامت نمايند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و ناز در عافيت و مذمت
دنيا قرار دهند - انعيان بالله *

شيخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج صفايافته و نظر
قدقيق (که در مهمات دنيايي و مقدمات رسمي هيچ نقير
و قطعير فرور نگذاشته) چگونه در متفقات عملا عرض نموده
طرف راجع را فرور گذاشت - آدمي در کار دنيا که ناپايدار است
زيان خود نه انديشد - و نقصان بخود نمپسندد - در کار عملي
که باقي و پايدار است چگونه دينه و دانسته مهارت گزيند
فمن يضل الله فلا هادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي نمايد مرش آشياني از ابتدای
هن شعور برسوم و اوضاع هندوستان دلوح تمام داشت
پس ازان پياس و مایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دازای
ايران شاه ظهراست مفری در حين ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کیفیت هند و بهرزدگی سلطنت
بيان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان در غرقه اند
که به پهاگري و تن دازي اختصاص دازند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي توان کرد - که اعتماد نمائند - آنها را

و ملبوسات مستعمل سوای باجامه که حضورش می سرشته همه را (رز) نوزوز بلوکران می بخشیدند - اشتهای غریب داشتند - نقل کنند که سوای آب و هینه بیعت و در آثار وزن زائنه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سفیر چپ شده می نشست - و مشرف بازرچیخانه که مسلمان بود استاده نگاه می کرد - در طعامی که شیخ در مرتبه دهمت می کرد آن را (رز) دیگر هم می بخشیدند - و اگر چیزی از مزه می بود به پسر می خوراندند - او رفته بدارچیان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گرفتند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار بود که مزید بر آن متصور نیست - در چهل (۴) معدنه برای شیخ فرش می انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خامگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی برپا کرده بهر کس از وضع و شریف که اشتهای داشته باشد که چوری تمام (رز) بخته می دادند - گرفتند هنگامی که شیخ وکیل مطلق اسمت (رز) خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم لنگه بدیدنش آمد - شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدیدند - لعل متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دفاع لطفش

بخانخانان سپهسالار (که متوجه تصحیر گفته بود) پیوست
و بوسیله التفات آن سپهسالار غایبانه در سلک توکران پادشاهی
ملتمز گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بها آوردن
چون خانخانان مظفر و منصور ازان عویش معارفت نمود
حسب الالتماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عویش آشنایی
در همان ایام مهرنما مبیة غیاث بیگ طهرانی را (که دیوان
بیرونی بود) بمقد از دراج او در آورد .

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد
بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنما (که
بجز جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب
اتفاق شاهزاده سلیم (که بر بعل شنبه رسیده) میزان خاطر
چو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل بود)
خفیه بیان شاه آگهی شد - فوراً از با بعلی قای بیگ بیرون
بیرونی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قلی
بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده از با مررد الطاف
و عواطف فرموده بمظانب شیرانگن خانی بفرخواست - و پس
از جلوس بتیولدار می بردوان (که بزرگه صنف میان بنگاه
و اذیمه) مرخص نمود - و چون از کار طلبها داشت در تعلل
دشود لوازم جزات و جسامت بها می آورد - جذب مکانی

به نیروی مهم و یادوری غیرت خود را بخانه رسانیده خواست
 که زوجه خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نموده
 که او خود را بجهاد انداخته - شیر افکن خان آن را شنیده
 جان بپسورد [مخالف اقبال نامه جهانگیری است - بعد ازین
 واقعه شیخ غیاث خواهر زاده قطب الدین خان مهونما را
 با دختر و پسر شیر افکن خان مع اموالش بحضور رسانید
 او چندی بعلمت تقصیر شوهرش (که کولکناش یا شاهانی را
 کشته) معاتب ماند - چون بشفرف ازدواج جنت مکانی درآمد
 دختره (که از شیر افکن خان داشت) در حبالة عقد شاهزاده
 سلطان شهریار کوچکترین اخلاف جنت مکانی در آورد - و بدان
 سبب با شاهزاده ولی عهد شاهجهان مدعی گشته سلسله جذبان
 شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق
 درمورد کلک سوانح ساک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازی است . که
 جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شهرار بود . هنگام
 (که جنت اشیانی همایون پادشاه از شاه ایران رخصت
 فندهار یافته بعیر قهریز شدافتند) خواجه (که در فن تصویر
 نادره کار ماهر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
 مرغوبه خاطر آمد - اما بنابر عوائق (کار نتوانست

بیک تنگناظر پناه برده روزگار بفاتمامی می گذرانید . از آب و هوای مخالف نیم جانے بیش نداشت . که آذانه جلوس جهانگیری عالم را در گرفت . ازین نوید جان بخش بعد پانزده روز از سربر آرائی گرم و گدرا بجز ملازمت نایز شده بخطاب امیرالامرا و منصب والای رکالت و تقویض مهر اورک بلذد پایه گشت . و مختار کردند که هر قدر جاگیر خواسته باشد
(۲)
از محاللات حیدرآباد بگیرد *

جنت مکانی در روز نامه (که مرتوم خاصه خاص ایشان است) بفرک قلم داده . که نصرت بزرگی شریف خان بجای رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم یار و هم مصاحب منست . روزیک رسید حیات تازه یافته دانستم که الحال پادشاه شدم . و در خور کاردانی او خطای نیانم . اگرچه امیرالامرا کردم . و پنجهزاری نمودم . چکنم ضابطه پدرم همین بود که زیاده ازین نمیکرد . آنچه از من است بیش اوست امیرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمی نمود اما اعظم خان بمبالغه ازین کار باز داشت . که جم غفیر آمد و هیچ ناحیه از آنها خالی نیست . مفسده عظیم برپا خواهند شد و چون امیرالامرا بر جمیع اعیان سلطنت تقویق و برکری

دیده عرض کرد - خواستند منزوی سازند و خانجهان گفت مردم خوب جمع کرده - و بر کعبه حضرت است - نباید از پا انداخت - باز تعیین دین کردند - و مدتی در آنجا بسر بردند باجل طبیعی در گذشت - شعر را خوب می گفت - صاحب دیوان است - قازسی تخلص میکرد - ازوست *

* بیمن عشق بکونین صلح کل کردیم *

* تو خصم باش زمان درستی تماشا کن *

* دیگر *

* شر ناله بغویال ادب می یوزم *

* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت *

پسران امیر الامرا شهناز خان در حیات پدر توفی کرده زندگی بهپرد - یک کره هج لکنو «رائر بنام خود آباد نمود - و میرزا گل و میرزا جلاله با جذب مکانی نرد و شطرنج می باختند و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت و رتبه نماند - چنانچه از میرزا جلاله (که هیچ یادشاهزاده این قسم تعیش نکند) مصری بیگم میده آصف خان جعفر را (که در خانه او بود - و از ناسازی زن و شوئی در میان نیامده) بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکری پسر آصف خان عقد بستند - هر دو برادر همواره مهانت خان بکابل رفته در عین جوانی ایام حیات شان بسر آمد *

(مآثر الامراء) [۶۲۴] (باب العین)

پادشاهی یای همت افشوده جان نثار گشته - افتخار خان
سردار فوج برابگار و کشور خان سر فوج جرانبار دان توپ
و جلالت داده مردانف جان در کار ولی نعمت سپردند
آن مژهر بی باکت (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ
خون آشام شده بودند) حسابی ازان اونگرفته دیگر باره بر فوج
قول شجاعت خان تلخمت - خویشان و برادران شجاعت خان
رستمانه بکازار درآمده جمع نعه جان در باختند - و ~~و~~
زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار قویه و مبطن بود) بر
فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع
نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان در زخم شمشیر بی دریغی
بر چهره فیل رسانید - آنگاه جمدهر کشیده در زخم دیگر زد
فیل از مستی و دلاری غضب آلود قدم پیش نهاد شجاعت
خان را با اسب زیر کوه - و او بچستی و چالایی چون
برق از اسب جدا شده راست ایستاد - درین وقت جلو داریش
شمشیر دو دستی چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد
و شجاعت خان بدستکاری جانودار فیل بان را از نواز فیل
کشیده جمدهر دیگر بخراطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند
قدم ایستاده افتاد - و درین هنگام تنگ تفتنگ از غیب
بر پیشانی عثمان رسید - دانست که ازین زخم جان بر نیست

بر ماده قبل سوار بود - از قضا فیل بران درود - شجاعت خان
با آنجه استقلال با طراب از ماده قبل فرود آمد - پایش
شکسته بدان درگذشت *

* شمشیر خان ارسلان بی اوزبک *

از امرای عهد جنات مکاني است - سابقا حکومت کهند
داشت - و از نوکران متوسط الحال و آبي محمد خان والي
قرغان دیار بود - پس ازان (که کهموند را در سرکار پادشاهی سپرد)
سال بیستم جالس آمده در لیت ملازمت در لاک - و بعد از
مذنب مناسب و خلعت سر عزت بر او فراخت - پستور تبدیل
در سیستان مضاف صوبه تته یافته بحکومت آنجا نامزد گردید
سال پنجم بعد از علم رایج امارت بر او فراخت - سال نهم چون
صوبه دار تته بمظفر خان معموری مقرر شد از معزول گشته
بعضرت آمد - و در مهم راتا بوکاب پادشاهزاده سلطان خرم
دستوری پذیرفت - و در تهم مود چشم جهان بین را بر دست
گرفتند مرد ساده بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام آبی
می پرداخت - و از سحاب همتش رشک حسناات همیشه
می چکین - بمرتبه سه هزار رسیده بود *

* شیخ فرید مرتضی خان بخاری *

در اقبال نامه گوید که شیخ از سادات موسوی است - و این
خالق از غراب است نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید

(مائثر الامور) [۶۳۵] (بایا الشیخ)

بودند - و چند جا راه برگرفته - آریزه گرمی پذیرفتند - دران
میان شیخ بر فراز جبل خود برآمد - از نیرنگی تقدیر جبل
فومان پذیروی گذاشته بپراجه شتافتند - شیخ بزود باره رسیده
تفحص گذر داشت - که ناکه جمع در رسیده به تیر اندازی
نخنه رسانیدند - شیخ خود را بطرف انداخته زهگرا گشت
آنها بران که شیخ در عمارت است - دران هنگام ملازمه رسیده
براستی خود نشانده بارند آورد - صلح قرار یافته برهم خورد
قتل. بشرعی گذر به پیکار بی دریغی داشت فراز بجای
ناگامی بپذیرد *

شیخ در سال سیم بمنصب هفتصدی مرفوزی یافته
قا سال چهارم بهزار و پانصدی رسیده بود - از داری اقبال
بمیربخشگیری علم افتخار افزاخت - بخششی بوده وزیر نشان
چند سال دندرتن را (که لازمه خدمت دیوانی است) از بے رشدی
دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب طلب
تندخواه میداد - سپس از فوت عرش آشیانی در خدمت
شایسته از شیخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبه او
از اقران و امثال بلکه جدید اعیان و ارکان سلطنت برگذشت *

نخستین آنکه چون جامت مکانی در شاهزادگی بخود سری
در آله ایان بنوکران خون خطاب و مناسبت داده قبول تقسیم
نمود عرش آشیانی سلطان خسرو پسر کلان ایشان را اعتبار افزود

شاهنشاه - شيخ با اكثر امراء بتعاقب تعيين گشتی - و جهت مكاني
 خود نور پاشه كويچي روانه شدند - امير الامراء شريف خان
 و مهامت خان (که با شيخ خصومت داشتند عرض کردند که
 شيخ ديده و دانسته کم پائي مي نمايد - قصد گرفتن ندارند
 چنانچه مهامت خان رفته از جانب پادشاهي مقوله تهديدات
 گفت - شيخ از جا برنيامده در شور اخلاص پاسخ گذاريدند
 سلطان خسرو از رسيدن شيخ به والي آب سلطانپور آگهي يافته
 دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با درازي
 هزار سوار (که درين چند روز فراهم آورده) عيان عزيمت
 و تقابل گردانيد - شيخ با جمعيت کم مستعد کارزار گشته از
 آب بياه گذشته بجنگ پيوست - کارزار صعب اتفاق افتاد
 سادات باره و بخاري داد جلالت داده بهارے جان نثار
 شدند - سلطان خسرو اکثرے را بقتل داده آزاره باديه فرار
 گشت - و شيخ يک ميدان راه پيش از ناورگاه فرود آمد *

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مكاني بر
 نجفاح استعمال رسیده شيخ را در آغوش گرفت - و در خيمه از
 بيتوتك فرموده آن مکان را (که از برگه بيهودن دال بود)
 صاحب اللتماس شيخ برگه ساخته بفتح آباد موشوم نموده بشيخ
 بخايرت کرد - و شيخ را بخطابه مرتضى خان و صاحب صوبه

هشتم آهسته بدرگفت - که آنچه بپوش مرتبه گرفته
 مخفی دار - تا درویشان از تو نمانند - باهل خانقاه و ارباب
 توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته
 در حضور و غیبت او به سند و پروانگی مجتهد میرسید
 در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها (که در
 نوکری او مرده بودند) در حضور هر کدام در ماهه مقرر کرده
 مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ یازی می کردند - و مهم
 نگهداشته تربیت می نمود - در کجرات اسمعی سادات را از
 فکوز و انات بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار
 خود بخشیده - حتی بحدو اصل زریه باصانیت سپرد - چنانچه
 هر که پس از آن خلعت رجوع پوشید عروسی او از آن (ر) سرانجام
 یافت - اما بیان فروش و کلاوتت نمیداد - رباط و سرا بسیار
 بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - مسجد
 و روضه شاه و جبهه الدین بخای ازوست - و در دهلی فرید آباد
 با عمارات و تالاب یادگار گذاشته - و در لاهور نیز محله دار
 و حمام کلان چوک آنجا ازوست - شیخ سالک سه مرتبه خراج
 فخره بمردم پادشاهی (که با او مربوط بودند) میداد - و بیوه
 فقوز هم - و بنوکران خون سالک یک خلعت و پیراهن را کمال
 و حلال خورد را بنا افزای - و این طریقه معمولش بود

شیخ پسر نداشت - یک صبیبه مانده بود - آن هم لولد فوت کرد - محمد سعید و میر خان متبناهای شیخ بودند بکروفر تمام می گذرانیدند - و اسراهای طرفه بکار می بودند از نخوت و رعوت پشان پادشاهی اعتقا نمی کردند - تا بامرا چه رسد - پیش جهروکه در لک خانه با مشعل و فانوس بسیار سو آب چون می نمودند - مکرر ممنوع شدند - سو دست نیفتاد تا آنکه چنت مکانی اشاره بمهابت خان کردند - از بهراهی سید مبارک مانگیزی (که نوکر معتبرش بود) گفت - بی آنکه پرده برداشته شود از میان بردار - شایه میر خان از درواز برخاسته می آمد - که سید او را از هم گذرانید - و خود هم از دست از زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت خان شد - او حضور پادشاه بیفته از مردم معتبر آورد - که کشنده میر خان محمد سعید است - او را بقصاص رسانید شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر خون درگذشت *

(۲)

• شجاعت خان ملام الله عرب •

برادرزاده مبارک عرب - سال چهارم جلوس چنت مکانی بمنصب چهار مدی درصفت سوار سرفراز گردیده بهراهی خانجهان لودی و صوب دکن تعیین شد - سال دهم باضافه

(۲) نسخه [ب] اسلام الله •

الوس کاکر (که از مدتها دران سرزمین بوهزنی و عدت آزاری
 بسر می برودند) کارنامه ساخته در سال چهل و دوم
 بمنصب سه هزار و پانصدی نوبی اعتبار برافروخت *

در سال اون جلوس جهانگیری حسین خان شاملو حاکم
 هرات قوت عرش آشیانی شنیده با لشکر خراسان آمده
 قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت
 درسمت روزانه مردم را آراسته بگاززار میفرستاد - و شهبها
 بجای برگ نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه از لچ
 قزلباش بقلعه می آمد فغان غله بمراجه تمام بود - از
 سرکار خون در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا
 مخالف بعسرت بی نبود - و چون این محاصره بی اجازه
 دارای ایران شاه عباس مغوی بود حسین خان بعقاب شاهي
 بی نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم
 در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده از قندهار بکابل رسیده
 ملازمین جغت مکانی دریافت - و بمنصب پنج هزار و خطاب
 هاندوزان و صاحب سولگی کابل و ضبط افغانستان میاهی
 گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط
 و تسبی گذرانید - چون از کیز سن قوت بدنی کمی پذیرفت
 و سواری و قطره (که ناگزیر مویه کابل است) نمائند طلب
 معزور شده بصرفه داری تله نامزد شد - سال چهاردهم از بوری

صرافی در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند مسکون دیگر را
مثل بنگ و اندون و کوناز با شراب آمیخته می خورد
و چار لغزا^(۲) می نامید - شاه بیگ خان کوز چار لغزا خورد
زبان زن مردم بود - از پسرانش میوزا شاه محمد مخاطب
بغزنی خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب
موزای رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میوزا
جعفر آصف خان شده - از اهل پرست بود - ترقی نکرد *

• شاه نواز خان بهادر میوزا ایرج *

خلف الرشید خانخانان میوزا عبد الرحیم است - در آغاز
پرنایمی خانخانان جوانش می گفتند - بجماعت و مردانگی
و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانگی^(۳) اوقات گشت
در سال چهارم عرش آشیانی بمنصب چهار مدی سراجوزی
داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
با ملک عنبر حبشی در حوالی ناندیر عرصه مبارزت دراسته
کرای چدرگی و فیروزبی برافراشت بخطاب بهادری تحصیل
ناموزی نمود - گویند دران جنگ (که از طرفین در جانفشانی
و جانستایی خود داری نصی وقت) میوزا رستمها نمود که
ماحق دامتان رستم و اسقندیار گردید - ملک عنبر (که از
زخمی از میدان برداشته بودند) ازان روز هر حساب گشته

(۲) در [بعضی نسخه] چهار لغزا (۳) نسخه [ج] یگانگی وقت بود *

(که همه نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند) جلوریز
 بکنار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بمیان تیر گرفتند
 بسیاری از اسب و آدم بر خاک مملک غلطید - پس ازین
 داریاب خان با بهادران هراول و دیگر پهلوان عرصه جلالت
 از آب گذشته تاخفتند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
 افشوده بود زمانه صمد ایران قتال اشتغال پذیرفت - غریب
 زد و خورد و محیب گیر و داره زدند - از کشتهها پشته
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبرد های
 تویی نموده چون شیر نمران بهر جانب که می ناخت فوج
 مخالف را دست از کار رفته بقات الغش می کشفت - ناچار
 ملک عنبر عیان تماسک از دست داده بی سپر راه هزیمت
 شد - میرزا تا سه کوره تعاتب نموده گریختگان را علف
 تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خصمگی
 همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمع کلیر از سرداران
 مخالف با تویخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز
 دیگر بجانب کهرکی (که پنج کوره رسمی در لنگ آباد است
 و درینولا بادرنگ آباد موسوم و مسکن و مارای ملک عنبر
 بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثره از مخالفان ندید
 منازل و بهاتین آن معموزه را سوخته و ریخته بچاک تیره
 دیوار ساختند - و از انجا عطف عذاب نموده از گریوه زهده بهره

پادشاه خواجه نام داشت - از تودعات مردانه او مرش آشیانی
 شایر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتای بدخمت
 یوسف زئی مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
 مراد بهم دکن تعیین شد - سال چهارم با چند کس بجانب
 پشن از شاهزاده دستوری یافته در آریز اخلاص خان مصدر
 تودعات گردید - سال چهارم و یکم (که افواج پادشاهی را
 با سپاه دکن نبرد رو داد - و دران جنگ راجه علی خلی
 مرزبان خاندیس بکار آمد) از سردار تلمغه برانگار بون
 کارنامه بدخمت - پستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن تودعات
 شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگ (که متصل
 قصبه بیدر صورت گرفت) تلخته فوج مقابل را میدان
 برداشت - و زخمه برداشته خون را بقصبه بدر رسانید - از آنجا
 (که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبه مزبور را گرن گرفتند
 و از بے آذوقی حال متحصنان به تنگی کشید) چندان
 بگوشش اسیب گذرانید - چون بذایر طغیان آب گنگ امین
 کوهک نبود اجازه کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد
 درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسید
 اهل مصامره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ
 خواست که شیخ عبدالرحمن بصر خود را در زمانه بدر بگذارد

(۲) تلخته [ج] از میدان برداشت *

سال سوم با راورتن ہادا بتوقف در تاسم مامور شدہ نعطای
 علم لوامی سرولندی برانراخت۔ پس ازان باتفاق نصیری خان
 سمت قلعة تندرہار مضاف دکن شتافونہ در تسخیر آن مصدر
 تردد گردید۔ پستو با اعظم خان در نواح بہانگی و چترپہ
 مضاف بیدر رسوہ سال چہارم روز نوبت کہی در جنگ
 (کہ بہادر خان روملہ و یوسف محمد خان تاشکندری دستگیر
 ستامیر اہل دکن گشتند) مطابق سنہ (۱۰۳۰) ہزار و چہار
 ہجری او با پسر در کار ولی نعمت جان درباخت۔ بپایہ
 سہ ہزاری در ہزار سوار رسیدہ ہوں *

● شیرخان ●

عرب ناگر خان آونور - ابابن جد نوکر قدیم فاروقیہ
 خاندیس اسمی - ہنوز طفل ہون کہ پدرش کشتہ گردین
 راجہ علی خان فاروقی اوزا بہ یتیمی پرورش نمودہ برشادت
 فطری و یاری بخت بیدار بعرصہ روزگار جوانی گشتہ
 بخانچہان لودی پیوست - و او در رشہ و تربیتش شدہ
 در کمتر زمانے بمذصب پادشاہی امتیاز یافتہ تعین سویت
 گجرات گردید - در ہنگام برہمزدگی شاہزادہ ولی عہد با
 جنت مکانی نیابت سویتداری گجرات از جانب شاہی بعداللہ
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجہ سرائے نے حیثیت

(۲) نصیحت [ب] نصرت خان *

با جمیع متعینہ باستلام سدۃ عالیہ کامیاب گشت - و ہفتم
 ربیع الثانی سنہ (۱۰۳۷) ہزار و سی و ہفت ہجری کنار
 قلاب کاکریہ (کہ در ظاہر شہر واقع است) مخیم فیروززی شدہ
 شیر خان از اہل و اضافہ بمناصب پنجہزاری پنجہزار سوار
 و موہبہ داری مملکت گجرات بلذد پایگی یافت - و در سال (کہ
 اعلیٰ حضرت باستیصال خانجہان لودی ببلدہ برہانپور وارد
 فرمود - و خواجہ ابوالحسن تریانی را بتسخیر الکنہ ناسک و سنگھ پور
 رخصت نمود) قرار یافت کہ تا رسیدن شیر خان از گجرات
 در نواحی قلعہ اللنگ موسم برسات بگذرانند - خواجہ در دہویہ
 ترقب نمود - تا شیر خان بدر پیوست - و بمجود وصول
 بتلخت حوالی چاندور سامور گشتہ دست نہب و غارت بران
 ملک برکشاد - و با غنیمت فرادان مراجعت کرد - پس ازان
 در نظریہ و پیویہ و ضبط آن ناحیہ با خواجہ شریک بود - در
 سال چہارم سنہ (۱۰۴۰) یکہزار و چہل ہجری در گزارش
 سپہری گشت - سودا رسہ بود سپاہی و بسیار متواضع - اگرچہ
 چود و کرم کمتر داشت اما با سپاہ مدارا و سلوک خوب
 می کرد - طلب ماہ بماء میداد - در سواری غیر حاضر
 نمی کرد - شواب با فرات می خورد - لیکن با مردم محل
 شکفتہ آنکہ با این دولت و شان دانہ خورزی دراب حضور

عراق و هندوستان زرهایی خاطر خواه بطریق راهداری
می گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز می پرداخت
پس از ارتحال شاه از زیاده سوری دفتنه گریه بعلی مردان
خان زنگ که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گویان
انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفی داری ایران مکرر
رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلمک انیس و تعدی او
بفراتمت میسر نیست) رقم بطلبش قورستان - شیخ خان
چندسے بایست و لعل بصر بود - و آخر الامر فکر سه
اندیشیده بجغاب اعلیٰ حضرت صاحب قزاق ثانی متوسل
و ملتجی گشت - از پیشگاه خلعت کشمیری خان (که از
برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگی در خدمت شاهی
شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و قتیق اهل ایران بسداز می کرد) با فرمان
عاطفت و خلعت فاخره تعیین گردید - شیر خان هنگام برف
و باران را عذر انگیزخته کشمیری خان را در بکر نگاهداشت
تا آنکه بشاه اطلاع شده رقم دیگر مشعر بر استعمالت
و عاطفت بغام او اصدار نمود - و صفی بعلی مردان خان
نشاره فرمود که در استیصال او موافق فرست باشد - شیر خان
در مرور رقم ثانی را فوراً مقصود انگاشته کشمیری خان را
به قبول مدعا برگردانید *

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلیٰ حضرت
 سرمایه اختصار اندوخت . و بخوارش منصب در وزارت و تخریفات
 جاگیر جید در صوبه پنجاب بتازگی دیده آمدش در شن گشت
 و بانعام بیست هزار روبه نقد مرکز بدفعات مشمول عوایط
 شد . اما از اسیر مع اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در تب
 و ثلوسه بود . و شب و روز گریه و ناله داشت . اگر چه
 شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت . چون با شمل
 و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز
 بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت از روز افزون گردید
 از نیز کمو دولتخواهی و نیکو بندگی بر میان بستند در مهم
 پرورنده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید
 خان جهان بنالش عادل شاهیه و تخریب ملک از تردبات
 نمایان نمود . لیکن از انجا (که هنوز پاداش اعمال نکو دیده اش
 در انتقام کده تقدیر باقی بود) زمانه بقامی دیگر انداخت
 ظاهرًا بشاه صفی هقوی رسانیدند . که شیر خان متعدد تضریر
 قندهار گشته . و نطق همجنس با اقدام این خدمت بسته . چون
 واقف کار و صاحب الوس امت و سواى توفیق اولین الواس
 فاحیه مثل لاکر و بنی با وی متفق مهادا کاره پیش برد
 شاه از مصلحت صنعی رفیع بنام او متضمن ارسال عزم داشت
 مشعر بر هواخواهی و تجدید بندگی درین و ازاده بر آمدن

بر نامه و ارمغان خان میزور (که بقیمت پانزده هزار روبیه بود) گذرانید - و بعزایت خلعت و خنجر مرصع بقیمت چهار هزار روبیه و مومین یسرش بعطای خلعت ابتخار نمود و خنجر - و پس از دو روز سی و پنج (اس اسپ و ده نفوشتی خود و هیزده (اس اسپ و چند شتر پهرش برسوم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار روبیه بار و ده هزار روبیه پهرش مرحمت گردید - و پس از چندی (که جشن روزن شمعی شد) باز بقیمت هزار روبیه بار و پنج هزار روبیه پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زمین مظل و غیل و پسرش بخلمت سزافرازی یافته با جواب نامه مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت *

از آنجا (که کور و هندوستان را دیده - و بدان و دهش ایجا آشنا شده بود) از وطن مالوفه دل برگرفته سال دوم بمدن بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصبت هزاروی هشت صد سوار و عزایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکار و اسپ با زمین مظل و غیل و انعام بقیمت هزار روبیه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار کانگوه از شوره گین دماغ مخزنی شد) نظر بقزوق جمعیت برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در هزاروی

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گردید *

* شادبی خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سمک - بتعییناتج قلعه
 قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه
 (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری (که والی ایوان
 یازده اعصمیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان
 فرود آمد) نامبرده از جانب خواصن خان قلعه دار پادشاهی
 بمحافظت دروازه و پس قرن می پرداخت - پس از محاصره
 چون عرصه زد و خورد باصندان کشید نامبرده شیوه پاس
 نمک را خیر باد گفته راه غنیمتی سپرد - و با مردم
 متخالف همداستان شده تبهتاق خان را (که احوالش جداگانه
 بنوکت قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران دیگر
 پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بظاہر انسداد طرق بسبب
 کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش
 معلوم می شود که قلعه زود بتحصیر خواهد درآمد - پس ازان
 ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال
 قلعه دار (که همک جای داده بود) درین وقت که باید
 تیغ میزاند بموعظت اکتفا نمود *

* بیعت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گرتو مرهم نبوی ندارد سوز *

پذیرفته - نام بوده سال هفتم جلوس فردرس آشیانی از اصلی
 و اضافه بمقتضی هزری هشت صد سوار و خطاب شادی خان
 سر عزت نور افراخته سال دوازدهم بعزایت خلعت و جیغه
 و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره
 امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیعت
 یکت لک رپیّه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از آنجا بازگردیده
 در حین (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنه لاهور علم معارف
 برافراشته بود) باسلام عتبه خلعت و دوازده بیعت و هفت
 اسپ پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصلی
 و اضافه بمقتضی هزار و پانصدی هزار دویست سوار و حکومت
 بیکر از تغیر شاه قلی خان و عطای اسپ برافراخت - بهتر
 چون خبر قوت غیرت خان صوبه دار گتیه بعرض رسید او
 بعزایت خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی پانصد سوار و تقویض
 صوبه داری صوبه مذکور بلقادی گرای اوچ دولت شد - سال پانزدهم
 باضافة سه صد سوار تاییدانش با ذات معاری گردید - سال
 نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدغشان
 مقرر شد - و چون پادشاهزاده دانهاد آنقدر ننگینه بوکشت
 و جمله الملکی سعد الله خان به بدغز بست آنجا تعیین شد
 او را بحراست میبند با نواهی آن معین نمود - سال بیست
 و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلقه و قلعه داری کابل

* شاه بیگ خان اوزبک *

در عهد جدید مغانی بمنصب پادشاهی موقراری یافته پدیده
 هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جاوس فروردس اشکانی
 بخطاب خان نامور گردیده در افواج متعینه نادیم چهار
 سنگه بدیده بهمپائی عین الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
 سال دوم باضافه پانصدی دریمت سوار کام دل بر گرفته
 سال سیوم بعنایت علم و از امل و اضافه بمنصب
 در هزار سوار لوی کامیابی برافراخت - ^(۳) پستور
 باضافه دریمت سوار و سال چهارم بافزونگی سه صد سوار
 و سال ششم از امل و اضافه بمنصب دو هزار دو هزار
 سوار و پس از آن باضافه هزار سوار امتیاز پذیرفت
 سال نهم در افواج متعینه آندیده ساعر بهونسله و تخریب ملک
 عادل خانیه بهمراهی خان زمان دستوری یافته سرکردگی جرانغاز
 داشت - و پس از رسیدن در نواح رایانغ مضاف صوبه بدجانپور
 چپقلشهای مردانه از کشتن و بستن و اسیر ساختن از اظهار
 انجامیدن - سال دهم از امل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنبو
 نامیده بخت روشن نمود - سال یازدهم بعنایت نقاره کوس
 بلند پایگی زد - پستور بظلم صوبه برار مامور گردیده - سال

(۳) نسخه [ب] کامرانی *

گردید - و از او بفرموداری بیرون اوردنگ آبان برگماشت - بعد از آن
اهوالش در بابت نشده *

(۲)
* شورشان محمد شهاب پادشاه *

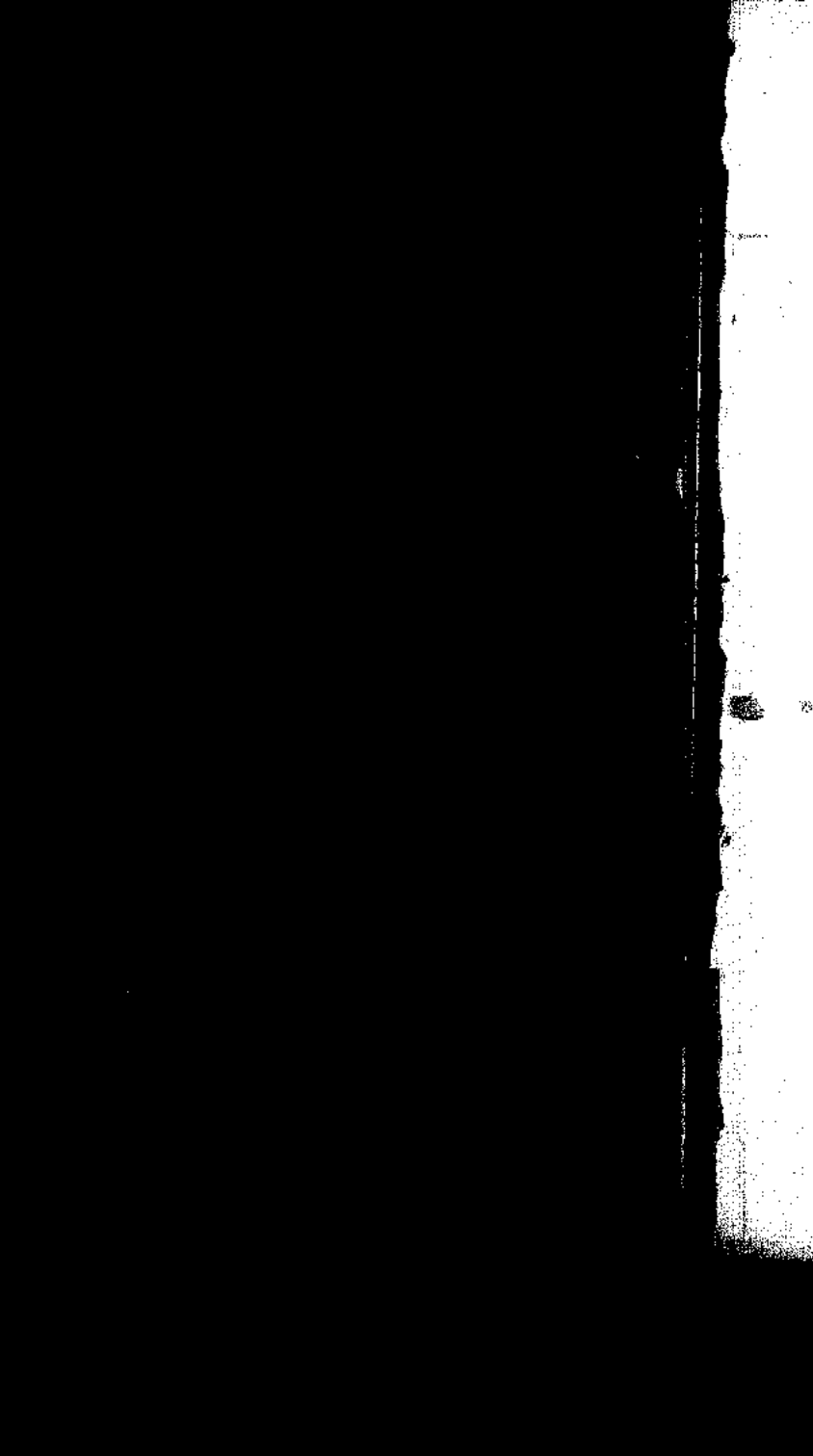
پسر سید عزت خان جهانگیری سن - تا سال دهم جلوس
فرودس آشیانی بمنصب هفتصدی شش صد سوار سرفروزی
داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال
نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بستخیز بلغ - در بدخشان
تعبین گشته رفتی وخصت بعمای خلعت و اسب عزامتیا
اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اوزنگ زب
پادز بیساق فدهار کمر عزیمت - بست - و بعد وصول
بدانجا با رستم خان بکرمک قلیج خان بصرب بست شافک
و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بطور رسانید - سال بیست
و سوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دانی صدی ششصد سوار
چهار عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعفایت خلعت
و اسب با زن نقره افتخار پذیرفته باز بهمرای شاهران مذکور
بهم مصطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم
با سلطان دازا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بزرگتر همیت زنه
سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
هفتصد سوار (بست شان کامی برافراشت - سال بیست و هشتم
(۳) نسخه [ب] شهباز باره (۳) نسخه [ج] شخصی

بزه - در جنگ بهاراجه جسورست سنگه سردارین طرح دست
 راست و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی آتش داشت
 بر دامت رضش شجاعیت جهانده مصدر ترددات شایان گشت
 و در جلدوری اخلاص در دست بعثت خلعت خاص اختصاص
 یافت - پشتر چون مصروع شد [که سلیمان شاکوه می خواهد
 از دروای گنگا و جمعا گذشته پشتر خود (که جانب لاهور
 رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
 تعیین شد - و پس از آراگیری از جانب سرینگر بحضور
 آمده بعد وصول مرکب خاند مکان بهمانان بتعاقب دارا شکوه
 دستوری پذیرفت - و قاتله راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
 چون از نواح تنگه کوچ کرده داخل ملک کجرات شد
 و درین ضمن فرمان معارفت بلام او صدور یافت بصرف
 سربینه خود را بحضور رسانید - و در جنگ درم دارا شکوه
 باز کار فرمائی قوی آتش برای او تعلق گرفت - روز یورش
 از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال
 شاه نراز خان مغربی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران
 اثنا گولبی تنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری جان در
 راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او (که در عقب
 حوضه فشمه بود) سر رشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

ابو الحسن تربتی باستخلاص ناسک و تربتنگ تعیین گشت
و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار توج سکنین
بحر ادری امرای عمده بتخریب ملک عادل شاهی و تسخیر
بقیة قلاع نظام الملکی نامزد گردید شاه نواز خان بهمراهی
سید خانجهان باره مامور شده همواره هرادری آن توج
بدر متعلق بود *

رزت (که مخالف بهیئت مجموعی هجوم آورد) چون
بیشتر جنگ در دکن با چنداداری سبک خان مذکور بمبالغه
چنداداری بعهده خود گرفت - بعد ثلاثی قریقین تا یک پیر
غیبابین ابراب محاربه مفتوح بود - چون چدرگی غنیم
از حد گذشت سید خانجهان بشاهنواز خان پیوسته اشقیارا
برداشتند - دران روز طرفه کارنامهها بر ساختند - و بغایر علونسب
در والا دردمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحججه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
یا صبیحة کریمه او منعقد گردید - اعلیٰ حضرت پاهان شب جشن
سفینه سوار بشانهاش تشریف فرمود - بحضور اقدس چهار لک
رویه کابین قرار یافت - طالب کلیم

* در گوهر بیگ عقد دران کشیده *
تاریخ سلطنت - و چون دران شب بوسم هندوستان (که پدر عروس



رواق افغان - و فصل و قطع مقدمات صورت نمی گرفت
 بن جهت در سال بیست و سوم شاهزاده بحضور شتافته
 باز بضبط مالوه مامور شد - و در سال بیست و ششم
 بمنصب پنججزاری پنجزار سوار در اسب سه اسبه و نظم
 و دیه اوده و جاگیرداری گوزکپور و بهرائج معزز و مفتخر^(۲)
 شد - و چون در اواخر فرمانروایی اعلی حضرت شاهزاده محمد
 رنگ زیب بهادر بهم بیچاره متوجه گردید شاهنواز خان
 اموی دیگر از حضور دستوری یافتند - و هوز کارهای
 اموره بانصرام نگوانیده بود که گریز فکریهای دارا شکوه
 بهار آشوب و یوهمزگی بهر جانب و سو یوانگیخت - محمد
 رنگ زیب بهادر باقتضای صلاح اندیشی با سامان شایان
 رفته هندوستان گردید - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کیش
 در بهار پور مکث نموده از همراهی سر باز زد - شاهزاده او را
 ز حویلی بر آورده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
 بعد از جنگ داراشکوه و سوز آرائی هندوستان با ارسال فرمان
 یوه داری گجرات و باضافه هزار سوار بمنصب ششجزاری
 ششزار سوار پایه عزتش بر فراخت - و هوز او دران ولایت
 با گرم نکرده بود که دارا شکوه یابو تعاقب الواج مالکداری
 ز ملتان بقیه رفته از انجا بدان ناحیه سرس کشید - چون

(۲) نسخه [ب] بهرزه

باجمیر شگفت - چون آن بیحفاظ بد نام کتدۀ مہاراجگی
 و دو نہ بیوسمت ناگزیر دازا شکوہ از تلعة کتدہ پتہلی تا کوشچہ
 سداز دیوار بسمت کشیدہ مورچال بقاعدہ پیکار ترتیب دادہ
 در مقابل عالمگیر پادشاہ برنشست - و پس از رز و خورد
 بیست و نہم جمادی الاخری سنہ (۱۰۶۹) ہزار و شصت
 و نہ ہجری دلیبرخان و شیخ میر معانی درہ متصل کولہبازی
 (کہ در ضبط شاہنواز خان بود) دلیوانہ قدم گرفتہ بشینہ
 ہمام جگر دوز مردم اورا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
 شاہنواز خان نزد دازا شکوہ بود - ازین خبر گرم و کیرا خود را
 رسانیدہ بمدافعہ دہست و بازو بر کشاد - و در عین جاگ (کہ
 بر بلندی مورچال قیام داشتہ) بآریزش و پیکار تعویض می نمود
 تیرے بر تافش (سیدہ کار او تمام ساخت - دازا شکوہ از کشتہ شدنش
 ہمت پای دادہ راہ فرار سپرد - خلد مکان پر سابقہ نسبت (کہ
 بآن والا دودمان بود) نعلش اورا با احترام برداشتہ در صحن روضہ
 معینہ (قدم سرہ) دفن فرمود - از بدایت حال در توڑک و توڑین
 و خوش معاشی می کوشید - و بگرم اختلاطی و حسن درخیز
 می جوشید - در امور دنیایی و تدابیر ملکی ہم رسائی تمام
 داشت - و خود بجزری و کلی می پرداخت - و بسیار شیفتہ
 مید و شکار بود - و ہم دل دادہ راگ و نغمہ - خوانندہ و سازندہ
 (کہ نزد او فراہم آمدہ بودند) در ہیچ سرکاری درانوقت نبود

محمد اورنگ زیب بہادر برون - کہ درخور حال از شاہزادہ مذکور تجویز خدمتہ خواهد نمود - لہذا بدکن رسیدہ سال سی و یکم در جنگ درگئیان ترددات شایان بتقدیم رسانیدن بعد از چندے (کہ فلک قوطیہ دیگر برانگیخت - و شاہزادہ مذکور عزیمت ہندوستان نمود) از اصل و اضافہ بمذنب سہ ہزاری دو ہزار سوار سرمایہ افتخار اندوخت - و در کومکینا دکن انسلاک یافتہ در فتح قلعہ چاکندہ یا امیرالامرا شایستہ خان بمصدر ترددات شایستہ گردید - و روز پورش خود دریدہ قلعہ را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از ارالاش ہیچکس رشدے نکرده - نیسہ زانہ از مشہور خان بہادر است کہ احوالش درین نامہ ثبت شدہ *

• شمشیرخان حیات قرین •

یصر علی خان است کہ از پندہای (رشداس) فردرس آشیانی بود - و در جنگ تہہ جان نثار گشتہ - پس از ان (کہ سلطنت بقبضہ افتداز آن پادشاہ در آمد) نام ہرنہ سال اول بعیانی خانمت و مذنب ہزاری بانصد سوار و انعام ہفت ہزار روپیہ نقد کردن عزت بوفراخت - سال سیوم در ارانہ (کہ دکن معسر پادشاہی بود) ہمراہ شایستہ خان بتخریب تعلقہ نظام الملک دکنی تعیین گردیدہ سال یازدہم ہمراہ سعید خان بہادر بصوب

هزاره و افغانه آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار درجه امته پیرمون - و چون (لق و فلق) مهمات سلطنت بکف اقتدار خلد مکان در آمد از سال اول جلوس پس از آن (که سعادت خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) از بحراست صوبه مریوز مباحی شد . سال چهارم از انتقال راجه راجه روبا باز به تهاه داری غزنین سرعزت برافراخت و سال دهم حسب الحکم به تقبیه افغانه روه تعیین شده در کشتن و بستن مقادیر کردن نمایان بظهور آورد - و از امل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار دو هزار سوار دو سده سوار تصاعد نمود - و پس از رسیدن مصد امین خان بخشی در آن نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ و مهندولان مریوز شده بر طبق یرایغ پادشاهی بتهاانداری اوهند تعیین یافت *

• شجاعت خان رهد انداز بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغییر ذو الفقار خان سوغرازی یافت . و بعد چندس از آنجا معزول گشته در جنگ درم دازاشکوه بفرج قرآزی تعیین شده پستر

می دانستند - بعد رسیدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پیش آمدند - و بعد زد و خورد جمعی جان بکشتن دادند
و بقیه راه قزار گزیده بیشتر در تعاقب بدار الجوار پیوستند
نامبرده پس از رسیدن بحضور مورد تحسین و مخاطب
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدی دو هزار سوار سرمایه شانگامی حاصل نمود - سال
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری در هزار
و پانصد سوار و عنایت خلعت و جینه بر خانه سنگ ششم
مرصع و اسپ عزیزی با ساز طلا ممتاز گشته بمائش افاضه
طغیان سرشمت راه کابل راکت عزیمت بر اترک - سال
هفدهم چون از گذر آب گذشته باراده عبور از کتل کهریه لشکر
آراست افاضه که در کمین بودند در تنگی کوه راه دور تنگ
گرفتند - هرچند آرزوش سخت در دانه و کوشش بسیار
بتقدیم رسانید اما در اثنای زد و خورد مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجری نقد جان در کار
رئی نعمت در باخت *

* شهامت خان سرد قاسم بارهه *

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آمل
قیام داشته بحکومت آنصوبه می پرداخت - در ایام (که
دارا شکوه عزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت) خلد مکان

در سال چهارم از آنجا معزول شده در ساک کومکیان دارالملک
کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
مأمور شده این اتران تفرق جهت - و صدقها دران سرزمین
گذرانید - گاه بحراست سر بلند میشد - و گاه در زمرد
تعیینات آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم
حیات از مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او
در عهد فردوس آرامگاه به پیش تصبی نامه بر روی - اما
هیچ حمله بر نداشت *

(۲)

* شمشیر خان توپین *

اعظم شاهي - همین خان نام داشت - آغاز حال نوکر
دلیر خان داور زنی بوده پستور بر فانت داور خان توپین
دیوست - دران هنگام (که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه
نامزد گردید) او را بر داری مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب
ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد
بفکر بی شهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه
ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفرمانداری جمو محال
قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق بر مشاق
بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
خلافت بکتاب شمشیر خان جبهۀ ناموری برافروخته از پایۀ

(۲) نسخه [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعض نسخه] داور زنی *

در بودن (کاتب ندیده بهمراهی شاهزاده) (که بجانب خجسته بندان
و درهانپور ریخته بود) بر آمدند. با وصف این هم
پادشاهزاده بر سر توجیه نیامد. دو سه منزل قطع نشده بود که
خبر از تحال خلد مکان رسید. بمرحمت و خصوصیت بر نواخته
بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خورد
جانشانی نموده درش همت را از بار لنگه‌وارگی سبک
گردانید. پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمرگان را باعزاز
پیش خود نگهداشت. در آغاز عهد محمد فرخ سیر
بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بفروداری
سنگمیزو محال خالعه مقرری صوبه خجسته بندان شتافته
بمواخذه و کارش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت
نگشته روانه حضور گردید. و از پیشگاه خلافت بفروداری
کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبه مالوه است) سفر ازی
یافته بسیاری از فتنه پزیران را پذیرای اطاعت گردانید
و لخته را (که از صوبه سدان و صواب انجوان رزیده
طریق خطا و سرتابی می پیمودند) بگو عدم افکند. در زمان
خاقان آفاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فروداری
دهار مامور شد. و چون در گذشت تعلقه بهسرانش مقور

(۲) نسخه [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخه [ا ب] بکری

عدم افکند.

مضاف مالوه کردن اعتبار بر افراختن - سال ۵۹۴م حسب الحکم بحضور آمده دولت ملازمت در وقت - و در همان سال از انتقال مير باقر خان بفروداروق چکاء سپردن نامزد گردید بستر بقلعه داروق آسيو مضاف صوبه خجسته بنديان قرار یافته سال بيستم (که سيوا به واسطه مودم خود را بکند باي قلعه گذر نيد) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانيد - و مدتها باستقلال در آنجا ماند - سال بيست و نهم مطابق سده (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای هستي برآمد - پس ازو خلفش ابوالخير خان به تعلقه مزبور سرفراز گردید - سال سي و سوم بحراست قلعه راج گدهه امتياز اندرخت - چون فوج مرهته رفته بيغام خاني نمودن قلعه فوستانند او موعوب گشته اسان درخواست نموده با عيال و اسباب ضروري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت انگذيه هرچه يافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون اين ماجرا بعرض رسيد از منصب بر طرف شده سزاول شديد تعين گردید که روانه مکه سازد - هر چند مادرش سعي بسيار نمود و حکم باز داشتن از عزمک مزبور حاصل نموده روانه ساخت ليکن کار رسيدن حکم به بندر سورست او سوار جهاز گشته بود - و پس از معارفت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

خلوتگران شهر و لشکر بخانه‌های مردم ریختند - کروز در کروز
 نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب
 امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس و بیع و شریف
 یک قام پایمال بیداد کردند - بیشتر نوکران او کام ناکام
 شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - دران
 هنگام و بقول در مبادی این سانحه شریف الملک نیز
 بملازمت شاهی استسعاد یافت - و در سواد شوالیویها بود
 پسر هدایت‌الله و عنایت‌الله ناصیه‌سای عتبه خلافت گشته
 منصب التجویز شاهزاده بمصوب سه وزاری و انعام ده هزار
 پوریه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام
 معاصره گلکنده منتهای سال سلیم بیست و چهارم شعبان
 سنه (۱۰۹۸) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر دانسین
 گزید - یصرانش بعنایت خلع هاتمی تسلی پذیرفتند - و در
 همان ایام قرب ارتعاش افتخار خان بهراو (که همشیره زاده
 ابوالحسن بود) باسلام سده سلطنت مفتخر گشته بمصوب
 سه هزار و هزار سوار سرفروزی یافت - هدایت‌الله (که
 بهدایت خان مخاطب گشته) خالی از کمال و فراست نبود
 طبع موزون داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه
 اعتبار یافت - گزینند نعمت خان میرزا محمد حاجی (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] حاجی - بمعنی مهر کننده .

و او بزمين بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آرزو
 در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی
 ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقوان ثانی همراه
 پدر از لاهور باستان خلافت نامیه سعادت افروخته از اصل
 و اضافه بمنصب پنجبزاری چهار هزار سوار بلند یایگی یافت
 آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
 پنجبزاری سرفراز شده) اعلی شایسته ندازد - و جائی منظور
 هم رسید - که برعایت پدر و جدش ازا در ازان صبا و طفلی
 از بله بانصدي منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
 اضافی متواتر یافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص
 گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعیین گشت
 در سال سوم چون از خطه پوهانپور سه فوج سنگین بااستیصال
 خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری بکه
 نظام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
 صوبه دار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی در تفرقه
 طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریاست
 فردوس آشیانی شد مشار الیه با آلهوردی خان و غیره
 امرا جهتا استخلاص ولایت سنگمبیر و دیگر تلاح متعلقه آن
 (که در دست ساعر بهونهامه بود) دستوری یافت - خان مذکور

مجز و انكسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد از تغییر اد در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه بصوبه داری مالوه ناصور گردید - چون در سال بیستم ابرمان طلب از احمد آباد گجرات بغام شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجهت تفویض ولایت باخ و بندخشان صدر یافت نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته خان (که بمنصب پنج هزار و پنجاه هزار سوار در اسب سپه میبای بود - و سواى آن مبالغ پنج لک روپیه هر سال بجهت عارفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامه آنصوبه نقد بار تذخواه میشد) تقبیه و تادیب متهمان آن سر زمین چنانچه باید صورت نمى پذیرفت و مکرر این معنی از مرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجدداً حکومت مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سوم از تغییر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهم هر چهار صوبه دکن امتیاز یافت - و پس از آن باز بارالمت گجرات شدافت - چون سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مقروض گردید آن شایسته مراسم نامیه سالی متبیه خلافت گشته سال بیست و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال بیست و نهم شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب صوبه

خانچهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب
 شهرت داشت) مبادین صلاح وقت دانسته حضور طالب ساخته
 مهارچه را بصورت داری اوچین منصوب کرد - و پس از هزیمت
 مهارچه از مقابلۀ عالمگیری چون هزیمت آن شاهزاده
 فتح نصیب بسمت دارا الخلافه ممنوع اعلیٰ حضرت کردند
 رای رزین پادشاهی بران بود که خود برای مقابلۀ برآیند
 اغلبی که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر
 نوکران پادشاهی اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی
 ولی نعمت بخورد توار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاری
 میخواست به تهنیتی خود مباشر امر قتال شود) اصرار
 و استبداد ورزیده مجوز بر آمدن آنحضرت نمی شن - درین
 باب مطارحه با خانچهان در میان آمد - او نیز بداس خاطر
 دارا شکوه یا بدآبر اخلاص (که با محمد اردنگ زیب بهادر
 داشت - و نقش بهجود از صفحه انزالش می خوانند) مانع
 آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصالح طمان
 بود - و آنچه شده بمحض سوء تدبیر واقع شد - آنکه حضرت
 از روی غضب سر عبا بعینه خانچهان رسانیده بجهت
 خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بدوشته دارا شکوه
 و انحرای جمع از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از در روز

(۲) نسخه [۱] مانع شده .

روز سوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار
از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ
دهره سوار شد - از آنجا (که مشیت ازلی بخلاف آن متعلق
شده بود) خانجهان و شیخ میر از پس رسیده معروض
داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین
بعین است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده
و اعلیٰ حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بی باع^(۲) فروری
در جائیکه مظان خطر باشد رفتن چه ضرر *

درون ائذ (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سالان
داشته مترون بود) باهر دل چایه رسید - و فرمانی که
اعلیٰ حضرت بخط خود بداراشکوه نوشته از روی اعتماد
پدر حواله نموده بود (که خود بعنوان سبکدوشی بشاهجهان آید
نزد داراشکوه رسانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون
آنکه از لشکرها فراهم آورده در دهلی ثبات قدم ورزه - ما
در اینجا مهم را فیصل می فرمائیم - لهذا رای خانجهان
جایزه استحسان یافته عزیزمن ملازمت سمت انقلاب پذیرفت
و باقاضای مصلحت الیه عالمگیری بتعاقب داراشکوه از
آگره سمت دهلی باهتر از آمد - در منزلگاه متبراً خانجهان را
(که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

(۲) نسخه [ج] شیخ کبیر (۳) نسخه [۱] نادر دل *

در معارك همچا شمشيرهاي نمايان زنده بودند (از جاي
 وقت - در بسيارس راه بيوفائي و هزيمت ميبردند - و باظراف
 و جوانب اين خبر و هزيمت افزا چنين شيوع يافت كه شاه
 شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اكبرآباد است
 و بمرتبه تواتر گرفت كه اين ازاجيف و اكانيب را اميرالامرا
 برراستي حمل كرده مضطرب كردند - و دست و پا كم كرده
 بدان فكر افتاد كه بچانپ دكن بدر زند - و از آسيمة سوري
 يقاضل خان خانامان (كه هنوز بخدمت گذاري اعلیٰ حضرت
 تيام داشت) حرق آصفجاي را بيداش داده ملتجي گشت
 كه از جناب اعلیٰ حضرت استشفاع جرائم او نمايد - آن خردمند
 كارشناس بتسلي و تسكين كوشيده گفت - كه تا صبح صبر
 و سكوت بايد ورزید - كه شايد ازان طرف خبر رسد (كه اعتماد را
 شايد) برسد - و پس ازان ظاهر گشت كه عالمگير شاه كوه تحمل
 شيرتپور با معدود س شجاع را رهگراي هزيمت ساخته علم
 فبروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد (كه البته
 عالمگيري بظاهر مستقر الخلاء رسيد) بچانپ اجير بعزم
 مختاربه داراشكوه باهتزاز آمد) اميرالامرا را ملتزم (كوب سلطانه
 و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري
 سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور (كه
 اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

و تواتر قناطر اطوار شب و روز بتویب و تفنگ هنگامه جنگ
و پیکار گرم بود - اخرا الامر نغیر را (که برج مقابل مورچال
امیر الامرا رسیده بود) بیادرت اندیشته آتش دادند - آن برج
از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رسیده بهوا اوج
گرفت - عساکر فیروززی (که آماده یورش بودند) سپر حفظ الهی
بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دریدند - و چون دران آرزیش
و ستیل روز باخر رسید مجاهدان عار فراز بر خود نه پستندیده
شب در پلای قلعه قدم جلالت فشرده بهر بردند - و بدیدند
صبح یورش دیگر نموده بشهر بند در آمده بهر و صرامت
هیزدم ذی الحججه سال سیوم مسخر ساختند - بقية السیف
بحصار ارک یغاه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش
بیرون دیدند امان خواسته بر آمدند - قلعه مذکور بحکم
پادشاهی باسلام آباد موصوم گردید *

پس از آنکه ولایت سیوا بی سپر عساکر منصوبه گردید
و آن نهرنگ ساز حیلہ گر بدرهای دشوار گزار خرید امیر الامرا
بقصبه یونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساخته سیوا
فرود آمد - درین ایام آن بر فن سوانا مکیدت بفکر شبخون
افتاده جمع را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید
بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدرن دستک و پورانگی
کس را نمی گذاشتند که در آید) و همچنین قدغن بود

دلها بدو تنوع مي نمود معاذب پادشاهي گشته صوبه داراي دکن
بهادشاهزاده محمد معظم تفويض یافت - و از به بدو دست
ولایت بنگاله (که در همان ایام میر جمشید ناظم آنجا
در گذشته بود) مامور گردید - و چون ضلالت مغشان ولایت
رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهری
هنگام انتهاز فرصت بهرحد بنگاله آمده سکنه بعضی مواضع
سر راه را عرصه انتخاب مي ساختند امیر الامراء کشایه قلعه
چانگام را (که سرحد آن ولایت است) موجب سد طریق
دست اندازی آن گروه شقاوت پزده دانسته کمر همی
بنداشتند این مهم بر بست - و بزرگ امید خان خلف
خویش را با فوجی رخصت نمود - و از پس از تلاش
و کوشش نمایان در آخر سال ^(۲) هشتم آن حصن متین را بدست
آورده باسلام آباد موسوم گردانید *

امیر الامراء مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیکه
بنگاله برداشته در سال بیستم (که نظم انصوبه باعظم خان
کوکه مفوض گردید) آن عمده الملک احرام ملازمت بسته
در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش
سی لک رزیه نقد و چهار لک رزیه جواهر با دیگر اجناس
از نظر گذرانید - از جمله تعائف آن آئینه بود که تریز

(مآثر الامرا) [۷۰۵] (باب الثمین)

و شریف بکار می برد . در گلباهگ تجرد و امعانش آفاق را محیط گشته . آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جمر (که کہا بصرف آن رفته) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار پیوسته بے نوایان و عجزگ دور دست از یدل و نوال او بهره مند بودند . محبذا اموال (که پس از فوتش داخل سرکار پادشاهی شد) از حیطة قیاس بیرون است . با آنکه مکرر جنس اهلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف حوائج پادشاهی درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقل افتاده است *

(۳)
از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات مصوع شده - از معتبرست استماع افتاده که هنگامی در شکار عالمگیری موم مطلوب شد - عمال خالصه و بزرگنات نواج (که فرمایش بغام آنها رفته بود) بعدر موسم برشکل یک قلم ذریاب بقلم آوردند - خانسماان بعرض رسانید - موم هیچ جا بهم نمی رسد - مگر در کارخانه امیر الامرا (که در دهلی است) ذخیره موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت عاریت بگیرند - چون بمتصدیق امیر الامرا ابلاغ فرمان شد استبدان آتا که در بنگاه بود بدیر می کشید - و ایستانگی مقدر نبود - ناچار در صد من موم از جانب خود و هزار

(۲) در [اکثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعض نسخه] عرض *

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبه مذکور بهت نموده بصوبه مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ مهاراجه جسوزت سنگه و مضاف اول دارا شکوه به نیرنگساری چرخ دراز محبوس گشت ناهبده بصوبه تعیناتی خون شاکت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بکجرات رسیده جمعیت فوادم آورد) اورا خطاب قزلباش خان داده همراه گرفت - او پس از فرار گردیدن دارا شکوه بمالوه خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبه احمدآباد بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بغضب کار طلب خان و تفویض متصدی گری بندر صورت اعتبار برگرفت - سال بیست و ششم از آنجا معزول شده بفوجداری احمد آباد سرمایه امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه داری احمد آباد و خطاب شجاعت خان ناموز گشته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و چهار سوار درجه امتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۲۲) هزار و یکصد و دوازده هجری بعالم باقی خرامید - بانگتر اخلاق کریمه متصف بود - و طرّفه اقبال داشت - از کم پائیگی بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستی و درستگی و سپاهگیری و عملداری او در خاطر پادشاهی

در ایام (که پادشاه بر کائنات دکن مقامات داشت) بمنصب چهار صدی و بخشگیری و داروغگی عدالت بندر سورت به قبول دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفرجدارگی نیابوری دهاتیا سرکار سورت و لخته بتعلقه دارگی بیوم گانو و چندت بفرجدارگی سرکار سورت کجرات مقتخر بوده از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی و خطاب شاه علی خان نامرزی پذیرفت و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزن ~~مصدق~~ فرخ سیر شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد فرخ سیر ببحالی منصب معزز شده بفرجدارگی مندرسرر مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهی چون نظام الملک آصف جاه از مالوه اراده دکن تصیم نمود بدلدهی از برداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاعت خورد برگرفت - از بداروغگی آوب خانه سرکار آن نوین بلند قدر و برادرش بداروغگی احشام سرمایه اعتبار اندرختند - و در جنگ سید دلار علی خان و عالم علی خان مصدر تردبات شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد برسم بهادران چانغشان پیاده یا گشته دقیقه از زن و خورد مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبود مرد آزما بکار آمد و شیخ محمد شاه بجزوج گشته از کار باز ماند - پس ازین نامبرده بمنصب سه هزاری در هزار سوار و عطای علم

شکافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بدین آمده نامبرده
زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
سده (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا
خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خانه خود
خوانهای مقرری نوبت بنوبت بجمعه داران می فرستاد
سوی آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاهت بودند)
خوراک در وقتۀ بضابطه اهل بوز (که عبارت از دیار شرقی
شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محیی الدین
شجاعت خان - که بسروز جنگ مخاطب است - و اشرف خان
و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از یوگنده نیز مکان
ارث یافته بذوکری می پردازند *

* شهداد خان خورشکی *

عبد الرحیم نام - یزید شمس خان اسم - که در فوجداری
(۲)
در آینه تمهه با سکهان (که دران هنگام هرکه از سوان و سرداران
در چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات
و مرات عرصه نبرد بو آراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد
و آخر سر در سر آن کوب - مشارالیه مرد بی مایه و کم درکار
بود - نام و نشانے نداشت - در عهد خلد منزل منصب
یانصدی و خطاب شهردار خانی یافته بهمراهی قطب الدین

پسای فرار راه هزیمت سرگردند - میسری خان از شتاب زدگی بدخلوی کرد - و نیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند اگرچه از شمشیر آن بومی (که شهیدان خان بدست گرفت) انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در حواصی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نضرت کیش نقد جان در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهیدان خان بسبب جراحمت خویش و تیار زخم رسیدگان تیز پائی نمود پس از هفتت برکوت از (که موطن و مسکن این قوم بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف (که هم از آن طایفه اند) بر انداختهای او ریخته نقد را بردند جنس بدست مشارالیه افتاد - یازده بلاهور فرستاد - و قلمه بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته گردیده طلبداشت و بپوس و جوی اموال مقتول درآورد - در بهانه تراج از خود پی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - از هم در مضافات حوالی دارا شکوه فرودکش کرد - از فاقه کشی و بی چیز بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بیدان میرفت هرچند دلیر جنگ گار تازه^(۲)ها نمود و زهر چشم نگارش کرد املا یازدی همت از بسمتی نگرائید - و پای ثباتش از جای درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعی را از رطن

(۲) نسخه [ب] کارها *

اقبال خاندوران بدستگیری برخاستند - و در عهد محمد شاه
 پادشاه از بازگاه جهانمائی باضافه نمایان و فوجداری هانسی
 حصار (که از قدیم الایام مفسده زر زر طلب است - و بانقلابات
 سلطنت غیر عملی محض شده بود) کامروا گردانیدند - خان
 شهابت نشان در خستن و بستن متمردان - و قتل و اسیر سرتایان
 آن ناحیه کمر سعی چسب بر بست - مشهور است که او
 تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بهیارت از پیشان
 همقوم او در جنگ گنهی وزه و خوردن روز و شب بکار آمدند
 اما قصبه نقش از نشست و زعمب او در دنیا جا کرد که
 در سرفا ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن
 ولایت را برداشت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نویسن
 جوانمرد بمذنب شش هزاری و پانکوی چهارمردار مرتقی والا پایت
 اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه بر قاتل آن نام آدر
 فاموس پوست مردانه جان بر افشاند - پسراش بمذنب عمده
 و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدین بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین
 سعیدر است - پس از فوت پدر به عالی نظم صوبه اوده و آله آبان
 امتیاز اندر خنده بند و بسنت اینجا چنانچه باید نمودن - و در
 سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد و هجری عماد الملک

درین ضمن (که آمد آمد شاه درانی زبان زد شد - و داتا
 سده هیبه زوروری - او کشته گردید - و شاه درانی در سگذره
 چهارنی کرد) نامبرده باسنصواب نجیب خان بعد استحکام
 عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ
 با سدا سیو بهار قوددات شایسته بتقدیم رساییده مورد تحسین
 گشت - و شاه وقت مراجعت برطن سلطنت هذرسدان
 بنام سلطان عالی گهر (که درین ایام معذن جهانبانی بود)
 قاضی الجرد از رونق دادن - و بخطاب شاه عالم بهادر بانسنة
 که ربه مشهور) در وزارت بشجاع الدرله قرار دان - نامبرده
 بصوبه اوده رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معازت
 به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالی قدر عزیزالدین
 پادشاه عالمگیر ثانی در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد
 و سه هجری مابین صوبه بهار و بنگاله دیهم خلافت را
 بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا درای
 کرم ناسا باستقبال شناسنده احراز ملازمت نمود - و چون
 موکب خسروانی اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد
 و چهار هجری در سواد جاجمیدو رسیده چهارنی نمود
 محاللات انتر بید (که عبارت از اماکن راتعه مابین دریای گنگا
 و جمناسمت - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود)

آن موبه شریک ساختند . سال (۱۱۸۸) یک هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بمعارفت آنها بر سر حافظ رحمت خان زوهله (که از رفقای علی محمد خان زوهله بود - و پس از فوت او پاره از محاللات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداری می افراخت) رفته که تیغ درآوردن و همان سال بغایر عورض بیماریهای گوناگون از تماشایگاه هستی دیده درپوشیدن - یسر او (که در ایران تصویر بجای او در صوبه اوده است) میرزا امانی نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه درانی بزبان قلم گذشت تصویر پاره از احوال او فاگیر خامه حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یساران او منسلک - آخرها منک باشی هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تدهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار به دوردستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری همراه نادرشاه - درم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابل شذاعت و دران فیرد قمرالدین خان بگولت اجل نقد هستی درباخت

(۲) نسخه [ج] میرزا ملای *

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هجری
 و یکصد و شصت و هفت هجری عبد الله خان ايشک
 اقامي را از کابل بواي تسيخیر کشمير روانه کرد و او کشمير را
 از صوبه داز جانب عالمگیر ثاني انزعاع نموده عبد الله خان
 عرف خواجه کيچک را با فوج از افغانه نائب گذاشت
 دباوني را بسکچيون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از
 چند سکه سچيون سردار افغانه را کشت - و خواجه کيچک را
 اول قيد کرد - سپس از کشمير بر آورد - و از عالمگیر ثاني
 بوساطت عماد الملک وزير قدوس (ز فرستاده فرمان صوبه داري
 بنام خود طلبيد - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثاني کرد - و تمام
 صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصفان ضبط نمود
 مشار اليه خوشروي متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود
 جميع مزارات بزرگان و باغات کشمير را تويم نمود - و هر روز
 بعد فراغ از ديوان در صد کس مسلمان را زبردني خود
 الوان اطعمه مي خوردند - و در هر ماهه دوازدهم و يازدهم
 طعام نياز بخنده ب مردم تقسيم مي نمود - و وارد و صادر را چه
 در ريش و چه غير آن در خزانه حال هر کس مراعته مي کرد
 و در هر هفته يکبار مشاعره مقرر کرده بود - جميع شعراي
 کشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلائي مي کشيد *

(۲) در [انظر نسخة] کچک *

صلاحت جنگ نموده نزدیک رسید از بودن خود را پیش
صلاحت جنگ مصلحت ندیده از کارها بهلوتی کرده کم
عزیمت - یسعت صوبه متعلقه خون بریمت - و هذگامه (که
آصف جاه مذکور بهلاحظه حرکات غیر مربوط صلاحت جنگ
از جدائی گزیده بنابر اخذ پیشکشات جانب راج بندری
مضاف حیدر ابدان نهضت نمود) باز خود را نزد صلاحت جنگ
رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - از آنجا (که
آمدنی محالات بکمی گزید - و طلب سپاه پیش از پیش
افزود) (فقای غرض آورد (که هر یک بذبح خون نظری درخت)
بندربست متعذر دانسته گزاره گرفتند - و پس از آن (که موبداری
دکن باصف جاه مذکور تعلق گرفت) چنده سرشته ظاهراری
از کف رها کرده اندیشهای چند در چند بخاطر راه داد - چون
کاره پیش نرفت و اکثر محالات صوبه بیجاپور بتصرف
مرهته و حیدر عای خان نامی (که احوالش جداگانه بزبان
قلم گذشته) در آمد در حالت تحریر بر بعضی محالات سرکار
امتیاز گتده عرف ادونی و فیروز گتده رایچور قناعت داره
بج داز و مویز می گذرانند *

چون نسلخته بهمگی همت فرمان پذیر گردن - از چندانه نسیب
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهی زر آورد - و مد
قبل برسم جوامان گذرانیده مورد عنایت شد - و بهرامت
ولایت گداه از تغیر رای سرجن اختصاص گرفت *

در سال بیست و نهم صادق محمد خان با امرای دیگر
به تذبیه راجه مدهگر (که ثروت مورثی و مکنت ظاهری

و مستحکم جا و افزونی گروه قهر گزین را سرایه نخوت

ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون می گذاشت) تعیین شد

چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز دومیان نهان

آن شوریده سر بسرانجام جنگل بری برداشته متصل نوندچه

با فوج گران بکارزار پیوست - جنگ عظیم بمیان آمد - هرول زاد

پسروش بعدم شدافته خود زخمی بدر زد - صادق محمد خان از

دور گردانی زخم اقامت دران حدود انداخت - تاگزیر

بعجز گردانیده سال بیست و سیوم بانایق خان مذکور بهرامت

عوش آشیانی رسید - پس ازان انطاع صادق محمد خان

بولایت شرفی قرار گرفت *

چون مظفر خان را روزگار بدست اهل خلاف سپری گشت

و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پورهان بر گرفتند صادق محمد

خان بافرونیع اخلاص و نیروی همت درست آرزوها نموده

بعهد خود گویون دیگر سے بہار برگردند - در سال سیم
 صادق محمد خان بر ذمہ خود گرفت - و در همین سال بے طلب
 بوسم ایغاز بحضور رسید - و باز نیافت - و چون شہباز خان بحکم
 والا از بہار بہ بنگالہ برگردید صادق محمد خان بحضور رسیدہ
 حکومت ملتان یافت - چون در شانہاں تیراہ را (کہ کراہستانے ست
 غریبے پشاور سی) و در کردہ طول و درازدہ عرض بنگالہ افرویدی
 و اورک زئی (پغاہ گاہ خود ساختہ شورش افزووند صادق محمد
 خان در سال سی و سیوم بمالشی آنها تعیین گشت - و بہ لبردی
 شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مور نشین را نومے ایل ساخت
 کہ متعہد روانی راہ خدیر شدہ ملا ابڑہیم را (کہ جلالہ او را
 بجای پدر می شمرد) بدست آوردند - جلالہ را اتمام بر آنها
 نماندہ آراہ توڑان دیار گردید - چون زمین خان کوکہ (کہ سواد
 و بجزو را لختہ انتظام دادہ) بحضور شنافت صادق
 محمد خان در همین سال از تیراہ فرمان پذیر ساختن باقی
 سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سی و ہشتم (کہ
 شاہزادہ سلطان مراد از مالوہ با ایالت گجرات نامرد گشت)
 چون از اسمعیل قلی خان امر وکالت شاہزادہ بشایستگی
 سرانجام نمی گرفت صادق محمد خان باذالیقی رخصت
 یافت - و در سال چہلم (کہ شاہزادہ بتسخیر دکن مامور
 شد - و شاہرخ میروزا با شہباز خان و خانخانان گومہی گشت)

(مآثر الامراء) [۷۲۹] (باب الصاد)

(۱۰۰۵) هزار و پنجاه هجری در شاهپور باسپهال مسافر ملک بقا گشت - دهول پور بیست کردهی آگره وطن گرفته سراد عمارت و مقبره عالی بنا نهاده دیهات گود و نواحی آن آباد ساخت
پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبری بمقام مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاه جهان که از اینها نماند - لیکن صادق محمد خان بائیچی مدتها در دهول پور می بود - در گذشت *

• صادق خان میر بخش •

پسر آقا ظاهر رحلی تخلص بن محمد شریف هروی و برادرزاده و خویش امان الدوله طهرانی سمک - چندی همراه پدر بقوادری نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیری بمذنب درخور سر بلندی یافت - سال هشتم جلوس بخطاب خانی مورن نوازش شد - و سال نهم بتعلقه بخشگیری و از اصل و اضافه بمذنب هزاره پانصد سوار لوی ناموری انراشت و سال دهم باضافه در صد سوار امتیاز اندوخت - و باضافه متواتره بمذنب عمده مرتقی گشت - سال هیزدهم حکومت صوبه پنجاب نیز بنام او قرار گرفته ضبط کوهستان شمالی دستوری پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح با کرمگیان خود بمآزمن یادشاهی پیوست - و حکمت سنگه را

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندرخت - و پس
ازان بیکشیکری ایچینان مباحی شد - سال هشتم ازان معزول
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاره ذات چهار صد سوار
رایت اعتبار ابراخت - ریستر بخطاب مرحمت خان چهاره
افتخار افرخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور

نذر محمد خان دالغ باغ [که عزیمت آمدن حضور در ادانے (که
کابل معسکر فیروززی بود) داشت] تعین یافت - سال بیستم
باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا یدمود - چهارمین
بهرام - که احوائش در ترجمه بهره مند خان میربخشی پسرش
مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با
همه کس آئین صاحب می سپرد - حتی مهابت خان (که دشمن
این سلسله بود) از مدارا شعاری او را از خود میدانست
باسپ خوب خیله شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار
فراهم آورده بود - اما غیر حاضر می سواد بهر بهانه وضع می کرد

ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلاحیت خان روشن ضمیر *

(۳)

پسر دوم صادق خان میربخشی سمک - سال پنجم جلوس
فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاره درسمت سوار

(۴) نسخه [ب] صلاحیت خان پسر دوم (۳) نسخه [ب ج] پنجم

فردوس آشیانی *

بشرف آستان بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خون
رفته ایستاد - و سلامت خان جانب دست راست - چون پس
از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکه از نوئیان بدست خون
می نوشت ملائمت خان برای کاره از ابوان فرود آمده
با کتفه گرم سخن بود - او چمدنر کشیده دریده در حالت
شغلتم قحط سینه او فرود بود - از آنجا که جانب دل بود

بمجرد آن کارش با تمام گرفتید - چون شایسته برنده بود
و بهمن تربیت خاندان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ
پادشاه بر حسن خدمت و صدق اوقات و هدایای سن او تاسف
بسیار فرمود - و معتمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب
پانصدی صد سوار سر بلندی یافت - و تا سال سیوم به پایة هزار
صد سوار رسیده سال دوم عالمگیری بخطاب انکفات خان سر فواز
گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار

و سال نهم باضافه یکصد سوار برای ترقی برافراخت *

(۲)

* صفدر خان خواجه قائم *

سید انائی است - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین
سید انله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در بنام
شاهزادگی بروکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فتوات بدرام
خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزانگ نشینی

(۲) نسخه [ب] صفدر خان سید انائی است *

سوار سر بلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت باز
 اندوخته بیفازت ایران دیار قاصت امتیاز پذیراست - و وقت
 رخصت بمطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج
 خلعت و جیفه و خذجور مرصع و اسپ با زین طلا و فیل
 نفوقی چسسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که از انجمله
 یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشه نفیسه

هندوستان بود) نام خدمت بجانب مقصود برداشتم - و پس از
 وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی بمهمات ایران
 سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید
 و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دینی او خبلی محفوظ
 شده بخانه او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او
 پیشکش نمایان بشاه و سوغات باقیمان آنجا گذرانید - سال یازدهم
 معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت بانصد
 اسپ عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آرد
 چون رسم سفارت بائین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد
 عنایت شده از امل و اضافه بمنصب پنج هزار
 سوار عرصه بلند رنگی بیمود - در همین سال (که پادشاه
 از اکبر آباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض موبداری
 ستقر الخلاء و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با بهول کتاره
 فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از آنجا معزول

(مآذراقرآ) [۷۲۷] (جاب الصاد)

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مصدوع شد خوانده او
(که از بنگاله می آوردند) بنواهی دهلی رسیده . بنابراین
او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت . و پس
از رسیدن بر سر آن چون مردم از بصره متحصن شده
بزد و خورد برداختند و بعد آتش دادن بدرازا سرا بدر رفتند
زرها بدست آمد . پس ازان که تخت سلطنت بجلوس

فردوس آشنایی (رونق گرفت) ببعالیق منصب در هزار و پانصدی
در هزار سوار (که تا آخر عهد جنیت مکانی داشت)
کام دل یافت . چون خطاب مغدر خان بخواجه قاهم سید
اتائی مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهار عزت
بر اغروخت . و در آن زمان (که پیر از دست کسان نظام الملک
دکنی بر آمد) بدستور قدیم تهانه دارن آنجا بدو تفویض
پذیرفت .^(۲) مدتها در آنجا بسر برد . بتقریب بیایه عتاب
آمده از جاگیر و منصب افتاد . و دوازده هزار رزیه سالیانه
مقرر شده در لاهور می بود . سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)

هزار و پنجاه و پنج هجری بحاط زندگی در نوردید *

گویند مرد منقلب الحال که پروا مزاج دهن دریغ بود
^(۳)
هرچه بخاطرش می آمد میگفت . چون معمر و از قدیمان
این دولت بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند . در ایام

(۲) نسخه [ج] یافت (۳) نسخه [ب] لفظ (گویند) نیست *

(مآثر الامرا) [۷۳۹] (باب الصاد)

میرزا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان خون نامبرده با فرجه بتکامشی او تعیین یافته . و تا تخته از قطره و بویه نیاسوده - پس اژان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات گشت - و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن بار رسید) معارفت نموده در ایامی (که غلامکان یاران^(۲) جنگ ثانی داراشکوه عزیزمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت

سال چهارم بتقصیر سے از منصب معزول گردیده بعد چندی قرابن بخشایش و بحالی منصب دو هزاره یکهزار سوار گشت سال پنجم باضافه در صد سوار سر برافراخته سال ششم (که پادشاه متوجه سحر گلگشت کشمیر گردیده) از مامور گشت که در پای کتل بهابهر متوقف شده بحفاظت دهق ان کوهستان یودازند . آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فرجه بدکن نزد سلطان معظم دستوری بدیوقت - و سال نهم بحضور رسید - و سال

دهم باز همراه شاهزاده منگوز (که بنابر بددیست دکن مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احرار سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متعرا لواعی رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان بعد انداز خان بدارنگی توپخانه بر فراز اعتبار فر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بعضی نسخه] جنگ ثانی با دارا شکوه

(مآثر الامراء) [۷۴۱] (باب الصاد)

دو صد سوار و نقر فلعه داری کانگوه مشمول عاطقت گشت
پس از آن (که تخت سلطنت بجایوس عالمگیری رونق تازه
یافت) سال اول جاوس در ایامه (که پادشاه باران جنگ
دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور رسیده
بنفویض قاعداری دارالخلافه (ایت خوشدلی افراخت - سال دوم
بتمایقه بخشیموری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
ششم بقعه داری و نظم مهمات دارالخلافه از تغیر هوشدار خان
به بلند و تبگی گرانید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
بصوبه داری اردبیس نامور شد - و پستری بنظم اکبر آباد مقرر
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
دستوری پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم از آن جا
برگردیده بنفویض صوبه داری اکبر آباد چهره عزت بر افروخت
سال بیست و هفتم به حراست اردنگ آباد مانده سال بیست
و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوای عزیمت افراشت - پسرش
میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیری بمنصب هزار و پانصد
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانه سلطان معظم
سرفرازی داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

و پس ازان بذا بر مدور زلته از نوکری بر طرف شده در سال
بیست و پنجم باز بجالی منصوب و خدمت میرآنشی
عز استیاز یافت - پس ازان بالکه اریه تعیین شد - چون
از آنجا آمده باستان یوس خلافت مستعد گردید بداروغگی
بندهای جاو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم
از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمقتصدیگری بندر سررست شناخت

در سال سی و سوم حسب الالتماس خودش طلب حضور گشته
بمیر توزکی اول کامیابی اندوخت - پس ازان بداروغگی چرکی
خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمقتصدی در هزار
و پانصدی هزار در هند هوار رتبه برتری بدست آورد *

گردید روزی در مقامات گوریگانان سردیوان بر سر اهتمام
چوب سمنستی سهراب خان میر توزک درم بر سوزیکم از سران
عمله توپخانه رسید - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر
بودند بکمایت او بسهراب خان در افتادند - ملائک خان
باعتماد میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها بود ازان
تضییع منعکس گردید - و بخصف میر اهتمامان انجامید - و دفعه
غیری عمله آن کارخانه بجائی کشید که پادشاه از دیوان
برخواست - و امرای ذی شان بقورنشاندن آن شورش تعیین
شدند - و ملائک خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند
تا روز دیگر آشوب برپا بود - و حج الله خان اول خود هوار شده

بر دنده ریختند - و عزت خان و سربراه خان جلال چیلک
و جمله را که بدست افتادند بسته بقلعه برون - بار دیگر
ملایک خان بخدمت میرانشی منصرف شد - چنانچه
نعمت خان حاجی (که در طور خون یکتامت) در وقایع
حیدرآباد (که هزل آمیز نوشته و دان استادی داده) بر

نفرین میرانشی مرتبه ثانی بجان مذکور و سربراه زن از آن
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین
صورت ظاهر میشوند که خان مشارالیه در مرتبه بمتصدیگری بدور
سورت رفته باشد - این در مآثر عالمگیری نیارده *

بالجمله ملایک خان مرحوم پسر رشید داشتند - کار طلب
سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر قرداد شده
بخطابه تهر خان علم شهرت افراشت - و نقش جدگاری
و پردلی آو و نجان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوی در
پیشگاه خلعت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشتند - و بتحصین
بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر
می افزودند - چون هردو به تذبیه اشقیاء مامور میشدند در
سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کوناک با سندان مشهور
سرورکار مقابله افتاد - بعد زدن و خوردن شایان بنگاه و توپخانه
بفارت دانه زخمی بتکتک با جان بدر بردند - در سال چهارم

دمدمه بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نود توپ بران
 بر آوردن اما بنابر نفاق درزی با قیروز جانگ دست از کار کشیده
 استعفا نمود - بنابراین بپرطرفی منضمب معاتب گشته زاویه نشین
 زندان ادجه شد - و پس از چند روز مچلکا ترشته دان - که
 در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه قیاز نموده بکنگره قلعه
 فرسازد - بدین توپ از حبس رهائی یافته آنچه گفته بود

از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زان خان
 بتادیس بمونک کمور پوره مجاز گردید - و بمقتضای گردش
 خانک کج رفتار بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی
 ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائی
 از پیشگاه سلطنت بقوادری دهامونی تعیین یافت
 بمرش مخلص خان است : که ترجمه اش علیحدده زینت
 قسطیر پذیرفته *

(مآثر الامراء) [۷۴۹] (باب الضمان)

ضمیمه گشت - چون در گذشته بهرش بخطاب خود و تعلقه
ارثی و خانامانی سرمایه ناموزی اندرخت - و رفته رفته
بمذهب عمده و خطاب ضیاء الدوله تضامن نمود - گویند
بعد بر هم خوردگی مقدمه سلطنت در شاهجهان آباد نشستی
مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جانت
همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد

و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود *

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید . پستو بغدادین خنجر مرصع
 امتیاز یافت . سپس بانعام پانصد دهن (که صد و پنجاه اشرفی^(۲)
 باشد) افتخار انداخت . و دهن عبارت است از نقد مملوک
 طابقی - که در وقت عرش آشیانی مستخرج گردیده - سال
 بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مستخر گشت
 چون درین سال پادشاه از کابل به هندوستان معارفت فرمود
 او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود)
 در کابل ماند - پس ازان معه یسران خود خواجه موسی
 و خواجه عیسی دخترانهای عبد الرحیم خواجه آمده امر از
 سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ
 بازمین مطلق و در اسپ بهر دو بهر مشمول عاطفت شد - و پس
 از چندتای معه یسران بانعام پنجاه هزار روپیه سرفروزی یافت
 سال بیست و ششم یکمزار اشرفی از زر وزن پاد بمرحمت
 گشت - پستو چون یوسف خواجه برادر کلان او (که جانشین
 بزرگان بود) فوت نمود و غیر ازو کسی که قیام بآن نماید نماند
 در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم
 پادشاه نامه مهتقان می شود که منصب چهار هزاری ذات
 چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فرودس آشیانی

(۲) در [بعضی نسخه] دو صد و پنجاه *

و پنجم نوبت درم همراه پادشاهزاده مذکور بهم قندهار
 کمر عزیمت بست . - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده
 دازا شکوه بهم مصطوف دامن همت بر کمر زد . و همراه
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید . و از آنجا باتفاق
 خان مولور جانب بست رفت . - سال بیست و هشتم پانزده
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپا ترقی جملة الملکی سعد الله
 خان بر سر قلعه چیتور شناپید . و در جنگ متصل سرگردان
 همراه دازا شکوه بود . پس از فرار از چون موکب عالمگیری
 در نواح مستقر الخلفه رسید مومنی الیه امر از ملازمت نموده
 بغایت خلعت میامات پذیرفت . - پستمر همراه خلیل الله خان
 بتعاقب دازا شکوه نامزد گشت . و در نبرد دوم دازا شکوه
 بغایت ترقش مشمول عاطقت شده باجمع بقراولی گام
 جلالت برداشت . ظاهرا پس از آن بصوبه داری ملتان سرقراری
 یافته . که موافق مآثر عالمگیری معارفت از بعد عزل از ملتان
 سال یازدهم دربان قلم داده . - سال بیست و دوم (که پس از
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط وطنش قرار یافت) از
 بفرجدازی جود پور معین شد . و چون نوکران راجه مذکور
 با پسرانش از مضامین کابل کوچ کرده دازا الخلفه رسیدند
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شرمناکی نمودند و با
 فرجه (که بر سر آنها تعیین شده بود) بزد و خورده برانداخته

* حرف الطاء *

* ظفر خان *

پسر زین خان کوه اسمت - غالباً نام او شهر الله (۱) است.
 تا سال چهارم اکبری منصب دوفندی داشت - و پس از
 فوت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اولخر عهد مرش آشدانی
 خطاب ظفرخانی یافت - و پس از هزیر آرائی جنگ مکانی
 چون دختر زین خان کوه در خانه پادشاه بود پیش از پیش
 مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت
 از دارالسلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهوزئی
 قریب قاعدگانک منزلگاه شد و غزباد سکنه آنجا از قوم کپتر
 (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریق و هزنی
 می نمودند) بعرض رسید آنک از تغیر احمد بیگ خان بجاکیر
 ناصبیده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل درانجا
 بونده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را دریغ دارن

(۱) نسخه [ج] بود (۲) نسخه [ج] [آبروهی (۳) در [بعضه نسخه]
 سکنه آنجا که از قوم کپتر دله زاک بودند - و در [بعضه] کپتر و له زاک
 بودند - والله اعلم *

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [کتبه او عند القادر
 پسر احمد داد را در دره خرمابه از مضافات تبراه در قبل
 داشت - پس ازان (که خبر فرستادن جنم مکانی شنفت) جمع را
 بکابل فرستاده خود پیشازر آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا
 بوسه معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پیشازر کند - و ایلاق
 در کابل) عازم کابل گردید - و در راه نوردی مراتب احتیاط
 از دست داد - و گروه اورک زئی و افریدی (که از شعب افغانه
 کوهستان خپیر اند) بر سر راه آمده بتاراج اوردن قسمی
 پرداخته که از عثمان همتی از دست داده بچاره آن نتوانست
 قیام نمود [بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغییر شده او بحضور
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب چهار سنگه
 بغدیه حاضر گردیده سال سیم هنگامی (که ملک دکن مقر
 مرکب سلطانی بود) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک
 و تربنگ و سنگمبیر دستوری یافت - و سال پنجم چون
 صوبه داری کشمیر از تغییر اعتقاد خان شاه روز پدرش مفروض
 گشت او به نیابت خلعت و اسب یافته بدان صوبه مرخص
 گردید - و سال ششم (که پدرش بدلاز باقی شنفت) پادشاه
 صوبه داری کشمیر اصاله بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار سوار و عطاى علم و نظاره بر نواخت

(مآثر الامراء) [۷۵۹] (باب : نظام)

بحصول ملازمت کمپ سعادت نمود - و سال درازدهم از صوبه
کشمیر معزول شده با اتفاق خاندوران نصرت جنگ به تلبیه
هزارجات کمز عزیزت بر بسمت - و سال سیزدهم همراه
پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهاره مامور
گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان در سال بوجه
معاتب شده بے منصبها و جایگزین منبری شد - اواخر سال

چهاردهم بیحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد :

و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه دار
کشمیر باوصف مدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین
آنجا (که دران سال فقط زر داده بود) چنانچه باید نبی برآورد]
صوبه ثانی خان مژورر بصوبه دارم کشمیر دستوری یافت
چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار کشمیر بگلگشت
پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [که باغ ظفر آباد (که
احداث کرده اوست) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت] درجانب

حصن سلوک (که رعایا و سکنه آنجا را از خود راضی داشته)
باضافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس ازان باز بترجم
امرت از دولت یندگی چندمه محروم گردیده در سال
بیستم ریختیم بیحالی منصب سه هزار و یانصد سوار
اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

(۲) در [بعضی نسخه] بهره *

تخم زده بی آبی سست - اما در رسائی دانش و درستی
 قدیم یکتائی داشت - در برهمنی تسلط صیانت خان در
 کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بیف اندیشی او
 کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری
 زبانزد مردم بود که در اسرا زاده چهار کس رشید تر از پدر اند
 جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان مخالف
 سعید خان چیتا - و ظفر خان دلد زین خان - چهارم این ظفر خان
 پسر خواجه ابوالحسن - با آنکه خواجه سخی بود اما ظفر خان
 در تشیع تعصب تمام داشت - زها بمردم ایران میداد
 خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخاوت
 صاحب استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدرگاهش
 می گذاشتند - و بهمنهای متمنا میرسیدند - (فصح اندک خورن
 میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم چوشی
 و دریا بخشش او دل بسته صحبتش گردید و مدتها بهمراهی
 خان مذکور در هژدرستان بسر برد - چنانچه گویند * بیت *

* خانخانان را بجزم در رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که باری رابطه اخلاص داشتند)

بخط هر کدام نویسانیده در پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

(مآثر الامرا) [۷۹۳] (باب الظاهر)

نموده بملخص «وهم ساخته - در معنی بنده و سخن مندی

استاد است - و صاحب مندی و دیوان - از دست * بیعت *

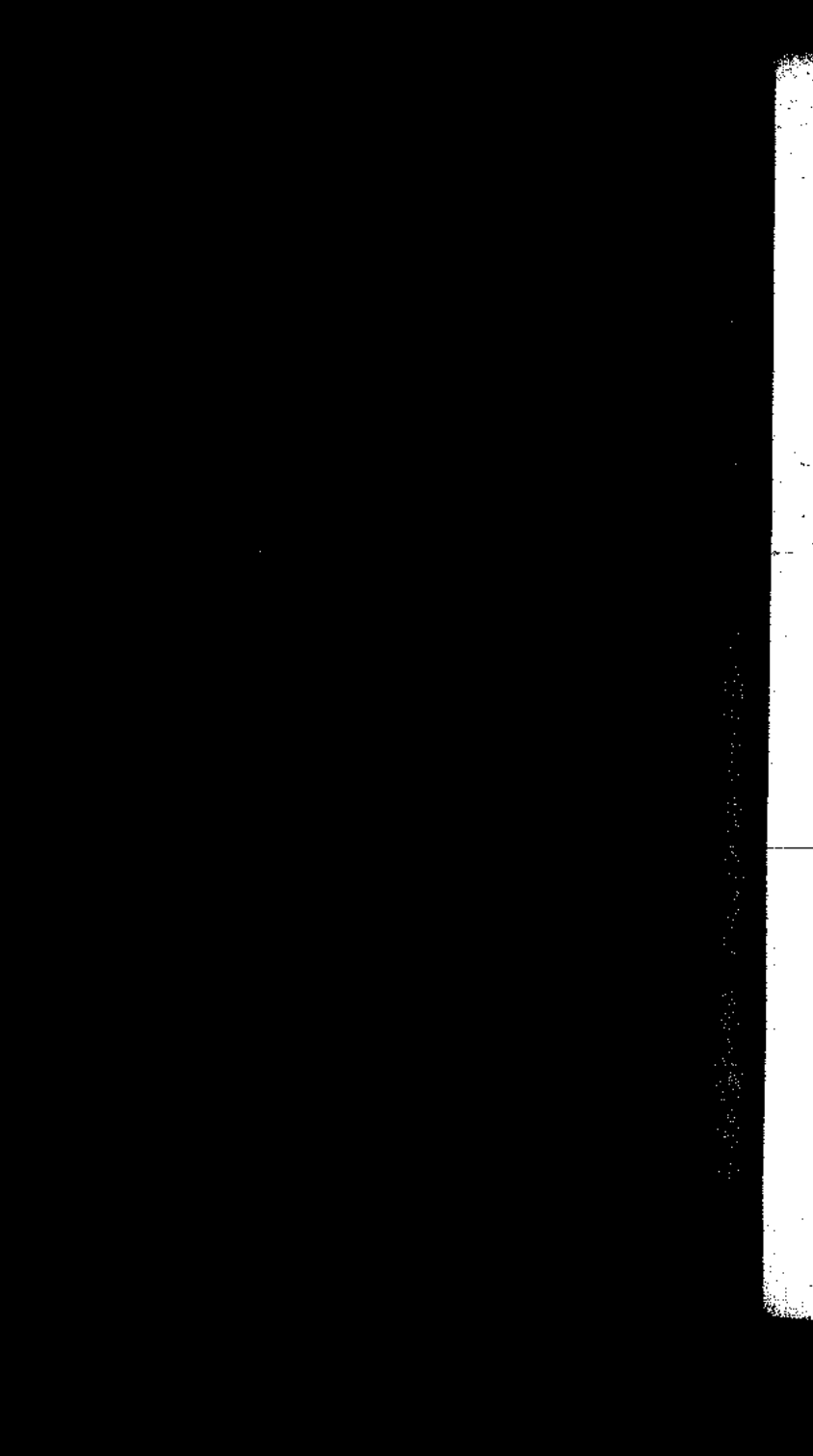
* در سبکبازی است [مایش *

* سایه خوابیده قطع راه کند *

دهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که
 پیر محمد خان شیردانی حاکم آنجا در آب نوبده قزوین است)
 و باز بهادر بدعوی اژت بران دقار دست تصرف یافت (
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدایه والای پنج هزاره بر آورده
 بمالش این متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعیین فرمود
 و جمیع امور سیاست و دادر گبر آنجا من حیث الاستقلال
 برای او مفوض شد . و چون عبد الله خان بسامان شایسته
 روی عزیمت و تسخیر مالوه نهران باز بهادر تاب مقاومت
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه مافوق شتانت . و آن
 ولایت یتازگی در قبضه تصرف درآمد . عبد الله خان بشهر
 مقدو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر وساده حکومت
 متمکن گشت . و بلاد و قصبات آن مملکت فوراخوور زنبه
 و حالت باهرا تقسیم نمود *

و چون نشه پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زرد
 بید هستی و بیراهه روی می آرد در اندک زمانه عبد الله
 خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد
 عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک
 در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نورد و سنوری
 (که دران هنگام پیشهای فیل داشته) نهضت فرمود . و پس

گفته اینها را از سر خود را کرد - و خون با بنه و بار زد براه
گریز آورد - عرش آشدانی عیان توجه از جنوب مندر مصروف
نموده جمع از امرا را برسم منقلا بیشتر روانه کرد - تا گرم
شنامه سر راه بگیرند - و خون نیز در اینغار شتابانتر گشت
و چون قوج منقلا بدر برسید عبدالله خان بگمان آنکه در چنین
وقت (که از راه در اینغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره بیکار اشتعال پذیرفت و کار
بجائے رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت
بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بنعم
خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنم
باید تاخیر - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای
یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم
عرش آشدانی خشم آورد در مقام تاخیر شد - اعتماد خان
از فرط اخلاص جلو گرفت - پادشاه برز اعترافی شده بیشتر
فرجه فرمود - چون تأیید الهی فرین حال والا همتان می باشد
غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا ر دل از دست رفته
با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشدانی
از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده
از مهرکه رد بر قامت - و براه آبی موهان گجرات سو روانه



لشکرت شایسته برانجام نموده بر سوار رفت
که عبد الله خان دستگیر گردد - بهرزار کفایت
را بعلي قلی خان خان زمان و سکندر خان اوزبک
انجا باجل طبیعی در گذشت *

* عهد المطالب خان *

بداخ خان - از امرای دو هزار و پانصدی
ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر
گردیده مصدر تردد شد - پستتر از ملتزمان زکات
بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش
ک و بهادر خان شیبدانی دستوری یافت - چون
هزیمت یافته پرواگنده شد از نیز راه خویش
ازان باتفاق محمد قلی خان برلاس در سر سکندر
ز اوده مصدر حرکات ناشایسته بود (رخصت
آن مدتی در قبول خود که در مویه مالوه داشت
ن سال هفدهم امرای مالوه بکرمک خان اعظم کوکه
از نیز بمحاربت شتافته در جنگ محمد حسین
ای مردانه بتقدیم رسانیده چهره ناموزی اقر رخصت
م همراه خان اعظم کوکه هنگامی که پادشاه محاربه
داشت) بدولت آستان بوش مورد نوازش گشته
بر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

به نیستی سرا شتافت - شیر زان پسرش در عهد جهانگیری
بمذنب بانصدی در بهت سوار سوارازی داشت *

• صوبه بهادر •

در عهد مرش اشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بقصدیم
مواسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آورد - برگشته مهساران
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه را به
بغی بر افراشتند او نیز خاک به حقیقتی بر فرق خود
دیدخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قای را روانه بارگاه
خلافت نمود - در بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن
بودند) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان
نامی را با فرجه از همراهیان خود بنابر حزم اندرزی
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فرخ
برزد - چون از گذر چوسا گذشته بودند قیل چنده که محب
مانده بود بدست آورد - پستو بر سر زای برکه وتم دیوان
صوبه مذکور (که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایمت
تکاپو داشت - و روزه بر ساحل دریای گنگ پیرشتن
معموده می پرداخت) ناگهانی ریخت - او گرم بیکار شده
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود
محب علی خان ازین آگهی بآن بدو شمت رسیده هنگام

(مآثر الامراء) [۷۷۳] (باب العین)

دوله زای را بر سر آن قلعه فرستاد - در بانان عرب انگاشته مانع
نشدند - مردم زمیندار اندر خفا برگرفتند - و در بازگشت
او در کمین گاه بود - (رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله زای
(که عقب مانده بود) ملحق شده او را بر شکست - عرب
با درکس بجانب افتاده بود - بومی در بی او رفته کار آن
بد سرشت را با تمام رسانید - این مقدمه در سال سی و یکم
مطابق سنه (۹۹۴) هجری و نون و چهار هجری (زدان)
شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش ازین * روز
عرب نامی میر شکار در آب بهت فروفت - پادشاه (که
دلق افزای در آب چفت بود) ^(۲) بر زبان آورد - که بدل
برتر می افکند - روزگار عرب باخر رسیده باشد *

* عالی مردان بهادر *

از امرای عهد عرش اشکانی ست - تا سال چهارم منصب
سه صد و پنجاهی داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم
بهم تقیم تعیین گردیده مصدر آردات شد - سال سی و هشتم
باتفاق نوین مذکور ببارگاه سلطنت رسیده بخصرول ملازمت
شاهمانی اندرخت - پس از آن بهم دکن تعیین شده در جگر
(که سال چهارم و یکم بهوداری میرزا شاهرخ و خانخانان
با سروان دکن زدان) از در آتش جا داشت - پرتو سوداری

(۲) یا چفت باشد - والله اعلم *

برگیان عنبر برداشته بردند - هر چند جراح برای معالجه
برگماشتند اما بعد از روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست
و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از
زبان زده است - شخصه بقولنامه گفته که فتح آسمانی است
بها در جواب داد - الحق فتح آسمانی است - اما میدان
از ما است - کرم الله بصرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب
هزاری هزار سوار رسیده چندس قلعدار اردگر مضاف دکن
بود - سال بیست و یکم در گذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قربانیان عهد الله خان فیروز جنگ است - در
عهد جهانگیری بمنصب هزاری هفتصد سوار رسیده - و پس
از سربر آرائی فردوس آشیانی همراه بعضی ائمه از لاهور آمده
بملازمین و بحالی منصب سابق راجت امتیاز بر افراسخت
و سال سیم بهایه هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گشته
همراه عهد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودی
بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعیین گردیده) دستوری
پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری
هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و قیل و تقویض
فوجداری بهکر سرمایه شاه کامی اندوخت - و سال ششم مطابق

(۲) در [بعضی نسخه] اردگر - یا ارد گفته باشد *

و چندسے بحر اسف فلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر
 خاندان خان حارس غزنین نیز گردید - و بخاطر عارض مرض
 چون ضعف و ناتوانی از روز بروز می افزون عزل شد
 و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری
 یا بعالم عقبی کشید *

• عهد الله خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین
 اصرار است (قدس سره) و خواهر زاده خواجه حسن
 نقشبندی - از آخر عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان
 آمده روزی چند با شیر خواجه در دکن بهر بود - و هرجا
 کاره و نردنسه پیش آمد جوهر شمشیر زنی در راه مردی
 نمایان ساخته یستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور
 بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بعضی
 خدمات ترقی کرد - در ایلم (که شاهزاده در آله آباد
 (۲) از خود سری و خود زائی شروع بتعمیم مقاصب و خطاب
 و تنخواه قبول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف
 خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نشدست سال
 چهل و هشتم بمتیئ خلافت روی امید نهان - پادشاه جوهر

(۲) نعت [ب ج] از خورد زائی *

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد)
 بملک غنیم درآمد - ملک عفر (که از توهم عظیم داشت)
 مردم چیده خود را باستیصال از فرستاد - تا هر روز بر در
 لشکرش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
 هر چند بدولت آباد نزدیکتر میشد اندوخی مخالف بیشتر
 می گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثری از فوج دوم
 ظاهر نگردید - ملاح در مراجعت دیده از راه بکلان باحمد آباد
 برگشت - درین راه تغیم پیچیده می آمد - و هر روز آرزوی
 می نمود - علی مردان بهادر عازن^(۲) فرار بر خود نپیمزیده مراد
 نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ماگ عفر
 بخانخانان در ساخت - و از خانجهان را بطائف الحیل
 متوقف کرد) امله ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برابر این خیر مویش شنیده
 عود کرده در عادل آباد بخدمت شاهزاده نورین پیوست *

گویند جنم مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای
 همراهی از کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
 که امروز در حسب و نمب شما هیچ کس نمی رسد
 باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(۲) نسخه [ب ج] خان بهادر

بتصرفک از جانب نفاق خواجه ابوالحسن بهراری عبد الله خان تعیین شد (بهجرون تلقی فریقین عبد الله خان جلوزیز بلسکر شاهزاده پیوست - نسا را در آن وقت تیر تغنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از ترک افتاده بجای خود رفته فرار گرفتند - چون حکومت کجرات بر راجه تعلق داشت در این هنگام شاهزاده عبد الله خان تقویض فرمود او وفا نام خواجه سرانی را با معدوسه به نیابت اینجا تعیین کرد - میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم ساخته بانفاق متعینة انصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماند از شاهزاده رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گدرا بدان طرف شناخت - چون فیما بین عرصه مبارزت آراسته گشت شکست بر عبد الله خان افتاد - ناچار بپروده آمده به بذر سورت رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خون را رسانید پس از آن در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهی بود *

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معارفت بدکن نمود و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه ایران بدو استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بی نیل مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بی التفاتی

خوانین از زکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنم مکانی از قبل امام تلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سواروار گشت - و بغایت نشستان بپهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس ^{ایلی} حضرت از لاهور با گره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه تواریت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والی پنجهریزی پنجهریز سوار و عفایت علم و نظاره بر نواخته سرکار تفرج به قبول او مرحمت شد *

چون در همین سال اول ججهار سنگه بندیده از حضور نواز نموده بموطن خود اوندچیه شتافت ^(۲) فوجی بهرکردگی مهابت خان از حضور تعیین گشت - خانجهان لردی از مالوه ر عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت بر کشودند - چون کار بوان نایکار به لنگی گرانده بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعه ایرج شازده کردهی اوندچیه (که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

(۲) در [بعضی نسخه] اوندچیه *

(مأثر الامراء) [۷۸۵] (باب العین)

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشته چهار
بندیده باز بغی درزند - هر طبق حکم از راه برگشته بمالش
از برداخت - خاندوران از مالوه و سین خانجهان باره نیز
پیوسته چون یک گروهی اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت
بندیده ناک گشته با اهل و عیال و بخت از سرخ و سفید
از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی (که پدر از بکمال
استحکام بنا نموده) ره نبرد قرار گشت . عساکر پادشاهی پس از
برکشان اوندچهه بتعاقب از سه گروهی دهامونی رسیده
آگهی یافتند - که از با اسباب و خواسته بقلعه چورا گدده
شکافته انتظار نوشته زمیندار دیوگدده دارن - اگر بملک خود
راه دهد بدکن بدر زند - انواج پادشاهی دهامونی برگرفته
سید خانجهان بجهت تذهیق ولایت مفتوحه تروق گرفتند
و عبدالله خان بهراولیه خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردیدند
چهار از راه لانجی (که داخل ملک زمیندار دیوگدده است)
گروختند - عبدالله خان هر روز ده کوزه گونیدی و گاهی
بیهت کوزه (که تویب مضاعف کوزه رسمی است) می پیمود
در سرحد چاند باار (سیده دستبرد نمایان نمون - آن مدبر
راه گلگنده گرفت - پس از ده نوردی بسیار بار پیوست
آن پدر و پسر از خوف جان بچنگله در شده بدست طایفه

(۲) نسخه [ج] چهار سنه .

بدر بود - و این حرکت محمول بر آسمان و فراغت درستی
 بهروز جنگ شده بعزل تیرول اسلام آباد مورد عذاب گشت - و در
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب سونگی ال آباد
 مقرر گردید - و پس از چندے اعلیٰ حضرت اورا از منصب
 باز داشته لک زریه بطریق مساعدہ قرار یافت - و در همان ایام
 مجدداً بر سر عذابت شده بمنصب سابق مبدئی فرمود
 عرض قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم

سنه (۱۰۵۴) یکم زار پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاهی و ظلم که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق از
 می کردند - و نفوذ و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت
 دیده میشد - نوکری از ایمانی داشت^(۲) - در حیات او اکثر
 سالزمانش پنجاه و چهار روزی شدند - گویند میانه
 پیش تر از نگاه می داشت - اما در سال جز در سه ماه
 طلب نمی یافتند - اگر چه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه
 طلب یکماله بود - و کمی قدرت نداشت که خون عرض احوال
 خود نماید - بدینسان و بعضی بگیرند - اگر آنها در عرض توقف
 میکردند مقامی ریش می بخشید - و فایده از در بیوش و سواری
 چندان بود که در یکروز شصت هفتاد کرده می نورزید - چندارایی

(۳) یا بمن باشد *

بر می آیند - چون بکاخجهان نقل کردم گفت - عجیب ازین مرد
که با افعال نگوییده نخر می کزد - رندامت ندارند - از لادش
شدند نکرد - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود *

مزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان روز پهلوان خان تکریم
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده
از تعیناتهای صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکانی
بمنصب در هزاری هزار سوار فایز گردید - پس از مسند نشینی
غیردس آشیانی بیحالی بمنصب میریز افتخار اندر خله سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطای عام زایت ناموزی بر اراخت - سال
یازدهم از اصل و اضافه بودیه در هزاری هزار و پانصد سوار
آفرق جسمت - و در همین سال چون بهمراهی سعید خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و قوچ مخالف هریمت
یافت باضافه پانصدی صد سوار سررشته اعتبار بدست آورد
و از نواحی قندهار با یردل خان جهمت تسخیر قلعه بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بهذابت نقره بلغد آرازه گشته
بهتر است قلعه جسمت و گرشک (که مفتوح شده بود) مامور گردید
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار
سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیبود - سال

(۳) یا گرشک باشد - و الله اعلم *

مشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و دستر چون خاتسامانی
 از عزل او بملا علاءالمالک کونی مقرر شد او باضافه در بیست سوار
 و خدمت بخشینگری درم و عرش و قائع صوبجات فرق عزت
 برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست
 و پنج لک (روپیه) بغوری نزد شاه پیدای خان تهااندار آنجا
 دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار سوار و مرصعت علم لوائی کامرانی برافراخت
 و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
 و نه هجری در ایامی (که بلدة کابل مطرح الوبیة ظفر طراز
 بود) بمرگ مقامات بساط زندگی در نوردیده - از نظم
 و ایاق بهره زر بود - صبیحة پرورش کرده سنی خانم (که
 رائق و فائق مهمات مشکوی اعلیٰ حضرت بود) در خیابان
 نکاح داشت *

خانم مذکوره از ارلاد اهلای نازندان اسمت - و خواهر
 طالب آملی - که در عهد جدت مکانی بخطابه ملک الشعرائی
 سوقرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
 رکذای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز
 اندوخت - از آنجا (که بشیرا زبانی و ادب شامی متحصلی بود
 و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
 قدیم گذرانیده بهایه مهر داری رسید - و چون از علم قرأت

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتابق عهد العزیز خان پسر
نادر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس
خردس آشنایی از بلخ آمده بدولت آستاندوس شرف امتیاز
حاصل نمود - پادشاه او را بعنايت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر با براق طلائی میناکز و منصب هزاره شش صد
سوار و انعام بیست و پنج هزاره روپیه نقد توازش فرمود
و پستر اضافه بانصدی دو صد سوار و قبول در موته بهار یافته
میدان صوبه مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر
درشت خوئی عبدالله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او
و خان مذکور ناسازگاری بر داده او این معنی را باعث خرد
شویش شمرده چند روز تمارضه نموده خود را گنگ ظاهر
ساخت - و تا کمال در غلا و ملا زان از سخن بریست
هنا که زان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بسمع
پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال
سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگی بعرضه
بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال
پادشاه بکشمیر متوجه شد او را از اصل و اضافه بمنصب
در هزاره هزار سوار برنواخته بتوقف در السلطنه مامور فرمود
سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگه زمینج بهادر بصوب

(ماثر الامرا) [۷۹۵] (يابہ العين)

سوار کاميابي اندر خدمت - سال نهم (که ملک هکن درم بار
مطرح البریه ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهرمنصله و پامال
هافتن ملک عادل خان (رانه شد) او بهمراهی خاندوران
اختصاص پذیرفته در تلبیه مردم عادل خان کردند و انعی نمود
سال دهم از اصل - و اضافه بمنصب در هزاري هزار و پانصد
سوار ازان جمله پانصد سوار در اسبه سه اسبه سربلذ شده
بقلعه داری فتح آباد ده هزار از اقران آفوق چست - و پست
فاضله پانصد سوار درجه اعلا بيمون - سال بيست و چهارم
بعذایت نقاره کوس شاه ماني زد - و پس ازان (که هفده سال
و کسر زياده در حراست فتح آباد ده هزار بعزت و آبرو
بسر برد) سال بيست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار
و شصت و سه هجري روح برفتموش بروضه رضوان بوزار نمود
پدرش قلعه دار خان است - که احوالش عليه ده دین نامه
بگذارش آمده *

• علی مردان خان امیر الامرا •

پدرش گنج علی خان زیک - که از عشائر اکواد است
ملازم قدیم شاه عباس ماضي بود - در اوان طفولیت شاه
و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاري قیام داشت - در زمان
فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای (که در قیوم

(۲) نسخه [ج] نگارش یافته.

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید. و چون این اخبار
 بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول بمسکانش را طلب داشت
 علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما
 بعد ازان بهرکه گمان دورنگی داشت بقتل آورده پرده
 از روی کار برداشت. شاه سیارش قلندر آتاسی را (که بمشهد
 مقدس فرستاده بود) بر سر او تعیین کرد. علی مردان خان
 باعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجای ستانی من افتاد

یک از عمدها تعیین شود که قلعه بار سپرده زرانه درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت
 سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم
 غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم زرانه قندهار گشتند. چون
 سعید خان پیش از قلیچ خان خون را رسانید دانست که
 تا سیارش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت
 نخواهند کرد. با اتفاق علی مردان خان (که همگی هشت هزار
 سوار بود) بیک فرسخی قاعه با سیارش (که پنج شش هزار
 سوار داشت) بچنگ برداختند. زد و خورد غریب واقع شد
 قزلباشیه (۲) در بفرار آورده تا معسکر خورد (که آنروی آب اندراب
 بود) بدان باز نکشیدند. سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه
 آن سمت گشت. آنها اجماع و اتفاق بر جا گذاشته پند زدند

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] اندراب *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بانظم
 صوبه کابل مورد مزاحم گشت - و سال شازدهم (که دار الخلافه
 اکبر آباد بقرنزل پادشاهی رونق گرفت) علی مردان خان
 برطبق طلب بملازمت رسیده بخطاب عمده امیرالامرا و انجام
 یک کرور دام و عنایت حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل است
 (که امرای ذیشان در آگوه برکنار جون امان گذاشته اند - و خان
 مذکور بخواهش پادشاهی پیشکش کرده بود) مطرح انظار
 عراضت گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت *

و در سال هیزدهم نردی علی قطغان اتالیق سبحان قلی
 خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کمبود و مضایات آن
 از تغیر بلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود)
 از نامقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین داور
 تاخته برخه الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند
 اقامت دارند) غارت نمود - و بیست کردهی باهمیان توقف گردید
 تا قابوی یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون
 و غرهاد را (که از غلامان معتبر از بودند) با قوجه بر هر از
 فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان
 دست و پای زده رو بغراز گذاشت - زوجه او با چندس از اقاربش
 با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

و در همین سال مراد بی سنه (۱۰۵۶) هجری و پنجاه و شش بعزم تصحیر بلخ و بدخشان و قبیله اوزبک و ایلان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار اجازت تعیین فرمود - و چون درین ایام جان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جاسوس شاه عباس ثانی به سفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار به طلب پسر کلان امیر الامرا (که برعم بر شمال نذر شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مرورت سلسله دیرین مروات نگسیخته از او روانه فرمود - و امیر الامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول راهی گشت - چون بحرالی سواج رسید سلطان خسرو پسر دوم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی امانان نتوانست ثبات ورزند - شاهزاده بیوسیت و پس از آن (که شاهزاده بحرالی خلم سه منزل بلخ رسید) نذر محمد خان را باز سال فرمان پادشاهی مضمین تسلیم و دلدهی و رسیدن خورد بطریق کودک مستظفر گردانید - از در جواب گفت که همه ملک تعلق بسرکار والا داند - من اندر اک ملازمت نموده روانه حجاز می‌شوم - اما از شوخی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیر الامرا با شاهزاده سوخت بکار برده بآستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بعبینه و خنده

چون شاهزاده مراد بخش پیش از آن (که ولایات تازه گرفته
از قزاق واقع مضبوط کردن) ازاد مراجعت نمود و بارهنگ
ممنوع حضور ممنوع نشده معاملات رو برای آوردن آندویار معاهده
برهم خورده هرج و مرج تاره دیدن آید اعلی حضرت شاهزاده را
بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بذل و بصیرت
آن مملکت سعدالله خان مامور گشت. - بامیر الامرا حکم شد
که متمدان قندز را مالک بسزا داده بعد از رسیدن حاکم
پندخشان بصوبه داری کابل (که بدر متعلق است) باز گردد.

و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده
محمد از رنگ زیم بهادر بعلای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص
یافته موصف گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشتند
چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان بهرکلان
نذر محمد خان دالی بخارا از قرشی متوجه کفای جیغون شده
بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خون فرستاده - از از
آب آمربه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتل محمد
سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده
ببلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمور آذانه
هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیر الامرا حریف خون را برداشته
تا منزل قنلق محمد سلطان (که از دایره اوغلی دور بود)
رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب در این ادر همراهمش

بدستاربه و تعاقب آنها پردازن - عبدالعزیز خان عطاقت عیان نموده
 در یگروز از جیسیون گذشت - و بسداریه را غریق گرداب
 اجل ساخت - رئیس ازان (که بلخ و بدخشان بلذر محده
 خان را گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا
 بی پرداخت - در سال بیست و سوم از کابل بحضور رسیده
 به قبولداری صوبه لاهور مامور گردید - پس از چندمه برخصمت
 کشمیر (که آب و هوای آن دینار بمواج او سازگار بود)
 خوش دلی اندرخت - در چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار
 تعیین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسایمان شکوه مهین پسرش
 مقرر بود امیر الامرا بحکومت آن ملک دستوری یافت - و باز
 بصوبه داری کشمیر شدافت - در آخر سال سیم حسب الطلح
 بملازمت رسیده اسرالی بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی
 و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر
 گرفت - در منزل مآجهیواره رهگرای عقبی گردید - قش او را
 بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او
 از نقد و جنس یک کروز وریده بضبط در آمد - هرچند
 در ایران خلافت طریقه ملازمان خاندان صفویه رزیده بکوز نمکی
 و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بعضی اخلاص
 و شکرینی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی یایه اعتبار از
 جمیع امرا برتر افراخته بمردی در مزاج پادشاهی جاگرد که

(مائراامرا) [۸۰۷] (باب العین)

بقریم آن بیجا خرچ نمودند - آخر بتجویز جمع (که در ترازوی
آب شناسا بودند) پانچ کوزه را از نهر سابق بحال داشته سی
و دو کوزه نو کردند - آب را در قوری بدایع (سید)
علی سردان خان در صوبه داری لاهور فقوای تارک ملو
و صوم را (که خون را بی قید نامزد - و سرکب اقسام فسق و فجور
می شوند) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مکتب و ساز
و سرانجام از در هندوستان شهرت تمام دارد - گویند در
ضیانت پادشاهی صد لنگری طلا مع سرپوش و سه صد لنگری
نقره در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراهیم خان (که
کوتی نمایان کرده) و عبدالله بیگ (که در عهد عالمگیری
بخطاب گنج علی خان مخاطب گردیده) علیحده اقسام
پندرفته - و در پسر دیگر اسحق بیگ و اسمعیل بیگ (که بعد
فوتش هر یک بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سواز امتیاز
اندوخته) هر دو در جنگ سموگده هواه دارا شکوه بودند - بکار
پادشاهی در آمدند *

• سید الله خان سعید خان •

چهارمین پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمردن
بخت و همین خدمت کار پدرش همواره در ترقی بود از بمنصب
در خور سرفراز شده سال سیزدهم جلوس فردوس آشیانی

* **عسکر خان نجم ثانی** *

نامش عبد الله بیگ است . در عهد فردوس آشیانی سال
 دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چیره
 عزت برافروخته یستور توسل با محمد داراشکوه چخته
 میر بخشیم سرکار شاهزاده مزبور گردید . سال سیم بغطاب
 عسکر خان نامور گشت . در چور پس از انهزام مهاراجه جسونت
 سنگه آمد آمد محمد اوزنگ زب بهادر بجانب اکبر آباد
 شهرت گرفت . او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله
 خان جهت بستن معبر دهرایوز و روز جنگ در مثل هراتی
 تعین یافت . و در مصاف دوم در مورچال متصل گده پنهانی^(۲)
 بود . چور داراشکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته
 بخبر گجرات رویه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه
 مطلع گشته از صف شکن شان امان طلاییده نزد او آمد
 و بحصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکری کامیابی
 اندر خدمت . یستور در کوه کیمیان خانخانان معظم شان قرار یافته
 بصوبه بنگاله رفت . سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگ امید^(۳)
 خان جهت تمخیر چاتکام کور همت بمت . بعد از آن اجوالش
 بکوش نرسیده *

* **عبد الرحمن سلطان** *

ششمین پوز نذر محمد خان است . سال نوزدهم جلوس

(۲) در [بعضی نسخه] پتلی (۳) نسخه [ج] بصوب بنگاله .

بخشیدند - پس از آن همواره بکرات بانعام اسپ و قهیل و نقد
مشمول عواطف بود - بعد از آن (که بلخ پندار محمد خان
مسترد شد و خان مذکور بعد و توج گوناگون هنگامهای گزیده از یک
و العان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب
وزانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک
شد) از آنجا (که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر
آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود) نه پدر طلب نمود
و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا
برنگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سوم عبد الرحمن
بعفایت خلعت و جینت مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یزاق
مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روبیه نقد
کامیاب گشته همراه یادگار حولاق حقیق نذر محمد خان پیش
خان مذکور مرخص گردید - چون نزن پدر رسید خان او را
ولایت غوری داد - سبحان قلی پسر چهارمین خان ازین امر
آزاده شده با هزار سوار بوسر بلخ آمده خان را تنگ ساخت
ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته
خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - تلماقان
(که با سبحان قلی موافقت داشتند) هر راه گرفتند - و دستگیر
ساخته پیش سبحان قلی بردند - از عقید ساخت - عبد الرحمن

(مآثر الامراء) [۸۱۳] (باب العين)

از تغییر بهره مند خان و خدمت آخته بیگی کامیابی اندر دست
سال بیست و چهارم از آن تعلقه عزل پذیرفته و تقویض بخش دیگری
مهر و مرحمت در آن سنک یستم بر پایه عزت بر افزودن سال
بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار دینار و در
هجری رخت زندگانی بر بیست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد از منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی
(۲) نیست - نه از اسلاف از خبری و نه از اخلاص اثری در میان
غیر از آنکه گویند خوافی بود - در آخر سال دهم عالمگیری
بدیوانی خالصه سر افزای یافت - مشارالیه در سال سیزدهم
افزونی مدد خرج از عهد افغانی حضرت چهارده نگ رویه
بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کوز رویه خالصه
مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاند اخراجات ملاحظه
فرموده اکثره ابواب خرج از سوکار پادشاهی و پادشاه زانها
و بیگمات کم نمودند - از اینجا اندک به عظمت و بهنائی سلطنت
هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان
پی توان بود - که مرسوم السلطنت سلاطین دیگر بیانست نوکری
امرای اینجا نمی رسد - ماحصل امانت نای خان و نذر محمد
خان (که سراسر ولایت ماوراء النهر و ترکستان بلکه تا بلخ

(۲) هر [بعضی نسخه] نشد *

در کارسازی و معامله بودایی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی
 تداشته - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائے رسانیدند که
 محصول محلات خالصه به پنجاه لک رزیه عاید گردید
 و مخارج بیک کرور و پنجاه لک رزیه رسید - و ترهای گرانمذ
 از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد
 اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان موشیار دقیقه رس محالات
 یک کرور و پنجاه لک رزیه (که از قرار درازده ماهه
 عازدهم حصه ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده
 کرور رزیه را اخراجات مقرری بحال داشته تلمه را برای خرج
 وردان نگاهداشتم - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توغیر
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور
 دام ممالک یکصد و بیصمت کرور دام خالصه مقرر گرد
 که موافق درازده ماهه سه کرور رزیه می شود - و آخرها
 قریب چهار انجا مید - چنانکه گذشت *

قریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات
 و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول
 جلوس یک کرور و هشتاد لک رزیه نقد و جنس و چهار لک

(مائثر الامور) [۸۱۷] (باب العین)

و کم حاصلی ملک سربراری گشت - مع هذا تا اشتقاق ایام
حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرد روز روزه تقصیفا
موجود بود - قدری در زمان خاند منزل (که دخلها مقفون
شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستور محمد معزالدین^(۲)
برباد داد - آنچه مانند در هنگامه نیکو سیر - سادات باره
گرفتند - در آنوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبه
بنگاله بود) مرسته از در سه سال خلل انداز آندیار شاهی
لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - علم طغرانی نمود - سخن
کجا بود بکجا رسید *

بالجملة عذبت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه
(که بهیرک معین الدین امانت خان مرحوم نقویض یافته بود)
تغیر گشته بفرمانی چکله بویلی تعیین گردید - و در سال
هیزدهم بفرمانی خیرآباد از تغیر مجاهد خان کاشیابی
اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانی
خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان قن دفتر
خالصه را نیز سوانجام دهد - در سال بیستام بار دیگر بنقویض
پیشدستی خالصه بمنصب هزارگی صد سوار فوق عزت
برافراخت - در سال بیست و چهارم در خطه لجمیر بعد
ازان (که خویش او آهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

(۲) نسخه [ب ج] و پستور معزالدین *

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی
متضمن امیدوارتها (که بنابر تالیف از مدور یافت) از
وفا کیشی دست زد بران زده باقیم رجوع یازده ساخت
شیر (که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون
قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) از فرصت کمربستن نیافته
باشمشیر و سپر بر اسب چار جامه با اتفاق ده درازده کس
از رفا جانب دروازه دوید - [از آنجا (که مردم پادشاهی
بندوبست دروازه شویفاه نموده چون سیل براه قلعه^(۲) ارک
پیش گرفته بودند) نایمیده دو چار شده بهر که میرسید
شمسپرمی انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتهایی برداشت
دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانی
چشمها را پوشید - و مرکب ادرا برده متصل ارک زیر درخت
رسانید - کس شالخته موده می کرده بخانه اش برد - چون ماجرا
بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکن رسید پادشاه
(سوخ او با رومی نعمتش بسندیده بمقتضای قدردانی جراح
برای معالجه او تعیین فرمود *

گویند چون امید روز بهی او بعرض رسید پادشاه پیغام
کرد - که پسران خود را - برای ملازمت بفرستد - که از
جانب او هم تسلیمات مخصیه نمایند - او بعد ادای شکر

معه فرمان طلب بظام او یا هزار جوان لاری روانه ساخت
 درین ضمن خبر رسید - که او حسب الطلب والی افغان
 از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردید
 در پسرش یک زراتی قلی خان و در مین محمد خلیل در
 اوزنگ آباد بودند - و بجاکو می گذرانیدند - در گذشتند
 در مین با مقرر اوزاق شناسا بود *

• عاتل خان میر عسکری •

خوافی الاصل است - و از اول شاهیان عالمگیری - در عهد
 شاهزادگی ببخشیکوی درم مامور بود - در اولی (که
 پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن
 عزیمت هندوستان نمود) او را بحراسم شهر در اوزنگ آباد
 گذاشت - سپس از حارس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده
 بخطاب عاتل خان مخاطب شده بفوجدار می مین در آب
 سر بلندی اندوخت - و سال چهارم از آن تعاقب معزول شده بذابر
 عراض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقریب سالیانه ده هزار ریبه
 رخصت لاهور یافت - سال ششم در اولی (که مراجعت
 پادشاهی از کشمیر بلاهور واقع شد) فروع التفات سلطانی
 بحال از تافتند از لباس گوشه گزینی بیرون آردن - و بعدایست
 خلعت و منصب در هزاری هفتصد سوار دیگر باره کامیاب
 گشت - پستتر بدوزخی فصاحتان چیزی عزت بر اندوخت

باشد) بتوقع نخواهد آمد - باز نداده او بجمع رجوع رجحان
دارد - و بعد رسیدنش بدارالخلافة و پیام نمودن بحرف و موت
از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص
از خون‌رانی و خون آرائی او اغماض می‌فرمود - و تمشیت تعلقات
عمده بار می‌سپرد - خالی از کمال ظاهر نبوده - چون بخدمت
شاه برهان الدین رز آلهی (رحمة الله علیه) اعتقاد بسیار
داشت رازی تخاص می‌کرد - دیوان و مثنوی از مشهور است
در حل تدقیقات مثنوی مولانای (زم خون را یگانه میدانست
(۴) مخیر موفق و کریم‌الصفات بود - این بیت از دست - که در سوارسی
روز قوت زین آبادی پیش شاهزاده مستعد از رنگ زیب بهادر
خوانده بود *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر که دشوار بود باز چه آسان گرفت *

پادشاهزاده یک در بار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این
بیت از کیست - گفت از کهرست که نمی‌خواهد بخدمت
خداوند نعمت خون را بشاعری موسوم سازد *

* عزیز الله خان *

بهر سیوم خلیل الله خان زردی است - پس از قوت پدر
بمذهب در خور و خطاب خانگی سر بلند گردیده سال بیست

رنگ رفته بر رو آوردن - یستر چندسے صوبہ دآری برار بنام آد
تزاز گومت - و برہے ایام بہ نیابت محمد بیدار بخت در
برہانپور ماند - سال چہل و نہم در گذشت (۲) - محمد رضا
پسرش از انتقال از بقلعہ داری رام گدھے و از امل و اضافہ
بمنصب ہزاری چہار صد سوار قامت قابلیت آراشت *

(۳)

• عیسیٰ خان مہین •

و منیج نیز گویند - طایفہ ایضاً مذہب از قوم رنگہر کہ
خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلہ سوهند و در آبی
پتھہ بدوسی گری و زمینداری بسر بوند - رهنی و قطع الطریق
را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالہ مرزبان
معدنہ نہ نداشتند - جدش بولانی دست و پای زدہ نامہ
پیدا کرد - اما چون از بعوضہ نورد و تلاش خرامید دزدی
و دست اندازی آغاز نہادہ سرمایہ مردم آزاری بہم رسانید
و حرامی فافلہ گشت - پس از ان جمعیت فراہم آردہ ہرجا
دستش می رسید بغارت و تاراج ہی برداخت - و رفتہ رفتہ
از اطراف و جوانب زمینداری و ارطان مردم بتعدی گرفتہ
صاحب حشم و دستگاہ گشت - و در جنگ اعظم شاہ بہرامی
محمد و جز الدین نورد نمایان نوردہ نامہ بمردانگی و بہادری

(۶)

(۲) نسخہ [ب ج] ششم (۳) نسخہ [ب ج] مہین (۴) در [اکثر نسخہ]

تکھ (۵) نسخہ [ج] چوس لو (۶) نسخہ [ج] نورد نوردہ •

و بزعم آنکه با رئیس بمازند و بر رویه بتازند بیش از پیش
 بتمرد و سرکشی افزودند - در دام از مال واجبه بجاگرفتند از آن
 آن ناحیه عاید نمی نمود - و از کنار رودبار بیاب (که قاضی
 موصوم ^(۳) بادرینسا اساس گذاشته بود) ناقصه تهازه مضاف
 سرهنگ (که برای دریای ستلج اسم) در تصرف داشت
 و از نهب او شیر نلخن میگذاشت - دیگری را چه بازار که
 در آن حوالی دست از استین بر آورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور از شرمسجی ^(۴)
 و بپراهنروی از خار خار غم در دل می شکست پس از مهم
 گروه پادشاهان خودشکی را (که از اطفال رجال بود) بفروداری
 آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مقرر اشاره نمود
 اگرچه حسین خان (که زبا النوع خان مؤبور و سرآمد سرتایان
 وقت بود) (اسی بپرداختن مهمی خان نمیشد - که تا
 او هست که بما نمی پردازد) واقع دست اندیشیده بود
 چنانچه احوالش برگردد (شهیدان خان کار بند حکم ناظم شده -
 چون در مبادی سال پنجم فوج سیر تقارب فتنین بهم پیوست
 آن بومی بے باک) که پشت گرمی او بگنونت مواد و بصیارت
 استعداد بود (متصل قصبه تهازه) که منشا و مولد آن خود سر
 همان نواحی است) با سه هزار سوار هزار بزد و خورد مردانه درآمدند

(۳) نسخه [ب] بادرین [ج] باری (۳) نسخه [ج] صوبه لاهور .

پدر معروفش داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف
 جواهرخانه سربلندی اندرخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم
 بکانشامانی سوار بیگم چهارم عزت برافروخت - و سال
 سی و پنجم (چون رشید خان بدیع‌الزمان دفتردار خالصه برای
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه موبه حیدرآباد رخصت
 یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت
 و سال سی و ششم از تغییر امانت خان میر حسین بدیوانی
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت عداوت نیز تا تقرر
 دیگری متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار
 گردن کامیابی برافروخت - و سال چهل و پنجم از انتقال
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی در صد و پنجاه سوار درجه
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعنایت قیل بلنده مرتبه گشت
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد
 و پنجاه سوار بر قرار بلنده رتبه گردید - ساز صحبت او
 با پادشاه قسمی کوچک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و ناگتیب بتعلقه
بفرستد - و در عهد فردوس آرامگاه پس از فوت اعتماد الدوله
محمد امین خان بمنصب هفت هزارگی جبین بخت روشن
ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابت امور وزارت و اصاله
میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری بمطابق هشتی در نوردید *
گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود
و صلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط
جهانداری و سرزشته دفتر بر سر زبان داشت - خاد مکان
انشا و امالی از زامی پسندید - احکامی (که بواسطه از مقام
پادشاه زانها و امرا صدور یافته) فراهم کرده با حکام عالمگیری
موسوم ساخته - و شقیهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده
کلمات طریقات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور
شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که
احوال او برآسه بزبان قلم گذشته - درم ضیاء الله خان که احوال
او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش
نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطومت الله
خان - که بعد پدر مخاطب بعفایت الله خان و حاکم
(۲) کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

گرددیده - پستری به نیابت امیرالامرا حسین علی خان بلظم
صوبه مزبور می برداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش
داده و دلاوری او در آن موبه در دست نشست - سال دوم
جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه
راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر
پی برده فرج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علی
خان (که جرب معیب بر او افتاد و مردم بمبار از همراهانش
بکار آمدند) هر چند فیل او قدرتی بر گشته بود اما سر رشته
همت از دست نداده در جاذبهانی کوتاهی نمود - و در
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد
فتح (که رسول بخشیده بخیاب صورت بست) او از اصل و
اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب عضدالدوله
بهادر قهره جنگ چهارم اختیار بر آوردخت - و امالة بصوبه داری
بر او تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاری هفت
هزار سوار قصاد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت
بندوبست صوبه بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بخیاب
مالد - و پستری (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه
راه دارالخلافه پیش گرفت) دفاتر دیوانی و بخشگیری پیش
او گذاشته او را نایب مسئول ساخت - و پس از رفتن

چنگ مهارز خان به منصب پنجهازی پنجهاز سوار ممتاز گردیده
به نیابت پدر بصوبه داری بوار می پرداخت . بعد فوت
پدر معزول شد . و در ایامی (که آصف جاه بدار الخلافه عازم
شده نظام الدوله ناصر چنگ را در دکن گذاشت . و در اینجا
هنگامی مرهته بیش از پیش بمیان آمد) او بصوبه داری
بوار تعین پذیرفته بخطاب قسوره چنگ مامور گشت . و
پس از مراجعت آصف جاه با ناصر چنگ در روضه شاه
بهران الدین غریب رفته نشست . و در چنگ ناصر چنگ یا
پدر شریک بود . آصف جاه بصفحه تقصیراتش پرداخته طلب
داشت و بحدالای جاگیر نوازش نمود . در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک
صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی کرد . بصران بسیار گذاشت .
در مین خواجه مومن خان است . که در عهد آصف جاه به نیابت
صوبه داری حیدر آباد و متصدی گری اینجا نامزد شده . و بتدبیر
علی خان قرابل (که نوکر زگهو بهونسله بود) مورد استحضار
گشت . و لختی بنظم برهانپور مامور شده در عمل نیابت چنگ
بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیور
سویلت گردید . (اخرها بجاگیر داری برگزیده یا ذور شیخ بابو مضاف
بوار قانع بود . ساله چند نبل ازین منزل دار باقی اختیار
(۲) نسخه [ا ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخه [ج] مادیر (۴) نسخه
(ب) ناورد شیخ مالو .

بقوزندی برگرفت) - در ایامی (که سید فاضل و آن سید عبدالکبیر
 در دولت آباد دکن بدیونگی یکی از امرا می پرداخت) شیخ
 مذکور همراه از بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او
 خوانده بوالکالت خود بآرزوی معلی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه
 در امور معاش سابقه درست داشت رفته رفته جمعیت
 معقول بهم رسانید - او را سه پسر یون - سیومین عبدالوسون خان
 که پدر صاحب ترجمه است *

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکن
 بملازمت بادشاهی و پایه درشاهی رسانید - پسر بمصوب
 در خور و خطاب خانی سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت
 طلب خان مخاطب گردید - و قلعه داری نادرک صوبه بیجاپور و
 اوسا صوبه محمد آباد بدور می پرداخت - پس از و نامبرده
 شد به بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه قلعه داری
 چنیز کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای
 آن نوئین داند مرتبه یون - در ایامی (که نظام الملک آصفجاه
 نامر جنگ شهید را بدکن گذاشته خون پیش فرودس آرامگاه
 نهضت نمود - و حاجی زار سردار مرهقه سر یفسان برداشته بساط
 مبارزمت برین گسترده) نامر جنگ بفرق تالیف مردم الفتاده
 نامبرده را (که بجزرات متصف یون و بزرگ مرهقه آشنا) از
 چنیز طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

در گرفت و کثیر زر از حساب و بقی حساب بر او تداشتم -
از پسرانش یکی محمود عالم خان است ^(۲) - که پس از پدر
بقاعه داری جناب معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
چون مرهله بسیار غالب شد و امید کوه نماند محال از
مرهله گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
است - درم خدمت طاب خان که آخرها بقاعداری نلدراک
سمتاز گشته در گذشت *

• مهده الملک امیر خان میر اسحق •

میر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیز الله خان
خطاب داشت - بر فاقه محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه
مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قورینگی
و دادرنگی قوشخانه مترقی گردید - و سال درم فرودس آزماگاه ^(۳)
چون حسین علی خان بهراهی پادشاه عازم دکن گشت از
باتفاق قطب الملک راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستر
(که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی
بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولی جا داشت - و بعد
گرفتاری قطب الملک بیخا - باغی نهست - درین ضمن باستماع
این (که سلطان ابراهیم ببحالت ثبای سرگردان این وادی
سمت) نامبرده را بیخا [درده بیادشاه عرضی نوشت - و سلطان

(۲) نسخه [ب ج] محمود علی خان (۳) نسخه [ب] نویسنده *

ذی حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری
حسب الطلب بدر بار می رفت - چون بدر از دیوان خاص
رسید یکی از نوکران نوملازش او را بزخم جمدهر کشت -
او بخاطر جوابی و مطالبه گوی متصف بود - و از پس
مصاحبت پادشاه بهیچ یک سر فرود نمی آورد - در نفوس بسیار
مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -
ازوست *

شعر

* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم *

* که غیر از غشت بهر خواب راحت نیست بالین *

(۲)

* ملی محمد خان روهیله *

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم
مسرور و او مالدار و لاوارث فوت نمود در حین حیات نامبرده
را قابض گردانید - مومی الیه سوال او گرفته ابتدا در انزله
و بفکر (که از برگذات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع
شده) سکونت ورزید - چندی بتوکروب (مینداران و فرجداران
آن نواحی) ساخت - دستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و
مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمر الدین خان را دفران نمود -
بنابراین اعتماد الدوله هیرمند نامی متصدی را جهت بندوبست
مخالات خود تعیین نمود - او بچنگ پیش آمده متصدی مزبور را

(۲) نسخه [ج] ملی محمد خان (۳) نسخه [ب - ج] کبابین *

(ماہنامہ الامرا) [۸۳۳] (باب العین)

داشت [بتصرف ملک متعلقہ از پرداختہ نامہ بصری
بر آرزوند - در همین بمرض درگذشت - و نخستین مدعی
در تید حیات بود - تا آنکہ شجاع الدولہ بصرہ مقدم جنگ ابوالمنصور
خان در سنہ (۱۱۸۸) ہزار و یکصد و ہشتاد و ہشت ہجری
فوج بر کشیدہ - بعد جنگ تہ تیغ در آمد - از ان بعد
ازین قوم کسے شہرت نلمودہ *

(۲)

• علی وردی خان میرزا بندی •

گویند از و حاجی احمد برادرش ہرود بمران حاجی محمد
اند (کہ در سرکار شاہزادہ محمد اعظم شاہ متعلقہ بکاردلی مامور^(۳)
بود) خان مزبور در عالم کم (زکارہا با شجاع الدولہ ناظم بنگالہ
آشنائی داشت - در عہد قزوقس آرمگاہ ایام حکومت از بافقان
حاجی احمد بدان مویدہ شناختہ با تائید غربت کشاد - شجاع الدولہ
بگرمی پیش آمدہ مدد خرچ برای ہرود مقرر ساختہ - و
جلس و اندس خود ساختہ ہیچ کار بے مشورت اینہا نمیگرد -
و در پیشگاہ سلطنت نوشتہ منصب شایان و خطاب علی وردی
خانی برای خان مزبور طلب داشت - و چون مویدہ بتفہ
ضمیمہ بنگالہ بنام از تقرر یافت علی وردی خان را بہ فیماست
آنجا تعیین کرد - از در زندگی شجاع الدولہ در پتہ بدر
خودسرمی زدہ از حضور بادشاہ خطاب مہابت جنگ و مویدہ از وی

(۲) نسخہ [ج] مہابت جنگ میرزا بندی (۳) نسخہ [ج] مہابت •

(مائترالامرا) [۸۴۵] (باب العین)

و قتال طول کشید - علی ردی خان سلسله صالح جنیانید - و بهاسکر پندک و علی قرارل را با بیعت و در سردار بتقریب ضیانت در خیمه خود طلبیده همه را علف تبع بے دریغ ساخت - فوج بذات الغرض شده رو بفرار نهاد - رگه‌ور میرحبیب خائب و خاسر بر گشتند - (۲) اما هر سال فوج بذاعت و قارچ بنگاله میفرستادند - تا آنکه علی ردی خان هر سال زرت برای رگه‌ور مقرر کرده در موض آں صوبه ادریسه حواله نمود - و ملکسور از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بیانت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج الدوله مخاطب بوده) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بذدر کلکته را غارت نمود - و دستر از فوج کلاه پوشان فرنگ رویت یافته کشتی سواره ده سپر دادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکی از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میرجعفر بخشین او (که خواهر مهابت جنگ در خانه د با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سورش از تن جدا شد - میرجعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۳) هزار ریختد و هفتاد و در هجری (که مومکنا سلطان عالی گوهر متصل پتند رسیده محاصره نمود) صادقعلی خان عرف میرن بصواو

(۲) نسخه [۱ پ] خاسر گشته .

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵)
 هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری صوبه بنگاله و بهار بالکلیه
 بتصرف کلاه پوشان درآمد *

• عماد الملک •

بصر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آمدت جاء
 اسمت - و دختر زاده اعتماد الدوله قهر الدین خان - نام اصلی
 از میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده
 بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشگیری در حضور
 احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر بسپرد - سپس (۲) که
 خیر قوتش از دکن (سید) از پاس وقت از دست نداده
 با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بدنی مروت میر بخشگیری
 بنام از تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان
 (که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرر
 یافته) با اتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد
 درآمد موسوی خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار
 صد کس بکار میر آتشی می پرداخت) از قلعه بیرون کرد -
 و تعلقه مزبور به بصر خاندروان مقرر ساخت - صفدر جنگ
 فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی
 نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقه دیگر

(ما کرامت را) [۸۴۹] (باب العین)

دار و کیر گرم ساخت - و همان روز کارے ساخته روی گریز بجانب
داسنه نهاد . و از در قطاع الطریق درآمده بتاخست و تاراج^(۲)
مخالات خالصه پادشاهی و جاگیر متصداران (که در نواحی
دار الخلافه بود) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل
جانت (که از دست اهل محاصره بحالت قیام رسیده بود)
از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار
و نظم و نسق اتوریید و در باطن برای کومک جانت از دهلی^۳
برآمده در سکندره مضروب خیام ساخت - و عاقبت محمود
خان را (که دران نواحی هنگامه پرداز بود) استمالک نموده
بمضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده
ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدرات الهی اینکه هوکنر بخاطر آردن که احمد شاه در
داندن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده است^(۳)
رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قاقیه
را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این^(۳)
کار را بی سهیم و شریک بر کرسی نشاند - عمان الملک و
جزایا را بحر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهررا عبور دران
جورن کرده شیر (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخه [ب] داشته (۳) نسخه [ا - ب] برون (۴) نسخه [ب] تائیده
تنگ نموده *

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامراتی
 بمصمصام الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت
 پوشید - و رفت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین
 خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه
 (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت
 سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد
 یک هفته از تید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که
 تمام فتها از زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایام برای
 انتظام صوبه پنجاب (که پس از فوت معین الملک از جانب
 شاه دزالی باصرف اهلیم معین الملک بود) قصد لاهور کرد -
 عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتورکی
 برداشته از راه هانسی و حصار ^(۲) زائنه لاهور گردید - و قریب ^(۳) دریای
 ستاج رسیده حسب الطلب آدیبه بیگ خان نوج را بهر کردگی
 سید جمیل الدین خان سوه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری
 صدراالمهام خود را (که بمقصد شش هزاری و خطاب بهادالدوله
 سرفراز بود) شبان شب بلهور رخصت کرد - و ایضا باستعمال
 تمام خود را بلهور رسانیدند - و خواجه سرائان را در حرم
 فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال خفلس خرابیده بود)

(۲) نسخه [ب] چکارو [ج] رویه لاهور کرد - (۳) نسخه [ب] چ [ج] چون

قریب دریای ستاج رسیده *

شاه درانی در شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران زکاب شاه بود) همراه عماد الملک [کرد] - عمان الملک با هر دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور چون نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خورگاه و اخیال و اسبان و غیره پیشکش شاهزاده و عمان الملک نمود - از آنجا بیشتر رفته از آب گنگ گذشته در بصوئه اوده آردن - شجاع الدوله ناظم اوده با استعداد جنگ از لکهنؤ برآمده خون را در میدان ساندی و پالی (که سرحد صوئه اوده است) رسانید - در باز جنگ سهل با قرادان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان درهیله بر پنج اک (رزیه تدرسه نقد و دانی بومده صالح تراز یافت - عماد الملک مع شاهزاده سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از دره ای گنگ گذشته فرخ آباد رفت - و چون شاه درانی (که بغاوت و حدوت ویا در لشکر او) از حوالی اکبر آباد بعزم ولایت گنم سرزمین برگرفت - در آنکه محتامی دار الخلافه رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عمان الملک شکایت بسیار کرد -

بود) مقبول گردید. و همان روز هشتم ربیع الآخر روز یازدهم سنه
سینه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری عالمگیر
ثانی هم بدرجه شادت پیوست. در تاریخ مذکور منعی المله
یسر منعی المله این کلمه بخش بن خالد مکان را در وقت
نشانه شاهجهان ثانی مقلب ساخت. و بعد وقت
عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دنا بکرمک او شادت.

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکن
دنا از نواحی شمرکال برخاسته باره مقابله با شاه درانی
جانب سرهند رو نهاد. و عماد الملک شاهجهان ابد آمد.
و چون خبر مقابله دنا با قرارلان شاه درانی شنید غلبت
درانیاں بر غنیم استنباط نمود. بنابراین پادشاه تازه را در دهلی
گذاشته خود نزد سورجمل جاک رفته مدتی نشست. و یستر
(که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله
سلطان جوان بخت یوز عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را
بتوزکی برگرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد) از بفرخ آباد
نزد احمد خان بنگش رفت. و همراه شجاع الدوله بچنگ اهل
فرنگ شتافت. و بعد هریمت در تعلقه جاک پناه جست.

و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدین
آمده. سرهنگه مصالح چند برای اخراجات از در صوبه مالوه

(۲) نسخه [ج] پادشاهزاده را

* حرف الغین *

(۲)

* فازی خان بدخشی *

قاضی نظام نام دانشمند - علوم - مکتسبه را نزد ملا عثمان
 تلمذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یزدانی روزگار گذراند -
 و نصیحت مزیدانی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - در تالیفات
 صوفیه هافیه هفادیه تمام بهم رسانید - و چون دهن رشاد
 و فکر بلند فطری او بود بقرط کردانی و رشادت ناموری
 اندر سخته بیایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی
 بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمرا عمدتانی
 او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و
 در سال (که همایون پادشاه لواعی سفر آخرت بخراسان -
 و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود) منعم
 خان (که سردار کاردین بود) حصار بی گشت - و باستدعای
 کوکب صرعان را به بدوستان کشید - چون محاصره
 بامداد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نهضت [ب] شفت امیر *

(۱۰۸)

را برداشتند بسیاری از بهادران را برای ثبات لغزید - غازی خان
از کار ظلمی برگشته بفرج هرازل بیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس از آن در قیود لاری اوده در مالش امرای
سرتاب صوبه بهار (که از تباخوردی و کوله اندیشی غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) به راهی عساکر حضور
جوهر مردانگی ارف فرود دیگر بخشود - و بکانونه اخلاص و

یکجبهتی چهره حالش آراسته تو گردید - و سال بیست و نهم

سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجری در سن هفتاد سالگی بقصبه

ارده سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره است -

(۲)

شیخ علامی در احوال او نوشته که کفدآرسته چهره افروز دانائی
داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با غور رفتگی

در علم زار رسمی با صوفیان مانی نیایش گری نموده - و با

پایستگی صوری دارستگی اندوخته - و همواره چشم گریان

و دل تقسیده داشته - گویند اول کسیکه اختراع سجده پیش

عروش آشیانی کرده از بود - طرقة ایذه ملا عالم کابلی (که

از فضائی وقت بود) همواره بحسرت میگفت - که دریغا من

مخترع این امر نشدم *

بر متصفجان مصانف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه

در امم سابقه برای بر گردندگان دین و پیشوایان راه یقین

و در عهد چامت مکانی از بے تاملی و ناپروائی این طریقه
 نکریده همه وقت جدول گردید - چون سوزن فرمان زدائی
 بچلوس فرودس آشیانی (شکر الله سعیه) مزین گشت اول
 حکم (که از فرمان خلافت پیرایه صدر یافت) منع سجده
 بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست
 مهتاب خان سه ساله بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شغاسی
 آن است که تکیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر
 پادگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هرزین
 سرور شده خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -
 لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت
 دست را اسلام نماید - و چون زمین بوس صورت سجده
 داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس
 برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر
 مغایرت (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت برتو ظهور
 دهد) تمایلات چهارگانه بجا آرد - و برای سادات و
 علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه
 متعین گشت *

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور
 است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

(۲) نسخه [ب] بچلوس فرودس آشیانی مزین گشت *

* غیوث خان *

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
اسم - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمناصب
هزار و چارصد سوار سرفروزی یافت - و چون (سال چهارم
خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افروزی سر
بهادرصقل کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو
از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگذاشت
از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولین سید مظفر
خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هر جا می رفت
خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخ
از خویشان و اتریا را بکشتن داده راه فرار می سپرد
خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت -
چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست گروه دیگر
شاکفته برکنار سپیده فرود آمد - از آنجا (که امید رستگاری
منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود) همانجا غوغا
رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری در مقابل هراول
لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معدر دسه (که بر قامت
او پای کباب افشوده بودند) یزد و خورن در آمد - پیش
از آنکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از چردان
لشکر هجوم آزرده خوی گرفته را با رفیقانش باره باره ساختند -

(مائرا امرا) [۸۶۵] (باب الغین)

صوبه دارئی تہا چہرہ بخٹوری افروختہ عازم آن سمت گردید .
در سال چہارم سنہ (۱۰۵۰) ہزار و پانچواہ ہجری ممالک
پیمانہ زندگیس پوشد - چہانگیر نامہ (غیر از اقبالنامہ) تالیف
صہمد خان (از مولفات اوست - و مشارالہ نسبت بہ صہمد
خان (کہ بہراج کوئی ناچار گرفتار است) اکثر مقدمات را بے
کم و کاست نوشتہ - سیما بغی ایام شاہزادگی جنم مکانی کہ
بتغیصل و ترم ساختہ *

(۲)
* فالب خان بیجاپوری *

ابتدا نوکر عادل خان رانی بیجاپور ہون - و بقلعہ دارئی حصہ
پویندا مضاف صوبہ خجستہ بنیان (کہ دران ایام تعلق بوالہی
مذکور داشت) می برداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان
از عادل خان متوہم گردیدہ بشایستہ خان امیرالامرا صوبہ دار
دکن ملتجی گشتہ فاعل مذکور را بسرکار پادشاہی گذاشت - و در
جلد ری آن بمنصب چارہزاری چہار ہزار سوار و خطاب خانی سر
بواہراختہ در زمروہ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال فہم
ہمراہ میرزا راجہ جے سنگہ بنادیب بیجاپوریان کمر بستہ در
تسخیر کدھی موضع دھونکی از افعال بیجاپور و ننگہ مصدر
کردات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیدہ *

(۲) دو نسخہ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخہ [ب] نیکوگہ .

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم دوازدهمین منصب سابق هزارم
 هشتصد سوار خدمت فوجداری میان در آب سر بلند کردند -
 تاگاه قبیل کلان دندان دوازده کوه دامان شمالی پورگنه چوراسی
 مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -
 تواریان باغبان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند -
 خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم
 گردید - و در حال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام
 عمارت مخلص پور از تغیرش بیستین بیگ خان تغویض یافت -
 اتفاقاً در سال سی ام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن
 عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که
 کار عمارت پائین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور
 را بفوجداری میان در آب و اضافه در صد سوار بر نواخته -
 بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه
 دلخواه باتمام رساند *

مذهبی نمافد که گذار چون متصل دامان کوه شمالی که بکوه
 سرسور نزدیک است چهل و هفت کرده دهلی موضع است معروف
 بمخاض پور از مضافات سهارنپور - بخوش هراتی و چندین صفات
 شگرف مورف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان
 آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع امداد
 یافته بود - در سال سی ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید -

-(۲۲)-

• غیرت خان محمد ابراهیم •

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس ایشانی پایه
 رشادتی داشت - در بمبصبت هشتصدی چهار صد سوار مرآت
 گشته در ایامی که محمد اوزنگ زب بهادر از دکن عزیمت
 رفتن پیش پدر نمود - در نجابت خان در رفعت شاهزاده
 مذکور قن در داده کمر موافقت چست بست) او باضافهای
 متواتره از اصل و اضافه بهایه^(۳) در هزاری هزار سوار و خطاب
 شجاعت خان سر بلندی اندرخت - و پس از جنگ مهاراجه
 جسونت سنگه و محاربه اول دارا شکوه از اصل و اضافه
 بمبصبت پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز
 گشته بر چار بالش بلند رنگی کتیه زن - و چون [پادشاه
 بدعاقب دارا شکوه ناملمان شتافته معارفت فرمود - و نظم
 هویه مذکور بدام لشکر خان (که در کشمیر بود) قرازیافت [تا
 رسیدن او بدایر خیزداری پادشاه مذکور در آنجا ماند - دستر
 از آنجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه زکاب پادشاهی
 بود - پس از آن بوجهی از منصب معزول شده در آخر سال دوم
 جلوس بمبصبت سه هزاری در هزار سوار مشمول عاطفت
 گشت - و سال سوم بمبصبت غیرت خان مخاطب شده آب
 رفیقه بجو آورد - سال نهم بهمرههی سلطان محمد معظم (که
 (۲) در نسخه [ج] ذکر این امور است - (۳) نسخه [ب] بمبصبت پایه •

جدار دگرگی فیل خانه میبای گوریده . و سال سی ام بقلمه
 میر توپکی و خطاب معتقد خان سردر افراخته . سال سی و یکم
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاره دو هزار سوار (از انجمله
 هشت صد سوار در اسپه سه اسپه) و تعلقه فوجداری و
 تیولداری بهرانج مضاف اوده طبل شان کامی نواخته . و سال
 دهم جلوس خلد مکان بفوجداری سلطان پور امله پوری فرق
 اعتبار بلذ کرده . پستور بوجه معاتب گشته از منصب بر افغان
 و سال درازدهم ببخاله در هزاره دو هزار سوار و خدمت
 دار دگرگی بندهاے جلو مطرح انتظار مرهمت گردید . برادر دیگرش
 محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد مکان بمنصب
 هزاره پانصد سوار سر فراز شده . و سال درم بخطاب خانی نامور
 گشته . و یک از نجادر نجابت خان بهره ور خان است . سال
 بیست و نهم جلوس خلد مکان از انتقال رای رابان مالوک چند
 بنیامت محمد اعظم شاه بصرفه مالوه رفاه . و پستور بخطاب نجابت
 خان سر افراشته ناظم برهانپور و فوجدار بکلانه بود . سال چهل
 و هفتم بمنصب دو هزاره پانصد سوار رایست اعتبار افراخت .
 و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبداری مالوه بلز متعلق گوریده .
 در عهد محمد فرخ سیر نامبرده را حسین علی خان امیر الامرا
 بر سردان عمل در تعلقه مله پور (که باو مقرر بود) نظر بند

(مائرا لمر) [۸۷۳] (باب الفین)

(که بعزم گوشمال زانا اردیویز مرکز ریاست پادشاهی بود) از
حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهي (که بتعاقب زانا
بکوهستان در آمده) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان
نیم شبیه مهر شهاب الدین را (که بازرگشک قیام داشت سلیمده
بخطبرگیوی خان موزور فرستادند - آن اقبالمدی با عدم اطلاع
بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد
مصافحت و خوف راهگساران بے توقف بیای استعجال شتافتند -
و بعد در روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانیدند -
و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده بخطاب خان
و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس
و سونگ^(۲) و دیگر شورش گزایان (آتوز) با فوجی شایسته بطرف
سورهی تعیین شد - و چون آن قننه بزرهان بهاهزاده محمد اکبر
پهوسگه رهبر بهراهبردی و قباهی گشتند شاهزاده میرک خان
را (که از نوکران روشناس پادشاهی بود) نزد خان فرستاد -
و بوعدهای مکرر و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان
فدومت نهان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک
خان شصت کرده^(۳) مصافحت در در روز پلموده در حضور رسیده^(۳)
موزر تحسین گشت - و بداروغگی موزر مکرر اختصاص گرفت -

(۷) نسخه [ج] سونگ (۳) نسخه [ب] شدت کرده (۳) نسخه [ب]

بموزر رسیده موزر فرادان نجیب گشت *

و دستخاری فرزند بے زبو و رنگ غازی - الدین خان بهادر
 فیروز جنگ مفتوح شد - و بعد از آنکه قلعه ابراهیم گدغه عرف
 انکورا^(۲) را (که بغیروز گدغه - موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و
 در محاصره هیدرآباد مصاعب جمیله و بهادری نمایان بر
 روی کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والی
 هفت هزاره هفت هزار سوار نوای بلندرتبکی برافراشت - و
 پس از آن قلعه حصین ادوتی^(۳) را که موسوم بامدراز گدغه
 گردید (به ستیزهای نمایان و آرزوهای سترگ از دست
 سیدی مشعود بیجاپوری (که از عمدهای عادل شاهیه بود)
 انتزاع نموده در سال سی و دوم با مضامات آن ضمیمه ملکت
 پادشاهی ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال
 سبها دستوری یافت - و چون ربا و طاعون شائع گشت
 و بسیاری را (که از دست اجل بدرجستند) مانده دمانی
 ریخته چشم زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ
 نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه
 بنا بر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداری و فوج
 کشی تفرقه نرنداد - و در سال چهل و دوم سنائی شقی
 (که فوجهای عمده اسلام دستخوش تاراج از گشت - وامرایی
 نامی و پادشاهی را قتل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

(۲) نسخه [ب - ج] انکورا (۳) نسخه [ج] ادوتی

(مآثر الامراء) [۸۷۷] (باب الغین)

و همه چیز آن قدر که باید بل نیاید دارد - و در سال هشتم
بتماسب پاشه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عمان را نکشود -
و سرچنگی مسقونی رسانید - و بظطاب سهه سالاری مامور
گردید - اما بغابر وحی موقوف ماند - و در وقت رحلت
خلد مکان بصوبه داری دراز در ایلیچپور اقامت داشت -
هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و رباط بسیار بود اما شاهزاده
بغابر غدری (که فطری و جبلی از بود) بمراماتش بایست
وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *

گویند وقتی (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر
روانه شد در القار خان در نواج (خجسته بنیاد ملازمین
نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - القماس
کود که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل
بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بی سوانجام
اند - در ماهه از خزانه آندرون محل تنخواه باید داد - که
اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فرود آور
نشود از دیولکهایت فرود باید آمد - تا خان فرورد چنگ
ملحق گردد - پادشاهزاده (که معصیت نصرت و دیوانه فرود
بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل
دارا شکوه معروف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم
خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارکت و سلامت کارے

که با عدام بصارت او پودازند اصلا فرودگی از راستی ندارند -
 عالمگیر پادشاه بسیار غضوبه و کینه‌ور بود اگر ازین قیدل
 چیزی در می یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - خیر سنگلی
 و نیک اندیشی او نقش پندیر خاطر پادشاهی بود - حنا
 آخرها (که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن
 اتمام و مدافعه کرد) روزه ازین قسم مقوله از راه عذاب کسی
 پادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که پیر
 خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان
 کفران نعمت که نو کفر است کرده شود - ابتدا محمد الامر
 جلیل القدر پادشاهی خان فیروز جنگ صبیه علامی سعدالله خان
 در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عبیده با دو دختر
 برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرب میان خان مره بعد
 ادای کوه بعد از تزوج نمود - ازین هر دو ارلان نماند *

* غازی الدین خان بهادر عالم جنگ *

مشهور بکوه احمد بیگ نام کوکه سلطان معز الدین است
 موطن ایماننش سلطنت توزان - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -
 چون اختیار مالی و ملکی آن سوزان به علی مراد (که از هم
 کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر
 گردیده) تعلق داشت این معنی از طبعش خورده از نوکری

(۲) در نسخه [ج] ذکر امیر نیست *

نمود) او را همراه بود - و دستر (که زمانه طرح دیگر ریخت
و چرخ نیکون توطئه تازه بر انگیزت - و خبر گشته شدن
حسین علی خان بقطب الملک رسید) تالیف از اهم تدابیر
دائمه بخانه ارشادافه با از دستار بدل ساخت - و پیش
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتزکی بود داشته
بود) آورد و بقطب امیر الامراء و خدمت میدر بخشیدگری
هر بلندی یافت - و روز جنگ در هوای ارجا داشت -
پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافه پیش گرفت -
و چون مرکب معلی فرودرس آرامگاه دارالخلافه رسید امیر الامراء
خاندوزان را بخانه اش فرستاده مغر جراثم فرمود - و بحضور
طلب داشته بدتالیف خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش
غیور بود - هندوستان زبانه وضع داشت - با عمدهای وقت
سلوک مساری می نمود *

گویند چون فرودرس آرامگاه برای بدتالیف منصب و خطاب
او بامیر الامراء خاندوزان ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بقطب
عزت الدراء بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قصه
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را صفدر جنگ باید
کرد - غازی الدوزان خان (که همان روز لازمین کرده بود) بعرض

